ی دلدار ایشان در محرم

الحمد لله که کتاب مستطاب التصنیفات الشیخ عبد الحق محدث دهلوی موسوم به

تکمیل الایمان

در مطبع احمدی واقع دهلی باهتمام احمد الله نام ظفر علی سهارنپوری طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وامام المتقین وخاتم النبیین محمد وآله واصحابه
واتباعه اجمعین اما بعد میگوید فقیر حقیر اضعف عباد الله القوی الباری عبد الحق بن سیف الدین
الترک الدهلوی البخاری که این رساله ایست مسمی بتکمیل الایمان وتقویة الایقان در بیان عقاید اسلام
وقواعد ملت بر طریق سنیه اهل سنت وجماعت مشتمل بر فواید شریفه ومعانی لطیفه در توضیح کلام و
تبیین مرام ببیانی که اگر خدا خواهد در دلها کارگر آید و در بواطن نور یقین بیفزاید نوشتم آنرا برای
هر مومن طالب طالب صادق و اقتصار کردم در وی بر اثبات مذهب حق و بیان قول صحیح
و تعرض نکردم بذکر مذاهب باطله و ایراد اقوال باطله و نرفتم براه بحث و جدال و طریقه قیل و قال و تجرید
کردم از دلایل کلامیه و تدقیقات فلسفیه تا طالب را در ورطه حیرت و تذبذب نیفکند و از وصول مقصد
و حصول مطلب باز ندارد انه ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق حقایق الاشیاء ثابتة مدار
جمیع عقاید و احکام بر بنای اعتقاد است که هر چیزی را حقیقتی است در نفس الامر که با قطع نظر از علم و اعتقاد مردم ثابت
و واقعیست مجرد وهم و خیال نیست و تابع علم و اعتقاد نه مثلاً آب آبست و آتش آتش در نفس الامر و حقیقت آنکه
اگر آتش را مثلاً آب اعتقاد کنیم آب نبود و آب را اگر آتش گوئیم آتش نباشد و گرم را اگر سرد گوئیم سرد نیست و سرد را
گرم اعتقاد کنیم گرم نیست این فرقه را که چنین اعتقاد کنند سوفسطائی گویند و این سخن بحکم عقل و شرع
بداهةً باطل است هیچ عاقل نگوید که حقیقت آتش مجرد وهم و خیال است اگر هست تابع اعتقاد است

و جمعی دیگر از ایشان در هر چیز شک کنند که هست یا نیست تا آنکه در شک نیز شک دارند اینها نیز مکابره و نامعقول
است و با ایشان بحث و مناظره پس نتوان آید سزای ایشان آن بود که باید سوخت اگر بحقیقت آتش
و گرمی آن معترف آیند ملزم شدند و اگر سوختند و دم نزنند فهو المراد **و العالم حادث** هر چه ماسوای
ذات حق و صفات اوست حادث است یعنی از عدم بوجود آمده و قدیم نیست بدلیل خبر رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان الله ولم یکن معه شیء خدا بود و نبود با وی چیزی و بدلیل آنکه عالم متغیر و محل حوادث است و هر چه این
چنین باشد قدیم نبود چه هر چه قدیم بود متغیر نشود و دایم بر یک نهج باشد و آن ذات و صفات حق است که
تغیر و تبدیل را بدان راه نیست تعالی شانه و عظم برهانه **و هو قابل للفناء** عالم بعد از وجودش
فانی و ناچیز شدنی است قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه پس آنکه بهشت و دوزخ و امثال آنکه
خبر بدوام آنها ورود یافته است غیر فانی شوند اگر چه مقدار لمحه باشد بعد از آن باقی مانند و فنا پذیر نشوند **و له**
صانع عالم را پروردگاریست که از عدم بوجودش آورده چون عالم حادث است یعنی حادث آنکه
نبود و بعد از آن شد و هر چه اینچنین بود او را کسی باید که از نابود بود آورده [illegible] اگر از خود بودی همیشه بودی و
چون همیشه نبود از خود نباشد بلکه از دیگری باشد قدیم پروردگار عالم قدیم باید [illegible] حادث بود
از جمله عالم بود نه پروردگار عالم **واجب الوجود** یعنی وجودی از ذات خود باشد نه از غیر والا محتاج بغیر
بود و هر چه چنین بود خدائی نشاید و معنی لفظ خدا خود آینده است یعنی خود [illegible] البته باید
که منتهی تسلسل [illegible] ذات [illegible] بود که از خود باشد والا همچنین تا الی نهایت [illegible] و این معقول نباشد
واحد انما الله اله واحد و بحقیقت ایجاد عالم و انتظام وی جز یک صانع و یک حاکم راست نیاید
حی عالم قادر مرید پروردگار عالم زنده است دانا و توانا و مختار هر چه کند باراده و اختیار کند نه بجبر
و اضطرار زیرا که پیدا آمدن اینچنین عالمی عجیب غریب متقن و محکم از بی صفاتی نیاید و صورت نه بندد و از مرده
و جاهل و عاجز و مضطر ممکن نباشد و نیز این صفات در مخلوقات وی پیداست اگر در وی نبودی از کجا پیدا
شدی **متکلم سمیع بصیر** گویاست و شنوا و بیناست چه گنگ و کر و کور ناقص بوده و ناقص خدائی را نشاید
و قرآن مجید بدان ناطق است و حقیقت این صفات را بلکه جمیع صفات الهیه را بقیاس عقل در نتوان
یافت الا آنکه حق سبحانه تعالی نمونه از آن در ذات آدمی خلق کرده است که بدان صفات وی تعالی [illegible]
بوجهی از وجوه پی برده الا بحقیقت صفات آدمی بر صفات وی نماند **صفاته قدیمة باقیة**

صفات وی سبحانه قدیم اند و باقی چنانچه ذات وی **ولا یقوم بذاته حادث** ذات خداوند تعالی
محل حوادث نبود و هر چه از کمالات حقیقة او راست از ازل ثابت است چه محل حوادث حادث بود و قدیم
محل حوادث نگردد **لیس بجسم ولا جوهر ولا عرض ولا مصور ولا مرکب ولا معدود ولا محدود ولا**
فی مکان ولا فی زمان پروردگار عالم جسم و جوهر نیست یعنی تن نیست و عرض نیست یعنی از جنس صفات
تن در مثل سیاهی و سفیدی و مصور نیست که او را صورتی و شکلی باشد و مرکب نیست که پاره پاره بهم
پیوسته باشد و معدود نیست که او را توان شمرد و محدود نیست که حدی و نهایتی داشته باشد و در جهت نیست
یعنی بالا و پایان و پس و پیش و چپ و راست و در جائی نیست و در زمانی نه چه اینها همه از صفات عالم
است و پروردگار عالم بر صفات عالم نبود و مراد بآنکه در زمان نیست آنست که زمان شامل و محیط او نیست
و وجود او موقوف بر زمان نیست چه در آن حالت که زمان نبود وی بود و حالا نیز که زمان هست وی موجود
است یعنی در زمان نیست با زمان است **لا مثل له ولا شبه ولا ضد ولا ند ولا ظهیر ولا معین**
وی را جل جلاله در ذات و صفات مانندی نیست و نه ضدی و نه ندی که بخلاف او بود و ضد خلاف جنس را گویند
و ند از یک جنس و نه ظهیر و معین که مددگار وی بود **ولا یتحد بغیره ولا یحل فیه** پروردگار عالم با غیر خود یکی نشود
و در غیر خود در نیاید چه یکی شدن دو چیز محالست و دو ولی یکی منافات دارد و در آمدن در غیر از صفات
اجسام است مثل آب در گل و آتش در سنگ و روشنائی در خانه و شخص در سرای اینجا نسبت حلول و اتحاد باطل
گردد **متصف بجمیع صفات الکمال منزه عن سمات النقص والزوال** حاصل جمله سخن آنست
که هر چه از جنس بقا و کمالست او را ثابت است و از هر چه نشان نقص و زوال دارد منزه جل جلاله و تعالی شانه
وهو مرئی للمؤمنین یوم القیامة اعتقاد باید کرد که خدای تعالی روز قیامت خود را به بندگان مومن
نماید پیغمبر فرموده صلی الله علیه وسلم انکم سترون ربکم یوم القیمة کما ترون القمر لیلة البدر میفرماید
که زود باشد که ببینید پروردگار خود را روز قیامت بی شک و شبه چنانچه می بینید ماه شب چهارده را مقصود
تشبیه رویت برویت است نه مرئی بمرئی و دیدار خدای تعالی روز قیامت مقابله و مواجهه و قرب و بعد نبود بلکه
قوت بصیرت به بینائی چنانچه امروز بدیده دل بینند فردا بچشم سر نگرند و بالجمله امروز دانی بی کیف میدانند فردا هم
بی کیف به بینند عالم آخرت محل ظهور حقیقت است آنچه امروز باطن است فردا ظاهر شود و آنچه غیب است
شهادت گردد چون شارع خبر داده است اعتقاد آن واجب بود در کیفیت آن اعتراض و خوض نکند

و در بعضی کتب مذکور شده و شهرت یافته است که ملایکه را دیدار نباشد الا جبرئیل علیه السلام را در تمام عمر
یکبار بیش نبود و جن را نیز دیدار نبود و شیخ جلال الدین سیوطی در رسایل خود تحقیق کرده است که این سخن
صحیح نیست زیرا که شیخ ابو الحسن اشعری که امام و رئیس اهل سنت و جماعت است در کتاب خود تصریح کرده است
که ملایکه را در بهشت دیدار بود و امام بیهقی نیز بدان تنصیص نموده و احادیث نقل کرده است و بعضی از ائمه
متاخرین نیز ذکر کرده اند اما جن را اگر منع کنند جای آن دارد چه امام ابو حنیفه و جماعه از ائمه بر آنند که ایشان را
ثواب نبود و در بهشت نه در آیند غایت کار و نهایت جزای ایشان آن بود که از آتش دوزخ نجات یابند
و با وجود آن فضل خدا واسع است تواند که در دوستی از اوقات باین نعمت فایز گردانند اگرچه هر روز و هر جمعه
نبود چنانکه آدمیان را باشد و در رویت زنان نیز اختلاف کرده اند و حق آنست که ایشان را گاه گاهی مثل ایام عید
در دنیا که ایام بار عام و تجلی تمام باشد دیدار بود چنانکه خواص مومنان را صبح و شام و عموم ایشان را در روزهای جمعه
چنانچه احادیث در همین ورود یافته است این حاصل کلام سیوطی است گفتم من و توفیق از خداست که
که نساء در عموم مومنین داخل اند چنانکه ملایکه و جن پس همه داخل این بشارت باشند غایت آنکه تواند که این
کرامت مخصوص آدمیان باشد و جن و ملایکه را نبود اگر دلیلی بر این بگذرد فلا محذور و مذهب و لیکن اخراج نساء
جایز نباشد و چگونه تجویز توان کرد که فاطمه زهرا و خدیجه کبری و عایشه صدیقه و دیگر نساء اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و سلم و مریم و آسیه که سیدات نساء عالم اند و کامل تر و عارف تر اند از بسیاری مردان از دیدار
حق تعالی ممنوع و محجوب باشند یا از عوام مردان در این نعمت و کرامت کمتر باشند بلکه اگر ایشان را از عموم مومنات
که در احادیث توقیت ایشان با عیاد واقع شده است مخصوص و مستثنی دارند صورت دارد چنانکه سیوطی
خود نیز بدان اشارت کرده است و آنکه گویند که نساء مقصورات در خیام باشند سخن ضعیف است چه در آنجا
حجاب نبود چنانکه در دنیا و ورود صیغه جمع مذکر در بیراه المومنین و انکم سترون ربکم بطریق تغلیب شایع است
والله اعلم و نیز سیوطی گفته که این تخصیصات و تفصیل در رویت بعد از دخول بهشت است اما در موقف مخصوص
بکسی نبود بلکه کافران و منافقان را نیز بود و لیکن بصفت قهر و جلال و کفار بعد از آن محجوب شوند تا حسرت
و عذاب زیاده بود والله اعلم و در رویت حق سبحانه در منام نیز خلاف است و صحیح جواز است و از سلف
نقل آن بسیار آمده از امام احمد منقول است که گفت رب العزت را در خواب دیدم پرسیدم که یارب افضل عبادات
و اقرب طرق بجناب تو چیست فرمود تلاوت قرآن مجید و از امام اعظم نقلست که صد بار رب العزت را بخواب دیده

وابن سیرین که از اکابر تابعین و قدوه علمای تعبیر خواب است ... آورده که هر که پروردگار تعالی را در خواب بیند
در بهشت درآید و از هر غم و اندوه نجات یابد و این در حقیقت مشاهده قلبی است نه رویت بصری
و اگر به بصر بیند مثالی از وی دیده باشد و حق تعالی را مثل نیست ولیکن مثال هست مثل دیگر است و مثال دیگر
مثل مساوی در جمیع صفات را گویند و در مثال مساوات در جمیع صفات شرط نیست مثلا عقل را با آفتاب در جمیع
صفات مثل نیست با وجود آن آفتاب را مثال عقل می آرند بنا بسبب آنکه چنانکه محسوسات منکشف بنور
آفتاب است انکشاف معقولات بعقل بود و اینمقدار از مناسبت در مثال بودن کفایت کند و چنانچه
بادشاه را تمثیل بآفتاب کنند و وزیر را بماه کنند اگر کسی آفتاب را در خواب بیند تعبیرش آن بود که
بادشاه را دریابد و اگر ماه را بیند تعبیرش دریافت وزیر باشد و حق سبحانه و تعالی فرموده مثل نوره کمشکوة
فیها مصباح و وی تعالی منزه است که مصباح و زجاجه و مشکوة و شجره و زیت مثل وی بود و قرآن را
بحبل تمثیل کرده و شک نیست که حبل مثل قرآن نیست بلکه مثالی از وی است عالم منام عالم مثال است
و کیفیت رویت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیز همبرین طریق بود و تمام تحقیق این کلام از بعضی رسایل امام
حجة الاسلام باید طلبید والله الموفق و در جواز رویت وی سبحانه تعالی در دنیا بصر در بیداری دو قول است
و استاد ابو القاسم قشیری صاحب رساله فرموده است که قول صحیح عدم جواز است این سخن در جواز و امکان
اوست ولیکن عدم وقوع و تحقق آن مر غیر آنحضرت را در شب معراج متفق علیه است و اجماع محققین فقها
و متکلمین و مشایخ طریقت است که اولیا را حاصل نیست در تعرف میگوید هیچ یکی از مشایخ را ندانیم که ادعای
آن کرده باشد و از هیچ یکی آن بصحت نرسیده مگر طایفه مجاهیل که ابتدا ... و مشایخ اتفاق ارند
بر تضلیل مدعی آن و تکذیب ایشان و گفته که ادعای آن علامت عدم معرفت حق است هر که این دعوی کند بحقیقت
خدا را نشناخته باشد و شیخ علاء الدین قونوی در شرح تعرف ... اگر کسی معتبر نقل آن بصحت رسد
تاویلش باید کرد و در تفسیر کواشی مذکور است که معتقد رویت الهی بچشم سر غیر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم غیر مسلم
است و اردبیلی در کتاب انوار در فقه شافعی میگوید هر که گوید که من خدا را عیانا در دنیا می بینم و مشافهه با وی
کلام میکنم کافر گردد و در عقیده منظومه میگوید ومن قال فی الدنیا یراه بعینه فذلک زندیق طغی و تمردا
وخالف کتب الله والرسل کلها وزاغ عن الشرع الشریف و بعدا وذاک ممن قال فیه الهنا وجوه
یوم القیمة مسودة نسال الله العافیة ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم خالق جمیع الاشیا

پیدا کننده همه چیزها اوست از آسمان و زمین یا از ذات و فعل ایشان همه تخلیق و قدرت اوست **ومدبرها**
ومقدرها تدبیر کننده جمیع امور و تقدیر کننده جمیع اشیا اوست تدبیر عبارت است از علم بعواقب امور
و اتقان در ایجاد آنها و تقدیر ایجاد اشیا بر قدر مخصوص و اندازه معین در ازل خیر و شر و نفع و ضرر و حسن و قبح
از همه بتقدیر و قدر اوست **وعالم بجمیع المعلومات** داناست بهمه معلومات جزوی و کلی هر هیچ
جزء از ذرات از علم وی بیرون نرود و از وی غایب نبود **وهو بکل شیء علیم ولا یجب علیه شیء**
هیچ چیز بر پروردگار تعالی شانه واجب لازم نبود از لطف و قهر و ثواب و عقاب **بل یفعل**
کردگار هر آنچه کند که خود خواهد * حکم بر کردگار نتوان کرد * ثواب مطیعان بفضل اوست و عقاب عاصیان بعدل
او و وی تعالی در هر دو حالت محمود است هم در عدل و قهر و هم در فضل و کرم و هیچکس را بر وی حقی و استحقاقی
الا آنکه وی خبر داده است که مطیعان را ثواب دهم و عاصیان را عقاب کنم این چنین خواهد بود که وی گفته است
لیکن بر وی واجب نیست و اگر فرضاً خلاف آن کند دیگری را مجال نه که گوید چرا چنین کردی **لا غرض**
له کارهای پروردگار را غرض نبود چه صاحب غرض محتاج بود و با وجود آن در هر کار او را
حکمتهاست و دیگری را بحقیقت دریافت آن راه نبود و خواهد در حکمت راجع بخلق است و در ایجاد احتیاج نه
وجود و عدم خلق و منافع و مصالح ایشان بنسبت بذات وی تعالی یکسان است ولیکن وی بمقتضای جود
حقیقی و ارادت خود میکند هر چه میخواهد و حال آنکه رعایت حکمت و مصلحت نیز بر وی لازم و واجب نیست جل جلاله
و عظم سلطانه **ولا حاکم سواه** همه حکم حکم اوست و بحکم وی فعل واجب و حرام و حسن و قبیح و سبب ثواب و عقاب
گردد و فعل حسن آنکه وی بدان امر کرده و قبیح آنکه از وی نهی فرموده پس حسن و قبح راجع بامر و نهی شارع باشد
عقل را در اینجا دخلی نیست تا حکم کند که این فعل حسن موجب ثواب است و این فعل قبیح موجب عقاب
پس شاهق جبل یعنی آنکه بوی دعوت شرع نرسیده و در کوهستان پیدا شده و همانجا از عالم رفته و با مردم
اختلاط نکرده در آخرت ماخوذ و معاقب نگردد الا آنچه ایمان و توحید نزد بعضی مشایخ گویند این قدر معرفت
که عالم را صانعی است و صانع عالم یکی است موصوف بصفات کمال است بر شرع موقوف نبود و عقل بنظر
بتغیر عالم و انتظام وی حکم بدان کند و هم بحکم عقل واجب گردد و بنص قران مجید که فرموده است **وما کنا**
معذبین حتی نبعث رسولا حجت قرآن اولی است میفرماید که ما عذاب کننده نیستیم تا نفرستیم پیغمبر را تا ایشان را
بسوی راه مستقیم دعوت کنند تا چون قبول دعوت نکنند و بگفته وی نروند و بعذاب مستحق گردند

کرده و قول بالله مراد بر رسول الله درینجا بعثت از وی یا ثابت شد شیخ کمال الدین ابن الهمام که از محققین حنفیه
است گفته که مختار مذهب اول است و ابو الیسر بزدوی نیز بر آنست و از ابو حنیفه نیز روایت کرده اند فالحسن
ما حسنه الشرع والقبیح ما قبحه الشرع پس لازم آید که فعل حسن و کار نیک همانست که شرع
بدان امر کرده و فعل قبیح و کار بد همان که شرع ازان نهی فرموده و فعل در ذات خود نه حسن است و نه قبیح
حسن و قبیح بآن معنی که سبب ثواب و عقاب آخرت گردد این را عقل در نتوان یافت و الا تعلق مدح و ذم بفعل
همانکو عدل و ظلم و بودن وی صفت کمال و نقصان مثل علم و جهل در معرفت آن بعقل سخن نیست و لله
ملائکته اعتقاد باید کرد که خدای تعالی را فرشتگانند و فرشتگان اجسام لطیفه نورانیه اند که بهر شکل که خواهند
برآیند و حقیقت شان همان ارواح مجرده است یا بدان نسبت با ایشان حکم لباس دارد و ایشانرا توالد و
تناسل نبود و ذکورت و انوثت نه فرشتگان بر آسمان اند و بر زمین و با هر جزوی از اجزای عالم فرشته موکل
است که مربی و مدبر و حافظ اوست خصوصا با آدمی زاد چندین فرشته موکل اند بعضی بکتابت اعمال و بعضی بحمایت
محافظت وی از شیاطین جن و انس و در عالم علوی و سفلی هیچ مکانی نیست که معمور بملائکه نبود و در حدیث
آمده است که خلق ده جزو اند نه جزو ازان ملائکه اند و یک جزو باقی خلایق الحدیث و اجنحة مثنی
وثلاث ورباع در قران مجید فرشتگان را بازوها ثابت کرده لاجرم اعتقاد بدان باید کرد و حقیقت مراد ازان
مفوض بعلم وی تعالی شانه و نسبت یا تاویل بقوای ملکی کرد چنانکه حکم متشابهات قرانی است والله اعلم
و بسا که مراد عدد و نه کثرت بعدد و است نه حصر در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شب معراج جبرئیل
علیه السلام را ششصد جناح دید منهم جبرئیل از جمله فرشتگان چهار فرشته مقرب تر اند که عظایم امور عالم
و عظایم مهام ملک و ملکوت بایشان مفوض است جبرئیل است که القای علوم و تبلیغ وحی با نبیا علیهم السلام مفوض
بدوست و میکائیل که تعیین ارزاق مخلوقات و مقادیر آن بدست وی است و اسرافیل که نفخ صور برای صعق
و بعث و نشور متعلق بدوست و عزرائیل که بر قبض ارواح عالمیان مسلط است و اکثر بر آنند که جبرئیل افضل است
از تمامی ملائکه و بعضی گویند که این چهار فرشته در فضل متساوی اند و غیر ایشان فرشتگان دیگر نیز مقرب و عظیم اند
مثل فرشته حاملان عرش اند و عظمت اجسام ایشان بحدی که مسافت میان نرمه گوش و سر دوش ایشان
دو صد ساله راه و بر روایتی هفتصد ساله راهست کذا فی الحدیث ولکل واحد منهم مقام معلوم
و هر یکی ازین فرشتگان را در بارگاه خداوندی جای معین و در خدمات سر و معرفت بقای علوم و مرتبه

خاص است که تجاوز و ترقی ازان نکنند و همه کمالی که لایق بحال هر یک از ایشان بود بالفعل حاصل باشد
و در ایشان شوق بتحصیل کمال و اخراج از قوت بفعل نبود چه شوق بر مفقود و غیر حاصل بود و این سبب
بود آنرا که گویند که در ملایکه عشق نبود نه آنکه محبت مولی و معرفت مبدا نباشد لا یعصون الله ما
امرهم و یفعلون ما یؤمرون صفت فرشتگان اینست که بی فرمانی پروردگار تعالی نکنند
و معصیت نورزند و براه مخالفت وی نروند هرچه فرمایند همان کنند و ابلیس که بی فرمانی کرد در حقیقت از ملایکه
نبود و جنی بود در طاعت و عبادت بصفت ملایکه برآمده بود و جن در خلقت شده و در آخر هم باصل خود رجوع
کرد و نزد بعضی ملایکه و جن در خلقت قریب یکدیگر اند چنانکه نار نوری دارد و خالی اگر دخانش نبود و هوا از
نور ماند و الله اعلم وله کتب انزلها علی رسله حق سبحانه و تعالی را کتابهاست که بر بعضی پیغمبران
فرستاده و دیگر ازانها البته آن قدر موجود و مجموعه عدد کتب سماویه یکصد و چهار است و از میان آن کتابها
نیز چهار کتاب اعظم و اشهر است منها التورية یعنی یکی ازان کتابهای آسمانی توریه [illegible]
[illegible] انبیای بنی اسرائیل همه تابعان آن کتاب اند والزبور [illegible] دیگر [illegible]
السلام نزول یافته و الانجیل بر عیسی علیه السلام نازل آمده و جمیع این کتب بعد از ذکر الهیات [illegible] احکام
[illegible] احوال حضرات محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و اصحاب است [illegible]
[illegible] انبیای سابق صلوات الله علیهم اجمعین ذکر محامد و مناقب آنحضرت بود که بدان تقرب و توسل
میکرده [illegible] القرآن العظیم و زبده و خلاصه جمیع کتب سماوی قرآن مجید و فرقان عظیم
است [illegible] انبیا علیه من الصلوة افضلها تنزیل یافته و اعجاز نظم خاص اوست که در کتب دیگر
نبوده است اگرچه توریت در ضخامت و عظمت بحدی بوده که حفظ آن جز پیغمبر را میسر نشود و لیکن قرآن مجید
با وجود ایجاز و اختصار اعظم و اتم تمامه کتب است ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین
و تمامه کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق اند برابر اند اگرچه بوجوه دیگر بعضی ازانها افضل اند از بعضی چنانچه انبیا
لا نفرق بین احد من رسله و باوجود آن تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و اسماؤه
توقیفیة نامهای خداوند عز شانه توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع و نقل از شرع او را جز بنامی که
بر لسان شرع خود را خوانده نتوان خواند و از پیش خود نامی نتوان نهاد اگرچه عقل حکم کند بصحت اطلاق
آن نام برحق تعالی و هر چند که در معنی یکی بود و آن نام که در شرع آمده است مثلا او را شافی گویند نه طبیب و جواد

خوانده شد کسی که در عالم گویند نه عاقل و منع از تسمیه است نه توصیف چه تسمیه صرف است که جز والی نزنید و سخن
دران اسماست که ماخوذ اند از صفات و افعال الا در اسمای اعلام که در لغتی موضوع اند سخن نیست الا آنکه مخصوص
بزبان کافران است نباید خواند که درانجا هم کفر بود و باید دانست که اسمای الهی منحصر درین نود و نه اسم نیست
اورا اسمائیست که خلق را نه دانانیده و اسمای دیگر که خلق را بمعرفت آن راه بنمود و بر زبان شرع نیز مشتهر
ازان آمده ولیکن شهرت این اسما بجهت خاصیتی مخصوص است که دران نهاده اند بفحوای حدیث ان لله تسعة
وتسعین اسما من احصاها دخل الجنة و ان مشتهر است مثالش آنکه بادشاهی گوید که مرا هزار اسپ
است که هر که از ایشان در جویده گاردی شوند در هر جاکه روند فتح کنند لازم نیاید که او را غیر ازین هزار
دیگر نبود سوار بسیار و بیشمار دارد هزار ازان میان باین صفت شد که یاد کرده آمد و لابد احصا و ذکر این نود و نه
نام الهی را اسم خاصیتی در در آمدن بهشت باشد که مخصوص بدانهاست والله اعلم وهو خالق لا
فعال العباد فالکفر والمعصیة بارادته وتقدیره لا برضاه چون ثابت شد که خالق همه
اشیا اوست تعالی و تقدس پس افعال بندگان نیز بخلق و تقدیر او باشد که آن نیز داخل اشیاست عموما
وبخصوص نیز فرمود والله خلقکم وما تعملون شما و اعمال شما همه مخلوق الهی است جل شانه و عم
برهانه پس کفر و ایمان و طاعت و عصیان همه یکی و دوی از بندگان بارادت و مشیت و حکم و تقدیر او صادر
گردد ولیکن وی تعالی شانه از ایمان و طاعت و نیکی راضی بود و از کفر و معصیت ناراضی چنانچه فرمود
ولا یرضی لعباده الکفر خواستن و پیدا کردن دیگر است و راضی بودن دیگر و شما بدانست که ایزد
و جز باید که ممکن و بنا باشد امر کند و نخواهد که بوقوع آید از جهت حکمتی که جز وی تعالی کس نداند و مثال آن برای کشف
ارادت از رضا چنان مینمایند که اگر خواجه خواهد که اثبات و اظهار عصیان بنده خود کند او را بکاری فرماید و نخواهد
که بنده آن کار کند تا عصیان او بر مردم ظاهر گردد و از تحقیق فائده و حکمت در امر و نهی اظهار حقیقت بندگان
و ابرا یکمون حال از نیست تا پیدا گردد که مطیع کیست و عاصی کیست والله اعلم بحقیقة الحال وللعباد افعال
اختیاریة یثابون بها ویعاقبون علیها با وجود آنکه همه بارادت و تقدیر الهی است بنده
فاعل مختار است و وی را در کارها قدرت اختیاری داده است و افعال که از وی صادر شود بمجرد اضطرار
نبود و ثواب و عقاب بظاهر مترتب برین اختیار است که وی دارد اول باید که معنی جبر و اختیار دانسته
تا حقیقت این مسئله ظاهر گردد که حیثیت آنکه صدور افعال از آدمی بر دو نوع باشد یکی آنکه جبری تصور کند

پس اگر آن چیز مطلوب و ملایم طبع اوست از باطن نوعی خواهشی و شوقی پیدا گردد و برای آن شهوت وی بجانب
وی حرکت کند و اگر مخالف و منافی طبع او بود نفرتی و کراهتی از آن چیز در دل وی افتد و از وی حرکت کند
بعد از آنکه نسبت وی پیش از پیدا شدن شهوت و نفرت بفعل و ترک آن برابر بود و ممکن بود که کند یا نکند خواه
در مرتبه تصور کند که قوت قریبه بفعل در آید یا پیش از تصور که از مرتبه فعل دور تر است و این حرکت آدمی را حرکت
اختیاری گویند آن فعل را که بر این حرکت مترتب گردد فعل اختیاری نامند نوع دیگر آنست که این تصور و ابتغا
شوق و خواهش در آنجا نباشد حرکت صادر گردد بی خواهش چنانکه حرکت مرتعش و این حرکت را جبری
و اضطراری گویند اگر مراد از اختیار در اینجا همین معنی است که گفته آمد پس انکار آن حکم ان و از دکه کسی گوید آدمی اختیار
ندارد و مجبور ندارد و آفرینش آدمی بر اختیار واقع شده است و طینت وی چنین سرشته اند کسی گوید که همه حرکات
آدمی و افعال وی از قبیل نوع دوم است این انکار هیچ عاقلی قبول ندارد ولیکن اشکال در آنست که آیا
بعد از شمول و احاطه علم و ارادت ازلی و قضا و تقدیر الهی متصور باشد که این فعل از آدمی بوجود نیاید و وی
آنرا نکند نباشد زیرا که خدای تعالی اگر در ازل دانسته و خواسته که از بنده این فعل بوجود آید البته باید که بوجود آید
خواه بی اختیار چنانکه در حرکت اضطراری و خواه با اختیار لاکن فعل اختیاری است پس او را اختیار کردن بوجود
آوردن آن فعل اختیاری نباشد و نیز آدمی را اگرچه در فعل اختیار هست لیکن در مبادی آن اختیار ندارد چه بعد
دیدن و ادراک کردن اگر آن مرئی مطلوب اوست انبعاث شوق و خواهش لازم است و وجود حرکت بعد
از وی واجب پس اختیار او مابین این اختیار او را واجب لازم گردد و وجوب لزوم منافی اختیار است پس
آدمی اختیار دارد ولیکن در اختیار خود اختیاری ندارد همان سخن آید که گفته اند مختار فی فعله مجبور فی
اختیاره پس به عبارت دیگر اختیار بالصورة و جبر بالمعنی و حقیقت این معنی مسئله قضا و قدر یا قول باختیار بنده
مقام حیرت و اعتراف بعجز و سکوتست و مرجع و مآل کلام ایشان در این مقام باین آیت است و لا یسأل
عما یفعل و هم یسألون و هرچند در این موقف نباید ایستاد که در ورای آن سری غامض است حضرت
امام جعفر صادق که استاد اهل طریقت قدوه اهل حقیقت است میفرماید که لا جبر و لا قدر ولکن امر بین امرین
فرموده حقیقت کار و امری متوسط است میان جبر و قدر جبر مذهب جبریه است که میگویند آدمی را اصلا اختیار
نیست و حرکت او مثل حرکت جمادات است و قدر مذهب قدریه است که گویند همه اختیار آدمی است و آدمی
در کار و بار خود مستقل است افعال و مخلوق اوست پس میفرماید که این هر دو مذهب باطل است و افراط و تفریط

مذهب حق متوسط است میان این و آن ولیکن عقل در یافت این امر متوسط حیران و سرگردان است
و فی الحقیقت این حیرانی و سرگردانی اهل بحث و جدال را باشد که خواهند معتقدات را بعقل ثابت کنند
و از اخیری که بعقل ایشان راست نیاید و معقول ایشان نشود تصدیق آن نکنند و ایمان بدان نیارند و اما
ایمانیان را دلیل قطعی بر ثبوت این مدعا شریعت و قرآن است که ناطق است باین که همه بقدرت و اراده
اوست و با وجود آن طاعات و معاصی را به بندگان نسبت میکند و میفرماید که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود
بر خود ظلم کردند وما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون و فرمود والله خلقكم وما
تعملون درین آیت هر دو را اثبات کرد نسبت خلق بخود کرد و نسبت عمل با ایشان پس ناچار ما را ایمان باید آورد
که هر دو حق است و اعتقاد کرد که خلق از خداست و عمل از بنده اگرچه بکنه آن نرسیم و نیز ثبوت شریعت و امر و نهی
فرع اختیار است پس قائل شدن بآن ضروریست تا ارسال رسل و انزال کتب ضایع نشود پس مسئله اختیار نیز از دین
چون ضرورت از شرع معلوم شده باشد چندین نزاع و جدال چیست ما را بهر دو باید آورد و اعتقاد بامر متوسط لازم
آمد و فی الحقیقت خوض درین مسئله از علامات بطالت و جهالت است و هیچ عمل و هیچ حقیقت بر یکیست آن
موقوف نیست کار باید کرد حقیقت امر همان است که نزد خداست اعملوا فكل ميسر لما خلق له اگر بعد از رسیدن
خبر شارع تردد و خلجانی در باطن هست مگر ایمان بدارین باید کرد حقیقت ایمان خود همین است که هر چه از شارع
بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان موقوف به حکم عقل خود داشته پس حقیقت ایمان بجا آورده نباشی و در اثبات
این مسئله اول همین مسلک می بایست گرفت و موافق وضع رساله نیز همین بود و لیکن در طبیعت ظلم انسانی
هست چه توان کرد حق تعالی ما را از خطا و خلل نگاه دارد و بما نگذارد والله يضل من يشاء ويهدي
من يشاء پیدا کننده هدایت و ضلالت در بنده خداست سبحانه و تعالی هرکه را خواهد گمراه کند و هرکه را خواهد
براه راست برد هرکه را وی گمراه کند هیچکس براه راست نتواند آورد و هرکه را براه راست آرد هیچ کسی نتواند گمراه
کرد کتاب و سنت باین ناطق است و با وجود آن نسبت حقیقت هدایت بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نسبت
ضلالت بشیطان و اصنام واقع شده پس ما را بهر دو ایمان باید آورد و اعتقاد کرد و تحقیقت هدایت دو معنی
دارد یکی براه راست نمودن و دوم براه راست بردن و بمقصود رسانیدن معنی دوم مخصوص بجناب کبریا الهی
است از دیگری نیاید و هدایت بمعنی اول قرآن را و رسول را ثابت باشد که بیان طریق مستقیم میکنند و راه
راست مینمایند و لیکن براه راست بردن و بمقصود رسانیدن از خدا ایست پس انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی

هردو راست

و هر دو راست اما پیغمبر را سبب هدایت ساخته اند و شیطان را سبب ضلالت و در حقیقت همه از خداست
والله الهادی ومنه التوفیق **وعذاب القبر للکافر والفاسق وتنعیم اهل الطاعة** بما
یعلمه الله ویریده وسؤال منکر ونکیر حق یکی از اعتقادات اهل سنت و جماعت عذاب
قبر است و مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دار دنیا و دار آخرت کافران و مومنان فاسق این
عالم در محنت و عذاب و مطیعان در ناز و نعمت باشند چنانچه وی تعالی خواهد و چنانچه وی خواهد و منکر و نکیر
دو فرشته اند عظیم و مهیب و سیاه و کبود چشم که در قبر آیند و بنده را از پروردگار وی و رسول وی و دین وی
سوال کنند اگر بتوفیق و تعلیم الهی جواب سوال ایشان را مطابق حق گفت در ناز و نعمت بود و چون نو عروس
در خواب راحت رود و قبر در حق وی روضه از ریاض جنت بود اگر نگفت در محنت و عذاب بود و قبر بروی
کوهی از کوههای دوزخ بود و آیات و حدیث بحقیقت اینها ناطق است ایمان بدان باید آورد و کیفیت
آن مفوض بعلم الهی جل شانه داشت خواه باعاده حیات یا مقابله روح یا بغیر آن بوجهی از وجوه که قادر
مطلق داند و خواهد و بحقیقت نزد اهل سنت جماعت بنیت شرط ادراک نیست و بعضی علما گفته اند که منکر
و نکیر دو فرشتگان گناهگاران را باشند و فرشتهای مطیعان را مبشر و بشیر نام بود و این سخن خالی
از غرابت نیست در احادیث ذکر آن کم توان یافت و نیز گفته اند تواند که ملائکه سوال جماعه کثیر باشند بعضی را
منکر نام و بعضی را نکیر نام بر هر میتی دو شخص از آن جماعه مبعوث شوند چنانکه در کتابت اعمال هر بنده دو ملک موکل اند و
تواند که دو شخص باشند که در امکنه متعدده در زمان واحد متمثل می شده باشند والله اعلم و صاحب خلاصه و بزازیه
در فتاوی خود تصریح کرده اند که سوال بعد از مدفون کردن میت است بلکه بعد از غیبوبت مردم و چون
میت را در تابوت نهند به نیت نقل وی بمکانی دیگر مسول نگردد و اگر درنده خورده است هم در شکم
او مسول شود انتهی و اصح آنست که انبیا را سوال نبود و اگر بود از توحید و احوال امت بود بطریق تشریف
و تعظیم و در سوال اطفال مومنین نیز اختلافست اکثر برآنند که مسول شوند ولیکن ملایکه بعد از سوال تلقین ایشان
کنند و بگویند که بگو الله ربی و دینی الاسلام و نبیی محمد یا پروردگار تعالی الهام شان کند چنانچه عیسی در مهد
کرده و در اطفال مشرکین امام ابوحنیفه توقف کرده اند و بعضی برآنند که در نار باشند و بعضی گویند که به بهشت روند
و محمد بن الحسن گوید که من یقین دارم که حق تعالی هیچکس را بگناه غیر عذاب نکند و جن را نیز سوال بود از جهت عموم
ادله و امام ابوحنیفه در کیفیت ثواب مسلمانان جن توقف کرده و کافران ایشان بالاتفاق معذب باشند

و ابن عبد البر گوید که کافر را سوال نبود و لیکن بسابقه سوال عذاب کنند و منافق را سوال بود و بعضی
از شارحین گفته اند که احادیث باستثنا شهید و مرابط فی سبیل الله و آنکه روز جمعه یا شب وی بمیرد و آنکه
هر شب سوره ملک خوانده و آنکه بعلت استسقا یا اسهال مرده ورود یافته است و حدیث جمعه ضعیف است
و ترمذی و ابن عبد البر ذکر کرده اند که سوال قبر از خصایص این امت علیا است و گفته اند حکمت در تعجیل
عذاب ایشان در برزخ تخفیف ذنوب است تا روز قیامت پاک از جمیع گناهان برخیزند و در شرح عقیده طحاوی
نیز مثل آن گفته و تعمیم و توقف نیز نقل کرده است والعلم عند الله و دیگر آنکه در احادیث آمده است که در قبر بالای میت
هفتاد کژدم و اژدها مسلط گردد و اگر یکی از اینها دم زند تمام دنیا و درختان آن بسوزد و بحقیقت آن مارها و کژدمها صور و تماثیل
صفات ذمیمه و افعال قبیحه و تعلقات نفسانیه است که در آن عالم بار و کژدم متمثل ساخته اند و دیگر تشبیهات و یا از ایشان کثرت
است یا بجهت اطلاع شارع بر عدد و حصول صفات بود ایمان و اعتقاد بدان و امثال آن از امور آخرت که مخبر
صادق بدان خبر داده است دو طریقت یکی آنکه وجود مار و کژدم و گزیدن ایشان هست و در واقع
است و در خارج موجود هست ولیکن آنرا بچشم سر نتوان دید زیرا که درین عالم بچشم سر مشاهده عالم ملکوت هر کس
نتواند کرد یک میکه دران عالم رسید چنانچه انبیا و بعضی اولیا آنچه جبرئیل را دیدند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میدید و هیچکس غیر آنحضرت او را نمی دید الا ماشاء الله و این دیدن و ننمودن بخلق و قدرت الهی است خواه
اجسام بود یا ارواح اگر کوهی در پیش یکی باشد و دیده او کشاده بود و خدا پیش نماید نتواند دید و اگر بنماید ارواح
را توان دید امتحان ایمان و صحت اعتقاد و متابعت در اینجاست و طریق ادنی آنکه اعتقاد کنند که دیدن
این مار و کژدم بر مثال دیدن در خوابست که مار و کژدم و گزیدن ایشان و متالم شدن نایم نسبت بوی
موجود و واقع است اگرچه در خارج نبود و اگرچه مقصود اینجا نیز حاصل است لیکن این اضعف الایمان است
و ما لا اول احکم و اسلم والله الموفق والبعث حق برانگیختن پروردگار تعالی مردگان را از گور و زنده
گردانیدن خلایق بار دیگر حق است تا منه قرآن و احادیث بدان ناطق اند و مدار اعتقاد دین مسلمانی
برین مسئله است و کسی که اول از عدم صرف و نابود محض پیدا کرد و از کتم عدم بوجود آورد بار دیگر نیز قادر
است که پیدا کند وهو الذی یبدء الخلق ثم یعیده وهو اهون علیه و بحقیقت تخمی از آدمی
زاد که منشاء انبعاث و نشو و نمای او شود باقی دارند و آنرا عجب الذنب گویند و در زمین پنهان نکنند
چنانچه گیاه در صحرا بنزول باران بروید آدمیان نیز بر رویند و در احادیث آمده است که باران

را آسمان ببارد پس موتی از زمین برآیند و حیوانات دیگر غیر انسان از تمامه بهایم و طیور و حشرات نیز مبعوث
شوند تا حکم مطلق قصاص میان‌شان از یکدیگر بگیرد و در حدیث احمد و مسلم آمده است که فردای قیامت قصاص
خلایق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از گوسفند شاخدار که گوسفند بی شاخ را زده است بلکه مورچه را از مورچه که
ناحق رنجانیده است قصاص گیرند و چون این تکلیف و تمیز اختصاص ندارد بعضی علما گفته‌اند که طفل
را از طفل نیز قصاص گیرند و بعد از قصاص گرفتن حیوانات را معدوم سازند و آن حیوانات را که ماکول
شده‌اند خاک بهشت گردانند موجود بعث و نشو نفخ صور شود و نفخ صور اول در مبادی حال قیامت شود که بدان اهل
زمین هولی و دهشتی پیدا آید خوفی و وحشتی راه یابد که حضور و جمعیت از دلها رخت بربندد و تمامه جانداران
بمیرند و هلاک شوند چنانچه فرموده یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله
و نیز فرموده و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء، نفخه دوم برای بعث
اموات از قبور باشد که بدان مردها از خاک برخیزند و منتشر شوند چنانکه متصل همین آیت میفرماید ثم نفخ
فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و جای دیگر فرموده و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث
الی ربهم ینسلون و فاصله میان هر دو نفخه چهل سال باشد و تعمیم من فی السموات ومن فی
الارض معلوم شد که اثر این فزع و صعق شامل حال تمامه اهل زمین و آسمان خواهد بود از جن و انس و ملائکه
و استثنا الا من شاء الله جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حور و خزنه و حمله عرش و شهدا را اراده
نموده‌اند و گاهی نفخ احیا را قیامت گویند و گاهی قیامت گویند و زمان ممتد اراده کنند از ابتدای اماتت تا
دخول جنت همه را قیامت گویند و بحقیقت اگر بنظر اعتبار در نگرند هر روز این احوال بر مردم میگذرد و مردم
هنوز از روز قیامت در غفلت‌اند در حین شارع در خیزان و در شکفت شام که در آید فزعی و هولی و خوفی
و وحشتی بمردم و تمامه جانوران راه یابد و همه در جاها و آشیانها در آیند و در کنجها در خزیده و چون شب شد
بخواب روند و چه بمیرند و هلاک شوند اینجا اثر نفخه اولی ظاهر شد ناگاه صبح در رسد و همه بی اختیار بیدار شوند
و بر خیزند و منتشر شوند اینجا اثر نفخه بعث و نشور بظهور آید فسبحان القادر یحیی و یمیت والیه النشور **والوزن**
حق سنجیدن و برکشیدن اعمال بندگان روز قیامت حق است اگرچه علم وی تعالی بهمه محیط است لیکن
در ضمن آن حکمتهایی هست تا بندگان بدانند و بر ایشان ظاهر گردد و حکمتهای دیگر که جز از وی کس نداند
و کیفیت هذان و میزان مفوض بعلم او سبحانه تعالی این قدر در ایمان کافی است و تحقیق آنست که میزان

عظیمی است و او را دو کفه است بکسان محسوس و مشاهد و هر کفه بمقدار آسمان و زمین از سلمان رضی الله تعالی
عنه روایت کرده اند اگر در یک پله وی آسمان و زمین و هر چه در زمین و آسمان است بنهند بگنجد و کفه حسنات
از جانب یمین عرش مقابل جنت بپاید و کفه سیئات از یسار عرش مقابل نار و بعضی گویند مراد از میزان چیزیست
که بوی مقادیر اعمال معلوم شود بهر کیف که باشد و مراد و معنی عدل است و میزان تمثیلی است از برای آن اینها
همه تاویل است و اصل همانست که بظاهر آنچه در حدیث است ایمان آرند و بجید گری عقل اندا جا ندهد و میزان
با ثقل است و حق تعالی قادر است که ایشان را تشکیل باجسام گرداند حسنات را اجسام نورانیه کند و سیئات ظلمانیه
یا صحایف اعمال که در انها است خفت و ثقل احداث فرماید و حدیث بطاقه دلالت برین دارد و بطاقه
یک قطعه پاره را گویند که در وی کلمه شهادت نویسند و مراد اینجا آنست که چون کفه حسنات یکی سبک آید
در یک قطعه پاره لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته در ان کفه اندازند و بدان راجح آید یا اصحاب اعمال
و بعضی بجهت تطبیق احادیث بوزن اعمال و صحایف اعمال آنچه یا قایل بدان شده اند و جمیع
موازین در قول وی سبحانه تعالی ونضع الموازين القسط ليوم القيمة یا باعتبار تعدد آن
باشد تا ظاهر است را یا هر بندگان را یا هر نوع عمل را میزانی باشد یا باعتبار تعدد اوزان بود و یا از جهت کثرت
اجزا و عظمت وی بود و وزن اعمال کسی که او را ذنوب نبود و آنکه او را طاعت نباشد از جهت اظهار
شرف و تعظیم یا از شانی معصیت و تفضیح باشد و در وزن اعمال کفار نیز مثل این حکمت بود و چه کافر را
حسنات نبود و تواند که صورت حسنات در تخفیف عذاب حسی کار گرفته شده نگر گویند که ثقل کفه میزان آخرت
بعکس میزان دنیاست و علامت ثقل رفعت کفه بود و علامت انخفاض حدیث بطاقه بر آن کنند و اقدام اهل الکتاب حق
یعنی آنکه اعمال بندگان از طاعت و معاصی در آن ثبت مکتوب است حق است مومنان را کتاب اعمال ایشان
بدست راست دهند و کافران را بدست چپ از پس پشت یا بعد از نزع کردن دست چپ به پشت بجانب
یا از سینه بجانب پشت برآرند از برای تمیز میان مومنان و کافران و عزت مومن در سوره
کافران در آنست که اعطای کتاب بیمین مخصوص بمومن مطیع باشد یا شامل عصاة نیز بود و بعضی گویند
که عصاة را نیز بدست راست دهند لیکن بعد از اجرای وعید و اخراج از نار یا بدست راست دهند
و بخواندن آن تکیه نکنند مگر بعد از اخراج یا بیسر است دهند و نه بیمین بلکه شمال و بعضی گویند یا اصلا کتاب
ندهند بلکه احوال نفس را بر وی بخوانند و حق آنست که احوال عاصی درین باب متوقف است و تفصیل آن

از وی ساکت است و این همه احتمالی است که بطریق اجتهاد و استنباط ذکر کرده اند والله اعلم والحساب
حق مقصود از کتاب حساب است چون کتاب حق است حساب نیز حق باشد والسؤال حق پرسیدن
وی تعالی از بندگان که چه کار کردند و از طاعت و معصیت چه ورزیده اند حق است و از ملکه نیز حساب گیرند
در حدیث آمده اول حساب از جبرئیل امین بگیرند که چگونه امانت وحی را با نبیا رسانیده است و در بعضی اهل تفسیر
آمده است که اول حساب لوح را بود و او را حاضر آرند و وی از هیبت خداوندی بلرزد و فرمان شود که تبلیغ
علوم بجبرئیل که کردی گواه تو کیست گوید گواه من اسرافیل است اسرافیل را حاضر آرند و همه از عظمت و هیبت
سوال و کبریای ذوالجلال لرزه بر تن افتد پس پیغامبران را حاضر آرند و از تبلیغ وحی و ادای امانت رسالت
پرسند و اول آنچه از عبادات سوال کنند نماز است و از معاملات خون و حسنات ظالم را بخصوم دهند
و سیآت خصوم را بظالم در روایت آمده است که بعضی نماز مقبول بمقابله دانگی رود و در بعضی روایات
آمده که هر وی را اگر فرضا ثواب هفتاد پیغمبر بود و بقدر دانگ با وی مخاصمت افتد در بهشت نرود تا خصم
وی از وی راضی نشود و این چنین روزی در پیش و خواجه بر بستر راحت افتاده است و میگوید آنچه من یافته
ام دیگری نیافته و آنچه من فهمیده ام هیچ کس نفهمیده عوام در غفلت و علما در گفتگو و صوفیان در طامات
و حقیقت حال هیچ جز از این عالم ندارند که چه خواهد شد و چه روز در پیش است تمام روز با فسانه خوابی
مشغول و یکدم متصور مرگ و آخرت و احوال آن نه فان الله وانا الیه راجعون اکنون برحمت
خداوندی نگر که اگر بنده خصما فرا راضی گرداند بهشت بر پیش نهاید و گوید که این بهشت را که میخرد گوید خداوندا
که توانگر این را بخرد و ثمن آن گران است فرمان شود که تو میتوانی خرید و ثمن آن در دست تست اگر این حق
که بر برادر مسلمان داری بخشی برای ثمن او گیر این بهشت ترا باشد پس وی راضی شود و بخشد و نیز در
حدیث آمده است که در وقت سوال مومنان را در ستر رحمت و کنف مغفرت خود درآرد و چنان پرسد
که کس نداند و گوید چنانکه در دنیا گناهان ترا پوشیدم امروز در رحمت خود بخشیدم و کتاب حسنات بدست وی
دهد و کافران و منافقان را فضیحت کند و منادی ندا دهد که الا لعنة الله علی الظالمین سبحان من فی
العدل القوی و الفضل العظیم سبحانه سبحانه بفضل وی کار خود میکند لیکن ترس از عدل وی است بیت
اگر در دهد یک صلای کرم + عزازیل گوید نصیبی برم + این بیت را خواندی دیگر را بخوان بیت بهند بیت
اگر بر کشد تیغ حکم + بمانند کروبیان صم و بکم + در جای میفرماید الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم

فلاهم یحزنون دربابی دیگر میگوید لایسأل عما یفعل وهم یسألون جز عجز و حیرت و بیچارگی
کاری نیست ما را ایمان بهره باید او در بابی حکم اوست والله علی کل شیء قدیر والحوض حق
سید رسل را صلی الله علیه وسلم روز قیامت حوضی باشد که او را حوض کوثر گویند و آیه کریمه انا اعطیناک
الکوثر را هم بدان تفسیر کرده است مسافت آن حوض یکماه راه باشد آبش از شیر سفید تر و بویش
از مشک خوشتر و کوزهای وی از ستارهای آسمان بیشتر و روشن تر هر که یکبار از آب وی بخورد دیگر هرگز
تشنه نگردد و در تحدید حوض بحسب مسافت بمکانهای مختلف در احادیث ذکر یافته است و سبب
اختلاف در روایت احوال مخاطبان است چنانچه با اهل یمن فرموده من صنعاء الی عدن و با اهل
شام جای دیگر گفته یا هر کس مسافتی که معلوم و متعارف وی بود ذکر کرده و بعضی در بعضی احادیث تحدید
بزمان نیز وارد شده و یافته مثل شهر و غیر آن و خلاصه معنی بیان وسعت و عظمت اوست و گویند که هر پیغمبری
را حوضی باشد حسب مرتبه وی و قرطبی گوید که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دو حوض بود که نام هر دو کوثر
است و در خبر آمده است که ساقی حوض کوثر علی مرتضی بود رضی الله عنه و کرم الله وجهه و امروز هر که بدو
محبت ورزد فردا از آن حوض آب خورد و در روایات آمده است که علی مرتضی فرموده
است که هر که محبت ابوبکر رضی الله عنه در دلش نبود قطره از آب کوثرش ندهم والصراط حق
پروردگار تعالی روز قیامت بر پشت دوزخ پل نهد از موی باریک تر و از تیغ تیزتر و جمیع خلایق
را بفرماید که از وی بگذرند پس بهشتیان از وی عبور کنند و به بهشت در آیند بعضی چون برق خاطف
و بعضی مثل باد وزنده و بعضی مانند اسپ تیز رو و مانند اینها هر کس بر حسب تفاوت مراتب بر صراط مستقیم
دین و عدالت بوده و کافران صراط بلغزند از دوست و دوزخیان بلغزند و در دوزخ افتند و ظاهر کتاب تعبیر
و سنت بر همین است و ان منکم الا واردها در آن است که این ورود و عبور که شامل همه بود [illegible]
عام باشد مر همه خلایق را حتی الانبیاء سید الرسل الصلوة الله علیه و علیهم اجمعین و بعضی از ارباب توحید
گفته اند ما یکی است و اسرار و گذارشان آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و صحبه وسلم از آن راه آن باشد
که کسی [illegible] که چندی در بیابان نفس گرفتار بادیه مانده باشند نظاره حال وی ایشان را [illegible]
و گنهکاران ایام فردا [illegible] روایتی از ابن عباس آمده است که آنحضرت بر سر موم این آیه مخصوص است
[illegible] ایستاده باشد و الحمد [illegible] از بالای آتش بگذرد [illegible]

گلستان گردد آخر آتشش به بنده مؤمن فریاد کند که جز یا مؤمن فان نورک اطفأ لهبی ای مؤمن کامل بزود
از سر من بگذر که نور ایمان تو زبانه آتش مرا کشت محمد صلی الله علیه وسلم که نور انوار مؤمنان باشد آتش دوزخ
در برابر وی کجا ایستد نور وی که در زبانه حال خلیل بود چه کار کرد اینجا که خود ولی و سر طرا باشد تا چه کند الیه عجائبا
حق درخواستن رسل و انبیا و اولیا و اخیار و علما و ملائکه که ایشان را در درگاه عزت آبروئی زیرا دیحن
باشد گناه گناهکاران را از پروردگار تعالی حق است و اول کسی که فتح باب شفاعت کند محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم بود و فردا اظهار شود که او را در درگاه خداوندی چه قدر جاه و عزت بوده است روز روز اوست
و جاه جاه او اللهم بحق جاه محمد اغفر لنا تمام عالمیان چون از شدت هول موقف بجان آیند و حیران
شوند بطلب شفیع بر آیند تا از هول ایشان را رهائی کنند اول بنزد آدم صفی بروند و گویند که تو آن آدمی
که پدر تمام آدمیانی و پروردگارت بدست خود پیدا کرده و در بهشت بر ساخت جائی داده و مسجود ملائکه گردانیده
و اسماء تمام اشیا ترا و را مرحمت شفاعت کن ما را که سخت روز پیش آمده است آدم صفی گوید که الیها اولا
درین مقام دم زدن حد من نیست آن شرمندگی که اکل شجره کردم و در فرمان الهی براه خطا رفتم زرفته است
این کار مگر از نوح آید پس آدم حواله بنوح کند و ایشان بنزد نوح بیایند و نوح با براهیم اندازد و ابراهیم بموسی
و موسی بعیسی تمام این رسل اولو العزم صلوات الله علیهم اجمعین شرمنده زلات خود باشند و هیچکس از دهشت
این مقام قدم پیش نتواند نهاد تا در حضرت خاتمیه محمدیه که سید رسل و شفیع روز محشر و کریم بخطاب لیغفر لک
الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر است بیایند و عرض حال خود نمایند پس وی بپا برخیزد و در سراپرده
عزت و جلال درآید و در مقام محمود که در دنیا ششش وعده کرده بودند یعنی ان یبعثک ربک مقاما
محمودا و خدا ویرا الهامی درین مقام بکند تا شد و بسجده در رود و تکلم شود که سر از سجده بردار و هر چه خواهی
بخواه و هر چه گوئی بگو پس سر از سجده بردارد و برای آنکه در آن وقت ترا شور ندیدش پروردگار خود را حمد و ثنا
گوید و قسمی از عاصیان را ببخشاید باز بسجده در رود و قسمی دیگر را شفاعت کند و از ثالث که سر بردارد گناهان
تمام گناهگاران بخشاینده باشد پس هیچکس باقی نماند الا آنکه قرآن بخلود نار بر وی حکم کرده باشد یعنی کافران
و منکران این مضمون حدیثی است که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است و از اینجا خود ظاهر شد که گناهان
همه آدمی در خواهد که احتیاج بشفاعت دیگری نماند مگر آنکه گویند که این مخصوص با متان وی باشد یا دیگران را
شفاعت در حضرت وی بود و در اوج حضرت حق دیگر الله اعلم و در حدیث آمده که بعد از شفاعت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیصد تا نه الاکسانیکه در ایشان جستند لا اله الا الله
... وذره نیکی نبود و سراسر معصیت وگناه بشند پس از آن شفاعت ایشان در خواهد از درگاه عزت
حکم آید ای محمد اینها همگان بنده ایشان رامن خود با خود شفاعت کنم ولیکن درتخ نشان برآورم
وبا کل روز روز محمد است وجای جای اوست ومقام مقام او وسخن سخن او ومهمان اوست و دیگران همه
طفیلی اند در قران مجید خطاب میرود که ولسوف یعطیک ربک فترضی ترا ای محمد ای محب من
ای محبوب من ومطلوب من ای بنده خاص من چندان نعمت دهم ورحمت کنم که راضی شوی از من رسیده
از روی درد دل تو نشکد ای محمد همه کس رضای من طلبند ومن رضای تو خواهم گفت راضی نشوم تا یکیک از
امت نیامرزی دیگو سید آیه کریمه لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا
مخصوص باین امت است وبا قوم نوح اینچنین خطاب رفته لیغفر لکم من ذنوبکم بقاعده نحویه لفظ
من افاده تبعیض کند ای بعض ذنوبکم با ایشان کار بفضل میرود وبا دیگران بعدل است ذنبه ودرب غفور
این امید واری وبشارت گناهگاران بس است چون مهمان عزیز است طفیلی نیز عزیز خواهد بود بیت
نومید نباشی گرت ان بار براند * گرت امروز براند نه که فردات بخواند تو امست او باش واز آن او شو و
خود با بوی بسیار همه با سنت مشکل تا آنجاست که این نسبت درست نشده است بعد از وی هیچ مشکل نیست
صد هزار گناه در جنب ایمان بجو برگ کاهی نیرزد و خود اگر نور ایمان در دل بنده در آمده است ظلمت معصیت را
در روی جای نخواهد بود غم ایمان باید خورد دیگر غم نیست سفیان ثوری رضی الله عنه دید ندکه تمام شب در گریه وزاری
گذرانید گفتند چه گریه میکنی خوش باش که بار گناه بر گرانست نیست گفت گناه اگر کوهی است نزد رحمت حق کاهی
نیرزد گریه از آنست که ایمان بسلامت بریم یا نه بیت ایمان چو سلامت بلب گور بریم * احسنت زهی چابکی ما * سخنی از باب شفاعت مانده است آنرا تمام کنیم بدانکه شفاعت را مواطن متعدد است اول در
موقف عرصات از برای تخفیف شدت وقوف دران مقام هیبت ودهشت وارد شده است دوم در تیسیر
سوال ورفع حساب یا عدم مناقشه در وی که من نوقش فی الحساب فقد عذب سیوم در عفو از اجرای
حکم وامضای توقیع عذاب چهارم در اخراج از هاویه نار از درکات دوزخ پنجم در رفع درجات وتبدیل قوانین
مثلا گناهگاری را پیش پادشاهی بیارند ودر بارگاه پیش ایستاده کنند پس یکی از مقربان درگاه برخیزد
وشفاعت کند تا حکم شود آن گناهگار را بنشانند وپرسند وحساب بگیرند باز از در شفاعت در آیند تا آزرده

حساب بگیرند و اگر گیرند باسانی گیرند و گاهی باشد که بعد از حساب و ثبوت گناه به بندیخانه حکم کنند و شفاعت
از ان بگذارند و باز فرستند و گاهی بعد از بندیخانه فرستادن و عذاب کردن از بند بر آرند و بعد از براوردن
منصب عطا کنند پس هر گناه گار در هر مرتبه که باشد او را امید واری است که شفاعت سید رسل صلوات الله و
سلامه علیه یا عملی بود تا مراتب درجات بهشت برسد ان شاء الله تعالی از اینجا ظاهر شود که چه میگوید بیت
نصیب ماست بهشت ای خدا شناس برو که مستحق کرامت گناهگارانند و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
شفاعت بود عام مر جمیع است بلکه جمیع خلایق را و خاص چنانچه اهل مدینه و زوار قبر شریف وی و مکثرین صلوة را
بر وی صلی الله علیه وسلم و حقیقت شفاعة را محققان گویند که عبارت است از انعکاس فروغ اشعه انوار
رحمت که بر دل سید کائنات صلی الله علیه وسلم از بارگاه قرب و عزت تابد بر دلهای که بصفت محاذات
و مقابلهٔ دامت بدانسو کی باشد موصوف اند بر مثل انعکاس شعاع آفتاب که بر آب تابد بر دیواری که مقابل آن
باشد و این محاذات است و مقابله توجه و اخلاص حاصل آید و اکثر از انچه او را از اسباب نیل این سعادت
دانسته اند متابعت و مواظبت بر سنت سنیه اوست این در شفاعت رفع درجات و الا در شفاعت مغفرت
سبب محاذات و مقابلت در اصل ایمان کافی است و موثر ترین عبادات و توجهات درین باب کثرت
صلوة بر حضرت سید کائنات است صلی الله علیه وسلم لیلا و نهارا و ظاهرا و باطنا کلما ذکره الذاکرون و کلما
غفل عن ذکره الغافلون وبالله التوفیق والجنة حق والنار حق بهشت و دوزخ
بران صفتی که در آیات و احادیث وقوع یافته است حق است و در مکان جنت و نار اقوال است گویند که جنت
در آسمان اول است یا در چهارم یا فوق سموات سبع و نار در زیر زمین و بقولی بالای آسمان و جماعتی در مسئله
توقف کنند و تعیین مکان آنها بر دو بعلم الهی تفویض نمایند و در شرح مقاصد میگوید که نصی صریح در تعیین مکان جنت
و نار در دو نیافته است ولیکن اکثر بر آنند که بهشت بالای آسمان زیر عرش است و دوزخ زیر هفت زمین و
مشکل آنست که در قرآن مجید مسطور باید که وجنة عرضها السموات والارض پس وجود آن در مکان
محصور بودن در زمین و آسمان چه صورت دارد حالانکه این قدر برای یکی از اهل جنت یا برای همه جنت باشد
جواب شافی در تفسیر آورده است که عرض جنت مقدار عرض سموات و ارض بود وقتی که بیکدیگر چسپیده و پسیده
شود [illegible] توجیهات آنست که چون نزد مردم واسع تر از زمین و آسمان چیزی دیگر نبود تمثیل و تصویر
[illegible] جنت [illegible] گردد [illegible] مراد مبالغه در بیان وسعت است نه تحقیق و تحدید و در حقیقت وسعت جنان را

حز پروردگار تعالی نداند کمترین خانهای بهشت مقدار دنیا و ده مقدار آن بود والله اعلم و اما اعراف
یعنی مکانی که در میان بهشت و دوزخ بود یعنی نه در نفاست و راحت بهشت و نه خساست و محنت دوزخ
بعقل صحیح و نقل قطعی ثابت نشده است و از بعضی سلف منقولست که او جای حق تعالی برای اطفال مشرکین
و اهل زمان فترت وحی آفریده است و امام سبکی میگوید که من قول باعراف را ندانم که در حدیث ورود یافته
یا هیچ یکی از علما بدان رفته باشد انتهی و آنکه در قرآن مجید میفرماید که وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم مراد
بدان بلندیهای حجاب و سوری است که میان بهشت و دوزخ زده اند آنجا مراد آن باشد مثل انبیا
و شهدا و خیار مؤمنین و علما یا ملائکه در صورت مردان که اهل بهشت و دوزخ را بسیما و علامت هر یک بشناسند
و خطاب کنند **وهما مخلوقتان موجودتان** بهشت و دوزخ الآن موجود اند و مخلوق شده
نه آنکه روز قیامت ایشان پیدا آرند و خلق کنند و قصهٔ آدم و حوا دلیل آنست **باقیتان ولا تفنیان**
ولا یفنی اهلهما بهشت و دوزخ و بهشتیان و دوزخیان دایم و باقی باشند و فنا پذیر نشوند یکبار که مردند
و زنده کرده شدند دیگر تا ابد حیات و بقا است آنجا موت را موت هست و خلقکم لا بلی باشد **وکل ما اخبر به**
النبی صلی الله علیه وسلم من اشراط الساعة واحوال الآخرة حق خبرهایی
که مخبر صادق از علامات قیامت داده است مثل بر آمدن آفتاب از مغرب گرد و زر بستن در باره توبه است و خروج
دجال و دابة الارض و نزول عیسی علیه السلام و نفخ صور و امثال آن از احوال آخرت از ابتدای قیام تا دخول
جنت بلکه هر چیزی که وی داده و هر شیٔ بعینه که نهاده است حق است حاصل کلام و فذلکة الحساب اینست و تفصیل
این معنی از کتب احادیث معلوم گردد **والایمان تصدیق بالقلب واقرار باللسان**
ایمان راست گو اعتقاد کردن به پیغمبر است و از عان و قبول رسالت اوست بدل و اقرار کردن بزبان و گواهی
دادن بدان حقیقة ایمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی علامتی است بر آن تصدیق از برای اجرای
احکام در ظاهر چه زبان ترجمان دلست مثلا اگر یکی گنگ باشد یا کسی اکراه کند مشش بر تکلم بکلمه کفر با وجود ثبات
و تصدیق بدل کرده و جان داد اقرار کردن درین صورت شرط نباشد و ایمان بر مذهب اهل حدیث عبارت
از تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان است و بحقیقت اختلافی در میان نیست ایمان کامل همین است
که ایشان میگویند ایمان بی عمل ناقص است ولیکن اصل ایمان همان تصدیق است ایمان را بمثابه درخت
دان تنه وی تصدیق است و اعمال طاعات که ثمرات و نتایج آن تصدیق اند بمنزله شاخ و برگ و گل

ومیوه بی شاخ و برگ میوه درخت و در حقیقت نام درختی از دی با بر نیفتد اما درخت با بر خوروار که کار آمد سینی
بود همان است که اینها و شتنه باشد همچنین ایمان کامل همانست که مقرون بعمل صالح باشد و بی عمل ناقص و لیکن اسم
ایمان و حقیقت آن از وی بر نیفتد و دلیل برین سخن نص قرآن مجید است که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
آن کسانی که ایمان آورده اند و با آن هم عمل صالح نیز کرده اند سیاق کلام دران نکرد که اصل ایمان تصدیق
عمل صالح علاوه او و کمال اوست بر مثال آنکه گویند فلان این را دارد و آنرا نیز دارد و مفهوم سخن اینست که
آن دو چیز مغایر یکدیگر باشند و اگر هر دو یکی باشند این سخن در مقام عرف راست نیاید و قایل را نسبت
بخطا کنند دیگر آنکه ایمان مجرد علم بصدق پیغمبر نیست صلی الله علیه و سلم تصدیق دیگر است و علم دیگر تصدیق
عبارت از اذعان و قبول است که آنرا بفارسی گرویدن گویند و آن در حقیقت انصباغ و لسعت برنگ قبول
و تنور او بنور یقین و علم دانستنی بیش نبود تا آنکه کفار عرب علی الخصوص علمای یهود دانا بودند صدق پیغمبر را چنان
میدانستند که کسی حقیقت پسر خود را داند که بیش چشم وی زائیده شده است یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
تمام اخبار بعثت پیغمبر آخر الزمان و خصوصیت و صفات و احوال و صورت و سیرت و مولد و منشاء و نام
وی صلی الله علیه و سلم در کتابهای ایشان مسطور و بر زبانها مذکور بود و چندین از یهود از زمان موسی علیه السلام
تا قریب دور نبوت بشوق دریافت سعادت ایمان در مدینه منوره آمده و توطن کرده و بدران و پسران را
وصیت میکردند که اگر شما دریافت زمان سعادت نشان پیغمبر آخر الزمان مستعد گردید سلام ما برسانید
و پیغام ایمان عرض کنید و بحقیقت اناتر و سابق تر درین علم از یهود کسی نبود تا آفتاب نبوت طلوع
کرد و شقاوت ازلی در کار شد و پرده خفاشی بر دیده بصیرت ایشان فرو هشت و بجحد و عناد و استکبار
در بادیه کفر و انکار در ماندند اینجا عیان گردد که علم و عقل بی عنایت و هدایت ربانی کار گر نیفتد و اثری
نیارد و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا این است که گفته شد نعوذ بالله من علم
لا ینفع و قلب لا یخشع علم که راه بحق ننماید جهالت است و هو لا یزید و لا ینقص چون ثابت
شد که حقیقت ایمان تصدیق قلبی است و آن خود یکی است و تعدد او بوی راه نیست پس زیاده و نقصان
در ایمان نرود چه زیاده و نقصان در عدد باشد که کثرتی و تعددی دارد و اگر با وجود تصدیق اعمال
داخل ایمان می بود زیاده و نقصان را بزیاده و نقصان عمل در ایمان راه می بود لیس فلیس لیس این
قول که الایمان لا یزید و لا ینقص که از امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه منقول است بی اشکال

و اشتباه راست آمده و بحقیقت آن اشارت بخروج عمل از حقیقت ایمان چنانچه مذهب اهل سنت و جماعت
است فافهم و بالله التوفیق **والایمان والاسلام واحد** ایمان و اسلام یکیست لیکن غالب در مفهوم
ایمان تصدیق قلبی و حال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد و فعل ظاهر چنانچه آیت کریمه **قالت الاعراب**
آمنا الآیة ناظر در آن است مقصود اینجا نیست که هر که مومن است مسلم است و هر که مسلم مومن مغایرتی میان
نیست **ولا ینبغی ان یقول انا مومن ان شاء الله تعالی** خلافی در میان علما افتاده است
که انا مومن ان شاء الله تعالی توان گفت یا نتوان گفت علمای حنفیه ازان منع کنند و شافعیه جایز دارند
و باید که خلافی در میان نباشد چه اگر معنی تردد و شک در تصدیق و ایمان قصد کنند روا نباشد چه شک و تردد
منافی جزم و یقین است که حقیقت ایمان است و اگر مقصد تبرک و تیمن بذکر الهی و نفی عجب و تزکیه نفس و ابهام
عاقبت یا تردد در حصول ایمان کامل بنجی که اولئک هم المومنون حقا بدان اشارت می کند گوید روا باشد
ولیکن نا گوید بهتر تا صورت شک و توهم تردد در ایمان نبود و بر زبان نرود **وایمان الیأس غیر
مقبول** باس در اصل بمعنی شدت و عذاب آمده و مراد در اینجا سکرات موت و معاینه احوال آخرت
است که در وقت حضور موت حاصل گردد و در اخبار آمده است که هر یکی وقت موت جای خود را می بیند
مومن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون کافر درین حالت ایمان آرد این ایمان وی معتبر نباشد چه
ایمان باید که بغیب و باختیار بنده و قصد و امتثال امر مولی و اطاعت فرمان وی تعالی باشد و ایمان
درین حالت بغیب نبود و اضطراری بود چنانچه روز قیامت تمامه کافران فریاد برآرند که **ربنا ابصرنا و سمعنا
فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون** خداوندا گوش ما شنوا گشت و دیده ما بینا شد و یقین دانستیم که آنچه
پیغمبران تو خبر داده بودند و کتاب تو بدان ناطق بود حق است ما را بدنیا باز فرست تا ایمان آریم و عمل صالح
کنیم و مستحق ثواب شویم این ایمان و اقرار و اعتراف بحق درآن وقت فایده ندارد و تمامه اهل حق از اول تا آخر
اتفاق دارند که ایمان یأس مقبول نیست و در حدیث آمده است که ان الله تعالی یقبل توبة العبد ما لم یغرغر غرغره
کنایت از حالت موت و شدت سکرات و رسیدن روح در حلقوم است و در قرآن مجید میفرماید فلم یک
ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا یعنی ایمان در هنگام دیدن باس و عذاب الهی نفع نکند و جای دیگر
میفرماید **ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت
قال انی تبت الآن** و سخن بعضی استدلال باین آیه صحیح تر و صریح تر باشد چه احتمال دارد که مراد بدیدن

باس در آیه سابقه سنابق علامات قیامت وطلوع شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی مفسرین این آیه کریمه را بدان
تفسیر کرده اند واین آیه آخر که ما بر خوانده ایم بصریح ندا میکند بعدم قبول توبه وایمان در وقت حضور موت کما لا یخفی
وبدانچه دلایل ونصوص ذکر کردیم ظاهر شد که توبه از معاصی نیز در حالت باس وغرغره مقبول نباشد چنانکه ایمان
ومذهب اکثر از اشاعره وماتریدیه وفقها نیز همین است ونزد بعضی از علما توبه باس مقبول است ولیکن ایمان
باتفاق واجماع مقبول نیست اکنون لازم آید که باجماع امت ایمان فرعون که در وقت ادراک غرق
بود مقبول نباشد چه زمان ادراک غرق زمان باس ویاس از حیات ووقت اضطرار است نه محل اختیار
وهمین است معتقد تمامه علمای مجتهدین ومشایخ ومقتدایان امت ولهذا اوی در زمان شیخ همه جا مذموم ومقبوح
ومضروب المثل بکفر واستکبار آمده وچندین جا آیات قرآنی ظاهر بلکه نص در کفر وتقبیح وجهنمیت اوست فاخذه الله
نکال الاخرة والاولی جای دیگر میفرماید که یقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار هر که لغت عرب
را بداند بفهمد که معنی یقدم قومه آنست که او با قوم در آتش رود ووی پیشوا وسردار ایشان چنانچه در مذمت امرء
القیس که از متقدمین شعرای عرب است در حدیث واقع شده است یقدم الشعراء الی النار جای دیگر میفرماید
واستکبر هو وجنوده فی الارض بغیر الحق وظنوا انهم الینا لا یرجعون استکبار کرد او
یعنی فرعون ولشکر او در زمین بناحق وگمان برد او ولشکر او که مآل وباز گشت ایشان بما که قهار وذو البطش
الشدیدیم نخواهد بود چنانچه کافران گمان میبرند فاخذناه وجنوده فنبذناهم فی الیم پس بقهر
وعذاب گرفتیم او را ولشکر او را وانداختیم ایشان را در دریای نیل فانظر کیف کان عاقبة الظالمین
پس ببین که عاقبت ظالمان ومستکبران وکافران که با خدا وپیغمبر خدا تکبر کرده بجزای آن در دنیا چه خسته و
رسوا شده چگونه است وجعلناهم ائمة یدعون الی النار وگردانیدیم ایشان را یعنی فرعون ولشکر او
او را امامان پیشوایان اهل دوزخ که دیگران را به آتش دوزخ دعوت کنند ویوم القیمة لا ینصرون وروز قیامت
یاری ونصرت داده نشود ایشان را بلکه مخذول ومردود باشند واتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة
ویوم القیمة هم من المقبوحین ودر روز قیامت او وجنود وی از مذمومان ومقبوحان اند
کرده وی دیگر صفت او این که از قرآن شنیدی اگر وی مسلمان ظاهر ومطهر از دنیا رفته باشد هرگز او را چنین
یاد نکردندی اگر او عاصی دیگر از علما وامرا در ظلم واستکبار به بر احوال ماضی وی که در حیات داشت حمل
کنند چه روی دارد اما میگوید ویوم القیمة هم من المقبوحین تا هیچ عربیت دانی نمیبیند که این ضمایر

[illegible] بی آنکه [illegible] بجنود او وارند با وجود آنکه هر دو نه گوی باشند [illegible] معقول نفعیا کردی
[illegible] سبحانه [illegible] صادق باشد و صحیح جامع از نگوید بیان حسن خاتمت و خیریت عاقبت
[illegible] کرامت عمرش کفر و عصیان بوده آخر متفضل فرحمت او دستگیر حال او گردید که
[illegible] و ملامت [illegible] هیچ حاجة صفت ایمان و عنوان اسلام مذکور نشده الا درین آنکه سیزده
حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل وانا من
المسلمین [illegible] این آیة نیز بر تامل خبیر مخفی نخواهد بود که چگونه صحت ظاهر دادای سخن دران آیت
آنکه ظالم تمام عمر خود را تکبر و اسراف و عتو و علو و کفر زیده و موسی و هارون علیهما السلام در حق وی و قوم
وی دعاها کرده عذاب الیم کردند تا دم آخر که از حیات مایوس شده و مشاهده عذاب الهی کرد زبان وا
[illegible] بایمان کنون ایمان و اسلام چه فایده کند که عنان اختیار از دست رفته و جاده [illegible]
همه کفر [illegible] که فارغ امروز ترا در دنیا نیز فضیحت و رسوا کنیم و بر ده ترا از قعر دریای بر آریم و تماشاگاه
و محل عبرت عالمیان سازیم تا بدانند که عاقبت کفر و طغیان و تکبر با خدا و رسول خدا فضیحت و رسوائی است
[illegible] دنیا و آخرت چنانکه فرموده فاخذه الله نکال الآخرة والاولی ان فی ذلک لعبرة لمن یخشی
امراة فرعون قالت قرة عین لی ولک لا تقتلوه الآیة [illegible] و حکمت در وی آن بود که موسی
علیه السلام [illegible] کمال از دست آن ظالم خلاص شود [illegible] چنانچه [illegible]
بود از [illegible] رضی الله عنها [illegible] خلاص موسی علیه السلام از دست آن ظالم با اطلاع وی بر عاقبت حال وی
علیه السلام [illegible] و الهام الهی عاقبت حال او غایب [illegible] فالتقطه آل
فرعون لیکون لهم عدوا وحزنا ظاهر آنست که مراد حقیقت عداوت بود که در بعض الامر و عاقبت
[illegible] بنا بر سری [illegible] دشمن بود و اگر گویند مقصود عداوت [illegible] در حالت حیات [illegible]
ابلیس [illegible] نیز [illegible] مفهوم قرآن [illegible] و وقوع [illegible] در اتحاد
[illegible] است از صحابه و تابعین و علمای مجتهدین و مشایخ متقدمین و متاخرین بجای خود است اگر مفهوم قرآن و
اشارت احادیث و [illegible] آثار سلف ایمان و اسلام و حسن خاتمت او بودی این همه مشهور و ضرب
المثل در کفر و طغیان نمی شد روایت است که چون ابوجهل لعین در غزوه بدر کشته شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گفت مات فرعون هذه الامة اگر فرعون طاهر [illegible] ابوجهل لعین که بالقطع از اهل جهنم

ارباب شقاوت است درست نبود چه اگر گویند تشبیه باعتبار عتو و استکبار وی است که در حالت حیات داشت
گوئیم در زبان شریعت و عرف دین هیچ جا نیامده است که یکی را بعد از صحت توبه و حسن اسلام باعتبار حالت سابق
که در کفر و عصیان داشت مثل سازند و تشبیه به گردانند لان الایمان یجب ما قبله چندین از رؤسای قریش که
مدة عمر در کفر و عداوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسر برده‌اند و در آخر ایمان آورده‌اند و با ایمان رفته‌اند هرگز در
شرع باعتبار حال سابق مذمت و تشنیع ایشان مذکور نشده خصوصا در قرآن مجید با این کثرت و اشتهار
و تغلیظ و تشنیع که درباره فرعون واقع شده است و هیچ یکی از مشایخ طریقت نسبت ایمان و اسلام بوی
نکرده مگر شیخ محی الدین ابن عربی نور الله مضجعه در کتاب فصوص و این قول مبنی است بر قبول ایمان یأس
و معلوم شد که این خلاف اجماع است یا نفی یأس از فرعون و یقین است که حالت ادراک غرق حالت یأس
و حلول موت است بخلاف مبادی غرق که آنرا ادراک غرق نتوان گفت و چون ثابت شد اجماع بر کفر
فرعون نفی یأس از وی از برای اثبات ایمان فایده ندارد و ایشان نیز در فتوحات مکیه در غایت تشنیع
داشته تکفیر کرده‌اند در فتوحات میگویند که دوزخ را مراتب و درکات است بعضها اشد من بعض و درا
از درکات دوزخ هست که برای اهل عتو و استکبار بر حضرت رب العزت که شدید الغلظ انواع کفر است
آفریده‌اند مثل فرعون و اشباه او اما درین کتاب یعنی فصوص برخلاف آن گفته است می‌گویند که ایمان فرعون
بیان محتمل آیه قرآنی است حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت الآیه تحقیق مذهب ایشان همان است که در
فتوحات بیان کرده‌اند والله اعلم و بر تقدیری که مذهب و اعتقاد ایشان ایمان فرعون بود دیگر برا چگونه عقیده
قلمبند ان صورت بندد با وجود مخالفت اجماع تمامه امت که دلیل قطعی است از دلائل شرعیه اینجا محل حیرت
است غایت کار تغافل و اغماض است و تکلف در توجیه و تطبیق قول ایشان با معتقد اهل اجماع نه آنکه قول ایشان را
مصادم و معارض اقوال تمامه اهل دین و ملت دارند و همین را مذهب گیرند و اعتقاد کنند دیگر همه را در فنا
رود چنانچه از فصوص هیئه اهل زمان مشاهده می‌افتد نعوذ بالله من الخلل و الزلل آری عصمت عقیده ایشان
اگر خطائی در اجتهاد رود چه نقصان دارد چندین ائمه مذهب که مقتدایان دین و حجت [illegible] عالم اند چندین
جا خطا در اجتهاد کرده‌اند اگر یک مسئله از ایشان نیز خطا رود چه شود حیرت در آن است که باوجود اتفاق
و اجماع امت بر خلاف آن [illegible] یقین [illegible] چگونه [illegible] پذیرفته است اگر اعتقاد داشت که [illegible] از
میان [illegible] امت بر آن ذات و قت [illegible] بگو که دلیل بر آن چیست و اگر [illegible] و اتباع است

تقلید و اتباع او اهل از اهل تقوی و احتیاط است و از رسائل این امور بهتر است و با احتیاط نزدیک تر اگر گوید
که ایشان از ارباب کشف و یقین‌اند و چندان حقایق و لوایح و معارف و مواجید از ایشان بظهور آمده است
که با وجود آن خطا در مسئله شرعی امکان ندارد و هرچه از ایشان درین کتاب گفته اند بی تفاوت و زیادت
و نقصان از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم این حکایت دیگر است اینجا هم میتوان زد و الله اعلم
بحقیقة الحال حقایق و معارف ایشان بحال خود است کرامت است که در اینجا دم نزند حقایق و احوال مواجید
مشایخ بر آن وهمی که در رساله سابقه تقریر کرده شد مسلم است این مسئله فقهی است سخن در وی از راه قیاس
و دلیل برود این قدر معلوم است که آدمی از سهو و نسیان خالی نیست و غیر انبیا صلوات الله و سلامه علیهم
از خطا و خلل معصوم نه اند آخر در فتوحات میگوید و تابعان ایشان هم آنرا نقل میکنند که در قرآن مجید آیتی
در خلود عذاب واقع نشده است اگر هست در خلود نار است و دخول نار مستلزم عذاب نیست پس خلود آن
نیز مستلزم خلود این نباشد و حال آنکه چندین جا در قرآن مجید واقع شده است در سوره مائده میفرماید
و فی العذاب هم خالدون و در سوره فرقان میگوید و یخلد فیه مهانا که کنایت در فیه راجع بعذاب است
و در سوره الم تنزیل السجده و ذوقوا عذاب الخلد و در سوره زخرف ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون
با وجود آن علم و کمال تتبع که ایشان دارند این غیر توجیه نباشد و الله اعلم بالجمله نصیحت آنست که معتقدات
و احکام کفر و ایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت و تابع ائمه مجتهدین باید بود و خصوصا در ماده اتفاق
و اجماع و در ادراکات و اذواق تابع مشایخ باید بود و کمال حسن اعتقاد بر ایشان باید داشت و توجیه و تطبیق
کلام ایشان با کلام علما و مجتهدین باید نمود و در ریاضات و مجاهدات قدم سعی باید نهاد و کار کرد اگر استعداد
و کامل است و نیت صادق و مجاهدت قوی آنچه از احوال و مواجید و انوار کشف و یقین هست خود بر تو خواهد
انداخت و از القوه و تکلف و تقلید درین باب ملاحظه باید کرد و احتیاط باید نمود و الله الموفق رزقنا الله
و ایاکم لما یحب و یرضی شیخ ابن حجر مکی هیتمی در کتاب زواجر ذکر کرده است که علمای امت و مجتهدان
دین از این آیه یعنی قول وی سبحانه تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا اجماع کرده اند
بر کفر فرعون زیرا بر تقدیر تنزل شک نیست در انتفاء اتباع مر او را که آن مقتضی عدم ایمان برسول وی صحیح و معتبر نباشد
نیست بر تقدیر تسلیم صحت ایمان فرعون بالله تعالی ایمان وی بموسی علیه السلام وجه ندارد و درین
آیت مدان غرض نکرد پس این ایمان وی نفع نکند اگر کافری هزار بار گوید اشهد ان لا اله الا

الذي آمنت به المسلمون مومن نگردد تا نگوید و ان محمد رسول الله و اگر گویند که سحره فرعون نیز تعرض با یمان بموسی علیه السلام نکردند و با وجود آن ایمان ایشان مقبول افتاده جواب آنست که ممنوع که سحره تعرض بدان نکردند هرگاه که گفتند رب العالمین رب موسی و هارون در ضمن اضافت رب موسی و هارون ایمان بموسی نیز وجود یافت بخلاف قول فرعون که گفت الذی آمنت به بنوا اسرائیل با آنکه ایمان سحره ایمان بخدا و معجزه موسی است و ایمان بمعجزه رسول عین ایمان برسول است پس ایمان صریحا بموسی آورده بخلاف فرعون که در کلام وی اصلا ایمان بموسی علیه السلام نه بتصریح و نه باشارت بلکه ذکر بنی اسرائیل نه موسی با وجود آنکه رسول او است اشارت شد با آنکه وی هنوز بموسی کافر است و اگر گویند که بعضی از اهل صوفیه نقل کرده اند که ایمان نزد معاینه عذاب نافع است پس ادعای اجماع بر کفر فرعون جایز نباشد جوابش آنکه بر تقدیر تسلیم صحت نقل این سخن از صوفیه اهل اجتهاد که بر قول ایشان اعتماد و تعویل باشد و مخالفت ایشان منع انعقاد اجماع کند بر ما وارد نشود و در قول ما بانعقاد اجماع است بر کفر فرعون ضرر نکند زیرا که میگوییم که حکم بکفر فرعون نه تنها از جهت عدم اعتبار ایمان یأس است بلکه از جهت عدم اعتبار ایمان اوست بالله تعالی بجهت عدم ایمان برسول وی موسی علیه السلام و اگر گویند که ابن عربی بصحت ایمان مضطر از بی قایل شده و با ایمان فرعون رفته است جوابش آنکه این سخن از ابن عربی مسلم و مقرر نیست و عصمت از خطا مخصوص بانبیاست و آیة قرآن و حدیث صحیح صریح اند در بطلان ایمان یأس و بعد از وجود آیة و حدیث التفات بتاویل کسی نتواند کرد و تفسیر ائمه از اصحاب و تابعین و مجتهدین که بعد از ایشان اند با موافقت ایشان و اجماع کفایت می کند در مقصود و چون ثابت و واضح گشت که ایمان یأس صحیح نیست و ثابت شد که ایمان فرعون نیز ثابت نیست و با وجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان یأس صحیح است عدم صحت ایمان فرعون باقی است از جهت عدم ایمان او بموسی و هارون علیهما السلام و الصلوة این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب زواجر با اختصار و تلخیص و العلم بالله عند الله و السلام و الصلوة و السلام علی السید الصادق المصدق محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین

و الکبیرة لا تخرج العبد المؤمن من الایمان چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق قلبی است و عمل جوارح داخل حقیقت ایمان نیست الا در ایمان کامل که بی عمل نباشد لازم آید که اصل ایمان بی عمل باشد و لیکن بصفت نقصان و نقصان شی را از حقیقتش خارج نگرده اند بلکه از کمالش برآرد پس ارتکاب گناه کبیره بنده مومن را از ایمان کامل برآرد نه از اصل ایمان و گناهکار بی و بدکرداری بنده را

و اگر مرادم ملفوظ اسمی در نماز ساز د پس مومن دو قسم بود مومن مطیع و فرمان بردار و آن مومن کامل بود و
عاصی و بدکردار و آن مومن ناقص باشد و اطلاق اسم مومن در ورود خطاب مسلمانی و اجرای احکام مسلمانان
بر فاسق و عاصی در کتاب و سنت بسیار آمده است و اصحاب رسول رضوان الله علیهم اجمعین بر جنایز فاسقان
و گناهگاران نماز میکردند و در مقابر مسلمانان دفن ایشان مینمودند و ایشان را دعا و استغفار میکردند پس
معلوم شد که فاسقان و گناهگاران خارج از دایره اسلام نیستند و گناه دو قسم است کبیره و صغیره کبیره آنست
که گناه بودن بدلیل یقینی معلوم شده باشد و در خصوص آن وعید وارد شده چنانچه خون ناحق کردن و زنا کردن
و لواطت کردن و زن پارسا که در حبالهٔ عقد مردی است دشنام بزنا کردن و از جنگ کافران اگر زیاده از دو چند
مسلمانان نباشند گریختن و سحر کردن و مال یتیم ناحق خوردن و بهر دو مادر مسلمانان را ناحق رنجانیدن و در حرم
مکه چیزی که ارتکاب آن دران مکان شریف منع آمده است ارتکاب کردن و ربا خوردن و دزدی کردن و خمر و هر چه
مسکر باشد خوردن و گوشت خوک خوردن و گواهی به دروغ دادن و باطل شدن گواهی پوشیدن و روزه ماه رمضان
بی عذر شرعی خوردن و نماز ناگذاردن و نماز بی وقت کردن و زکوة مال ندادن و سوگند دروغ خوردن و قطع
رحم کردن و در کیل و وزن خیانت کردن و با مسلمانان بناحق محاربه کردن و سب صحابه کردن و بمال رشوت
گرفتن و سعایت نزد سلطان کردن و امر معروف و نهی منکر با وجود قدرت بران ترک دادن و قرآن را
بعد از تعلم فراموش کردن و جاندار را بآتش سوختن و زن را بی فرمانی مرد کردن و مرد را بر زن ظلم کردن و
میان مرد و زن جنگ جدایی انگندن و اهل علم و حملهٔ قرآن را اهانت کردن و از مغفرت خدا ناامید بودن
و از عذاب وی ایمن شدن این جمله را مولانا جلال الدین دوانی از روایتی که از اصحاب شافعی است نقل کرده است
و بعضی علما زیاده بران نیز کرده اند و ضابطه آنست که هر چه در شرع بران وعیدی وارد شده و بیقین معلوم گشته
گناه کبیره است و گناه صغیره اگر چنین باشد که کار دو بار صغیره چندان صعوبت ندارد و چه اجتناب از آن دشوار است
و بمذهب مختار در تقوی نیز معتبر نیست اگر اقرار و استمرار داشته باشد و اصرار بر صغیره کبیره میگردد و مرتکب
گناه کبیره هر چند بنقصان دین و ضعف ایمان موصوف است ولیکن با وجود آن مومن است و از دایره اسلام خارج
نه و خوارج مرتکب کبیره بلکه صغیره را نیز کافر گفتند و بطلان این مذهب بوضوح پیوست و نیز معتزله فاسق را نه مومن
و نه کافر و این اول مسئله ایست که در دین مسلمانان بر خلاف جماعه مسلمانان حادث شده و ایشان
نیز از آن فرقه اند که رخنه در بنای مسلمانی انداختند و براه متابعت عقل و هوا رفتند و بظواهر نصوص را تغییر

و بدین گرویدند عفا الله عنهم و این مذهب باطل زیرا که صحیح است حق سبحانه و تعالی بندگان خود را دو قسم
ساخته است فرموده هو الذي خلقكم فمنكم كافر ومنكم مومن قسم دیگر نیست و تحقیق ایشان
قدر تصدیق و ایمان بمحمد صلی الله علیه وسلم نشناختند که در جنب قوت و نورانیت وی جمیع گناهان و
معاصی مضمحل اند چنانکه حسنات با کفر سود نکند سیئات با ایمان نیز زیان نیارد و ضرر نکند الا کمال ایمان را
مگر آنکه بطریق استحلال و استخفاف بود یعنی حرام را حلال داند و گناه را سبک پندارد و این خود عین کفر است
و منافی تصدیق و لیکن اگر حرام را حرام داند و گناه را گناه اعتقاد کند بحکم بشریت و غلبه شهوت بلغزد کافر نگردد
زیرا که این منافات ندارد با تصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل وی ایمان آورده است و مسلمان شده است
لیکن چون بروح و اعضای او بفرمان دل نمیرود چنانچه وقتی که مقارن باشد با خوف عذاب و امید مغفرت و عزم توبه
و با وجود این مغرور نباید بود که شومی گناه صفائی قلب و تازگی ایمان را چنان برد که نام و نشان از آن نگذارد
و دل را سیاه گرداند و قساوت آرد و بیک درجه از کفر نزدیک سازد و اگر عادت شود و دوام پذیرد مشکل
که در ورطه کفر نیفتد در خبر است که چون گناه از بنده صادر گردد نقطه سیاه بر دل نشیند و اگر توبه کند بحال اصلی
باز آید و الا آن سیاهی شیوع پذیرد و صفحه دل را تمام در گیرد و اگر همچنین ظلمات معاصی متراکم و متواتر گردد
و خطیئات و سیئات احاطه کند و سیاهی در سویدای دل در رود دیگر قبول ایمان را و استماع سخن حق را
جای نماند ختم و طبع و رین که گویند اینست کلا بل ران علی قلوبهم و طبع الله علی قلوبهم و
ختم الله علی قلوبهم اشارت بدانست پس معصیت اگرچه مومن را از ایمان بیرون نیارد اما خوف
آن هست که رفته رفته تا بکفر کشد اهل سلامت در توقف بر حد ضرورت رفته است و آن بیش از سه چیز نیست
لقمه که سد جوع کند و خرقه که ستر عورت شود و مکانی که از سرما و گرما بوی پناه گیرد و تجاوز از حد ضروریات بتوسعه
در مباحات کند و توسعه در مباحات بوقوع در شبهات و شبهات بمکروهات آورد و وقوع در مکروهات بارتکاب
محرمات رساند و بجایی رسد که حد دار اسلام تمام شد از آن طرف دیگر دار کفر است نعوذ بالله من ذلک بالجمله راه ترقی
و تنزل بجانب کمال و نقصان باین دو طریق رود اول ایمان و واجبات و سنن و نوافل و استقامت و
ثانی ضروریات و مباح و مکروه و حرام و کفر حقیقة کار مشکل حال و درمیان خوف و رجا است و بالله الهادی
واهل الكبائر من المؤمنين لا يخلدون في النار وان ماتوا من غير توبة
چون بنده بارتکاب کبیره کافر نگردد و بآیات و احادیث ثابت شده است همیشه بودن در آتش مخصوص

۲ کافران و مشرکان است لازم آید که گناهکاران و مرتکبان کبایر همیشه در دوزخ نباشند اگرچه بی توبه از عالم
روند و چند گاه که خدا تعالی بحکم عدل و شامت خواهد ایشان را در دوزخ بدارد و پاک گرداند و باز ایشان را بهشت
در آرد با امد الاباد و از آنجا بیرون نیایند و امام حکیم ترمذی در نوادر الاصول در حدیثی که از ابو هریره آورده
است گفته مکث بعضی از عصاة در دوزخ ساعتی بیش نباشد و بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی سالی
و بیشتر و درازترین مدة مکث عصاة در نار مقدار عمر دنیا بود که هفت هزار سال است نعوذ بالله
من ذلک و ابن ابی حاتم و ابن شاهین مثل آن از حدیث امیر المومنین علی نیز آورده اند ان الله لا
یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء حق سبحانه و تعالی خبر داده است
که شرک یعنی کفر را هرگز نبخشد باقی هرچه هست ازو است از صغایر و کبایر با توبه و بی توبه هرکرا خواهد ببخشد
و هرکرا خواهد بگیرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید پس حاصل کلام آن آمده که آدمیان دو قسم اند مومن و کافر
و مومن دو قسم است مطیع و عاصی و عاصی نیز دو قسم بود تائب و غیر تائب کافر مخلد است در نار و اما مطیع
و تائب مخلد اند در جنت بالاتفاق و عاصی غیر تائب در مشیت پروردگار است تعالی اگر خواهد بقدر معصیت
عذابش کند و به دوزخ فرستد بازش اخراج کند و در بهشت در آرد و اگر خواهد عفو بخشش کند و بشفاعت
یا بی شفاعت و بی سابقه عذاب بخشش فرستد یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء و احادیث
در باب عفو و مغفرت گناهگاران بسیار است یکی حدیث آن بود که در باب سوال ذکر کردیم و دیگر یک آن
این حدیث است که الله تعالی بنده را در حضرت شغل الیه و کندر او در اعمالنامه اعمالش را بدو دهد گرداند پیش جنید
که در آن جز سیآت چیزی نیست در پشت نامه که بجانب خلایق بود همه حسنات نوشته تا دیگران از دیدن
جز حروف حسنات نخوانند و سیآتش از نظر اغیار مستور ماند پس بفرماید حق سبحانه تعالی که ای بنده من در دنیا
آنها را تو پوشیدم و امروز آمرزیدم و دیگر در بهشت رو که تا ابد جاوید توانستن را این همه بکرم اوست تعالی
یفعل ما یشاء درینجا دخلی نیست که گوید که چرا کفر نبخشد و چرا یکی را ببخشد و دیگری را بگیرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
پس ظاهر شد که حکم او چنان است که در وعده خلاف نکند و در وعید تواند که خلاف کند این محض کرم است
عادت کریمان این است اگر وعده انعام و احسان کنند البته وفا کنند که الکریم اذا وعد وفا و اگر بقهر و عذاب
بترسانند بوجود دنیا بعضی بر این اند که خلاف در وعده و وعید او قطعا نرود و الا کذب اخبار او لازم
آید تعالی عن ذلک جواب شافی آنست که بقرینه اقتضای کرم در اخبار وعید شرط مشیت مقدر بود اگرچه لفظ

بدان نکرده باشند و خبر وعید تمام مقتضیات باشد و ایات و احادیث که در انجا القبیح مشیت و وقوع یافته است
نیز قرینه آن تواند بود یا خود مراد از اخبار وعید استحقاق عذابست نه وقوع بالفعل یا مراد بدان انشاء
وعیداست نه حقیقت اخبار پس کذب و تبدیل لازم نیاید فافهم والله الموفق. و هو اعلم میجعی العقاب
علی الصغیرة چون ما ورای کفر از گناهان در مشیت پروردگار باشد و صغیره نیز گناه است مواخذه و عقاب
بران نیز جایز باشد والله تعالی ارسل رسلا من البشر الی البشر مبشرین ومنذرین
ومبینین للناس ما یحتاجون الیه من امور الدنیا والدین پروردگار
تعالی و تقدس هیچ چیز واجب نباشد نه بمعنی انکه ترک فعلی از افعال ملجا و مضطر گردد زیرا که وی تعالی
فاعل مختار است هر چه کند بارادت و اختیار کند نه بضرورت و اضطرار و نه بمعنی انکه عقل حکم کند بوجوب
آن بر وی تعالی زیرا که عقل محکوم است نه حاکم الا آنکه وی تعالی بتفضل و کرم و رافت و رحمت خود چیزی چند
را که سبب بقای عالم و کمال افراد انسانی و صلاح معاش و معاد ایشان باشد مثل رزق دادن
بندگان و هدایت ایشان و فرستادن پیغامبران بر خود لازم گردانیده و ضامن شده و این در حقیقت نه
وجوبست بلکه اجرای سنت و عادتست که بتفضل عمیم خود می کند و چون عامه خلق را استعداد و قابلیت استفاضه
از جناب اقدس بی واسطه لحوق و اتصال ملکوت اعلی نبود بعضی از آدمیان را برگزید و علم ذات و صفات
و افعال خود و آنچه صلاح مبدا و معاد ایشان دران باشد بیاموخت و سوی خلق فرستاد تا دعوت ایشان
کنند و هدایت نمایند و آنچه در دنیا و آخرت بدان احتیاج آید از علم و عمل ایشان را بیاموزند و نزد وی تعالی
بهشتی آفرید و دوزخی و بهشت را جای نیکوکاران ساخته و دوزخ را محل بدکرداران و معرفت کارهائی
که به بهشت رسانند و از دوزخ باز دارد بمجرد عقل ممکن نبود پس انبیا را برانگیخت تا آن کارها بخلق تعلیم کنند و بران
دلالت نمایند تا دیگر خلق را حجتی و عذری نماند چنانچه فرمود لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد
الرسل و قوله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و تحقیق مواد و اصول جمیع علوم از حسی
و سماوی و کمالات علمی و عملی بوساطت حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام بخلق رسیده استعداد منبع علم خردی
انسانی نیست و تمامه علما و حکما استنباط و استنتاج علوم از انجا نمایند و از آن سرچشمه آب خورند و تواند
که ایشان در اجتهاد در بنا بسته و بنا نهاده چیزی چند بران بیفزایند و آنرا شرح و تفسیر کنند و تحریر و ...
و ... مخالفت و مباینت بعضی ناهم و تشابه آن تواند بود که چون سنت الهی به حکمت بالغه در تکمیل نوع بشر ... بع

و تبدیل ادیان باطله است که گروهی بر شریعت اولی و دین سابق ماندند و بلاد متابعت پیغامبر لاحق نرفتند
و فرقه دیگر بتحریف و تصحیف چیزی بر آن افزوده و تغیرات داده و جماعه دیگر نیز باشند که بحکم عقل بوالفضول
و اوهام و خیالات باطله جمله از مذهبها و ملتها را باطل بر زدی کار آورده ابواب قیل و قال باز کرده باشند
و اعتقاد آنکه حکما و عقلا بمجرد ریاضت و استدلال بی آنکه مواد و مبادی آن منتهی بتعلیم از مشایخ و اساتذه
که نوابغ علوم و روایات اخبار انبیا اند ایجاد علوم گردانند و رعایت بعدست طریق تحصیل علم تعلم است باقی
فهم و استنباط است چنانچه در حدیث آمده است انما العلم بالتعلم والحلم بالتحلم اشارت می کنند که طریق
اکتساب علم و عمل و خلق تعلم و تادب و تخلق است وایدهم بالمعجزات الباهرة والآیات
الساطعة المفیدة للیقین چون هر دعوی را برهان باید انبیا صلوات الله علیهم که دعوی رسالت
و سفارت میکنند میان پروردگار و خلقت او برهان صدق ایشان معجزات است و معجزه عبارت از خارق
عادتی که بر دست مدعی نبوت بر وفق دعوی وی ظاهر گردد و عجز دیگران از اتیان بمثل آن عاجز آید خارق
عادت چه معنی دارد یعنی حکیم مطلق تمام امور را باسباب وابسته ساخته و سنت الهی بر آن رفته که آن امر را
بی سبب ایجاد نکند معنی عادت اینست و گاهی بقدرت خود خرق این عادت کند و آن را بی سبب بدست
رسول خود پیدا آرد تا دلیل بود بر رسالت وی و معجزه فعل الهی است نه فعل رسول زیرا که خرق عادت
پروردگار تعالی از بنده ممکن نباشد و دلالت معجزه بر صدق نبی یقینی است و نزد مشاهده معجزه بلا اختیار علم
بصدق نبی حصول پذیرد و نفس در تصدیق بی طاقت و بیچاره گردد و مجال انکار بروی تنگ آید این حجا حسب
نفس است و جبلت او حیث چون دعوی بلند بود و برهان نیز بهمان اندازه اداید چه معجزه از عالم قهر و قدرت است
که در غلبه و سطوت آن پای ثبات بجای خود نماند و عنان اختیار از دست رود و بخلاف دلایل عقلیه
و نقلیه که گروهی چند است در رشته خیال و باد و هوا افتاده و لهذا الزام خصم و اسکات وی بدان در غایت
دشواری بود و هرگز راه نزاع و جدال را بر نه بندد و چنانکه از دلایل کلامیه و فلسفیات ظاهر گردد و هرگز
بعد از معجزه و برهان کافر ماند کفر او جز بعلت عناد و سابقه شقاوت ازلی نباشد واولهم الانبیاء آدم
علیه السلام واخرهم محمد صلی الله علیه وسلم اول پیغامبران آدم است علیه الصلوة والسلام
و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم کقوله تعالی ولکن رسول الله وخاتم النبیین چون مقصود از بعثت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکمال و تتمیم مکارم اخلاق بود و بعد از حصول این مقصود فرد دیگر اتم و اکمل

بعد از وی احتیاج به پیغامبر دیگر نباشد و با وجود علما و خلفا را که حاملان دین و حافظان ملت اند بسند
کفایت بود و لا ولی ان لا یعین عددهم باید که در تسمیهٔ انبیا صلوة الله علیهم اجمعین بر عدد
معین نکنند اگرچه در بعضی احادیث وقوع یافته که تمام انبیا یک لک و بیست و چهار هزار اند زیرا که در قرآن
مجید میفرماید منهم من قصصنا علیك و منهم من لم نقصص علیك میفرماید قصه بعضی
انبیا را بر تو خوانده ایم یعنی نام ایشان را بر تو برده ایم احوال ایشان با تو نگفته و نتوانند که این خبر در یک نبی
باشد بعد از آن گفته باشد اگرچه در بعض کتاب ثابت شده هر تعداد را اعتقاد در ابهام و اجمال است و الله اعلم دیگر بدانکه
در نبوت ذو القرنین اختلاف است بعضی بر آنند که وی پیغمبر است و اکثر بر آنند که پادشاهی است مسلمان عادل
و حق همین قول است و منقول از امیر المومنین علی کرم الله وجهه نیز همین است و بعضی او را از ملایکه دارند
و این سخن در غایت بعد است و در نام وی نیز مختلف است مشهور آنست که نام وی اسکندر است عبد الله
و مرزبان و مرزبی و هرمس و غیر آن نیز گفته اند و این اسکندر بن فیلقوس رومی است و مصاحب خضر است
در طلب چشمه حیات گرد دنیا گشته و اسکندر یونانی دیگر است که مصاحب ارسطو و از اولاد یونان بن یافث
بن نوح است کذا قیل و الله اعلم و ذو القرنین بقول اکثر در زمان ابراهیم خلیل الله علیه السلام بود و بقول بعضی
بعد از موسی علیه السلام و بقول ابن عبد الحق که از ائمه علما حدیث و تفسیر است بعد از عیسی علیه السلام بود و گفته اند
چهار کس مالک تمام دنیا از مشرق تا مغرب بوده اند دو مسلمان یکی سلیمان علیه السلام و دیگر ذو القرنین و دو
کافر نمرود و بخت نصر که بعد از نمرود بود و پنجم امام محمد مهدی خواهد بود که در آخر الزمان پیدا شود و در تسمیه اسکندر
به ذو القرنین اقوال است قول وهب بن منبه آنست که وی مالک دو قرن زمین بود یعنی دو جانب دنیا که مشرق و مغ
رب منسوب است یا روم و فارس یا روم و ترک و قول حسن بصری آنست که وی دو گیسو داشت از آن جهت
او را ذو القرنین گفتند و بعضی گفته اند که در سر وی دو شاخ بود مثل شاخهای گاو و بقولی دو قرن پادشاهی
کرده و مروی از امیر المومنین علی کرم الله تعالی وجهه آنست که در جهاد سر او جانب سر وی زخم رسید از آن
ذو القرنین گفتند و از ابن کوا که از اصحاب علی مرتضی بود پرسیدند که ذو القرنین پیغمبر بود گفت نه مرد
صالح بود که جانب راست سر وی در طاعت خدا زخمی رسید و بمرد حق تعالی او را باز زنده کرد و آنگه به
جانب چپ زخمی رسید بمرد و باز زنده شد از آن باز نام او ذو القرنین گفتند و بعضی گویند که وی در خواب
دید که با آفتاب رسیده بود و دو قرن یعنی دو جانب او را گرفته است و این خواب با قوم باز گفت نامش

ذو القرنین کرده‌اند والله اعلم و در نبوت لقمان ابن احنف ایوب علیه السلام و بقولی ابن خاله وی بود نیز
اختلافست صحیح آنست که وی حکیم و ولی بود و بقولی پیغمبر بود آورده‌اند که وی هزار پیغمبر را خدمت کرده
بود و تلمذ نموده بود و از ابن عباس منقولست که لقمان نبی بود و ملک نبود و بنده حبشی بود که مخصوص لطف
مراد حق تعالی او را برگزید و حکمت و نبوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر وی کرد و اما خضر علیه السلام
اصح آنست که وی نبی است معمر و محجوب از الابصار و تا روز قیامت باقی است از جهت شرب وی آب حیات
را و بعضی برآنند که ولیست و اما قول بانکه وی ملک است باطل است و وی بقول جماهیر اهل علم و صلاح
زنده است و وی نیز تا قرآن بر داشته نشود و حافظ ابن حجر در شرح بخاری گفته که حق آنست که وی نبی
است و سخاوی نیز موافق آن گفته و قسطلانی در شرح بخاری ذکر کرده است که خضر بفتح خاء و کسر ضاد و
بکسر خاء و سکون ضاد نام وی بلیا بن ملکان است و بعضی گویند که وی پسر فرعون است و این قول بغایت
غریب است و شاذ است و بعضی گویند ابن مالک است که برادر الیاس بود و بعضی گویند که پسر صلبی آدم
علیه السلام بود والله اعلم و بالجمله باتفاق صوفیه و بقول جماهیر علما خضر در حیات است و جماعت از محدثین
مثل امام بخاری و ابن المبارک و حرمی و ابن جوزی انکار حیات او کنند انتهی و تمسک منکران بان حدیث است
که آنحضرت قریب زمان رحلت خود فرمود که هیچ جاندارے که بر روی زمین است بعد از صد سال باقی نماند
و این را تاویلات است و ملاقات او در اولیاء الله را بشهرت رسیده است و وی با آنحضرت ملاقات کرده
است و تعزیت اصحاب بعد از فوت آن حضرت آمده و قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لو کان الخضر حیا لزارنی
بیش از ملاقات بوده و بنا بر ملازمت بر عرف و عادت است و وی نقل احادیث از آن حضرت کرده است
که بعضی مشایخ آنرا از وی شنیده‌اند و در نبوت مریم و آسیه و ساره و هاجر و حوا و ام موسی و نام او یوخابذ است
علیهن السلام نیز قول آمده است و صحیح آنست که نبوت مخصوص مردانست در نص قرآن مجید سفر باید کرد و ما ارسلنا
من قبلک الا رجالا نوحی الیهم و اگر چه نسبت وحی یا ذکر انبیا با این نساء شده و کرامات واقع شده با ایشان
از ینجا جزم به نبوت نتوان کرد و مراد از وحی اعلام و الهام است چنانچه فرموده است و اوحی ربک الی النحل
و ذکر با انبیاء از جهت تشریف و اکرام است والله اعلم و کلهم کانوا مبلغین عن الله تعالی ذوان
معصومین غیر معزولین بنا بر آن هر چه گویند راست گویند و هر خبری که دهند از جانب خدا
دهند هر مرد و زنی که کنند بفرمان وی تعالی کنند و از گناهان معصوم باشند حق تعالی بحکم معجزه دعوی رسالت

ثابت

ثابت شد تا هر چه رسول گوید از رسل گوید و ما علی الرسول الا البلاغ و اگر دروغ گویند حکمت ارسال باطل گردد و اگر خود بی فرمانی حق کنند و معصیت ورزند مردم نفرت گیرند و بگریزند و امر نصیحت و ارشاد مستفید نباشد و عصمت ایشان از دروغ و کبائر مطلق است یعنی عمداً و سهواً و از صغائر عمداً و نزد بعضی صدور کبیره سهواً و صغیره عمداً جایز باشد مگر آنچه موجب نفرت و دال بر خست باشد مثل سرقه لقمه و تطفیف حبه و مختار نزد جمهور اهل سنت آنست که ایشان معصوم اند از کبایر و صغایر عمداً و سهواً و این الیق است بعظمت منصب و علو مرتبت ایشان صلوة الله علیهم اجمعین کذا ذکر بعضی فقهاء المحدثین من اهل المدینة فی شرح القصیدة الابانیة و اما وقوع سهو و نسیان از ایشان در آنچه متعلق برسالت و ابلاغ احکام است نیست و در غیر این سهو در افعال جایز است چنانکه در باب سجود سهو معلوم شده است و آنچه از خطا و زلات از حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام منقولست بعضی از آنها صحیح نیست و بعضی حقیقت آن را محامل و تأویلات است که در کتب مذکور است و ظاهر آن را معتقد نباید بود و انبیا صلوة الله و سلامه علیهم معزول نشوند از مرتبه نبوت و رسالت که حق تعالی بفضل و کرم خود بخشیده است از ایشان باز نگیرد و رسالت بعد از موت ثابت است چون انبیا را موت نبود و ایشان حی و باقی اند و موت همان است که یکبار چشیدند بعد از آن روح را با بدان ایشان اعاده کنند و حقیقت حیات بخشند چنانکه در دنیا بودند کامل تر از حیات شهدا که آن معقول نیست و نسخ شریعت عزل نبوت نیست و اولیا از خوف عزل و خوف خاتمه در دنیا ایمن نباشند و بعد از موت اگر بر ایمان رفته اند مومن اند و ولی چنانچه در حالت منام مثلا و در استعانت و استمداد از قبور بعضی فقها را سخن است آن گویند که زیارت قبور و در غیر قبور انبیا علیهم السلام از برای عبرت و اعتبار تذکر موت بود و باز از برای ایصال نفع و استغفار برای موتی باشد چنانچه از فعل آن حضرت در زیارت بقیع بصحت رسیده است و مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم گویند که تصرف بعضی اولیا در عالم برزخ دایم و باقی است و توسل و استمداد بارواح مقدسه ایشان ثابت و موثر و امام حجة الاسلام محمد غزالی رحمة الله تعالی علیه گوید که هر که در حیات وی بوی تبرک و توسل جویند بعد از موتش نیز توان جست و این سخن موافق دلیل است چه بقای روح بعد از موت بدلالت احادیث و اجماع علما رحمهم الله تعالی ثابت است و متصرف در حیات و بعد از ممات روح است نه بدن و متصرف حقیقی حقتعالی است و ولایت عبارت از فنا فی الله است و بقا بدو و این نسبت بعد از موت اتم و اکمل است و نزد ارباب کشف و تحقیق مقابله روح زایر با روح مزور موجب

انعکاس اشعهٔ کمالات الوهیت و اسرار شود و در رنگ مقابل مرآت برآت و اولیا را بدان مکتسبه مثالیه نسبتی بود
که بدان ظهور نماید و ارشاد طالبان کنند و منکر را دلیل و برهان بر انکار آن نیست یکی از مشایخ گفته است
که چهار کس از اولیا را دیدم که در قبر خود تصرف می کنند مثل تصرف ایشان در حیات یا بیشتر ازان شیخ
معروف کرخی و شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنهما و دو دیگر را از اولیا نیز شمرده و شرح این سخن بسط
طلبد اگر خدا خواسته در رساله دیگر بتفصیل ذکر آن تقریب افتد لمحی ازان در کتاب جذب القلوب الی دیار
المحبوب که در بیان احوال مدینه منوره می کند نیز مذکور شده است والله اعلم **و افضل الانبیا**
محمد صلی الله علیه و آله وسلم ثبوت نبوت آنحضرت بمعجزات ظاهره و آیات ساطعه است
که بتواتر منقول شده است و هر پیغامبر را معجزه مخصوص بود و از یک جنس یا دو جنس و آنحضرت را معجزات
از هر جنس بود و فراوان بود و ازین جا ظاهر شود که او را در جمیع اجزاء عالم از ارض و سما و ملک و ملکوت تصرف
بود و جمیع کمالات که در ذوات مقدسه انبیاء سابق علیهم السلام مودع بود در ذات شریف او با زیادتها
موجود بود مصرع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری چنانچه فرمود انا سید ولد آدم ولا فخر و ولد آدم
و بنی آدم در عرف یعنی نوع انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و در حدیث آدم و من دونه تحت
لوائی در مقصود ظاهرتر و صریح تر است و فضیلت بعد ازان حضرت ابراهیم خلیل راست و بعد از وی
موسی و عیسی و نوح راست و این پنج تن اولو العزم اند که بزرگترین و فاضل ترین رسل اند و صبر و مجاهده ایشان
در راه حق از همه بیشتر است و اعظم معجزات وی صلی الله علیه وسلم قرآن عظیم است که از صفات الهی کلام قدیم اوست
عز و علا باقیست بر مرور دهور و اعصار و معجزات دیگر ظاهر شدند و گذشتند الا نقل متواتر که در حکم مشاهده است
از انها باقی است و اوضح براهین و بینات بر صدق آنحضرت و قرآنیه قرآن این آیه است که بر ملا بر روی
تمامه فصحا و بلغای قریش که افصح فصحای عرب الد خصام ترین و اشد اعدای سید المرسلین بودند برخواند
وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و هرگاه که تعارض ایشان
تعارض را از جنس لفظ و کلام ایشان بود با آنکه دعوی ایشان در فصاحت و بلاغت از فلک بر می رفت لهذا معجزه
آنحضرت از جنس آن شد چه اکثر معجزات پیغامبران از جنس آن بود که تفاخر و تفاضل اهل زمان بدان بود و هر چند
غیرت و اثبات نقص و اهانت معارضه را غایت حرص و نهایت تهالک داشتند هیچ یکی از ایشان سوره یا آیتی
مثل آن پیدا نتوانستند کرد و کار از جنس نبرد اول بحث نمود و همین بود عجز ایشان که بجنگ و جدل و محاربه و قتال شود و قدرت تکلم

که همین حروف والفاظ و همین کلمات که زبان زد خاص و عام و صغیر و کبیر ایشان بود هیچ یکی را قدرت نشد که کلمه چند برهم توانست بست و کلامی مثل قرآن تالیف تواند نمود اعجاز از این بیشتر چه باشد گذرد و نقلست که چون سوره اقرا باسم ربک که اول آیه قرآن است نزول یافت آنحضرت فرمود تا بر عادت فصحاء عرب که در باب سخن بتعصب و تفاخر داشتند آنرا نیز بر در کعبه بیاویختند هر که را نظر بر وی می افتاد و در متانت کلام و طرز سخن می نگریست حیران میگشت و اعتراف می کرد که این کلام سخن آدمیان نماند و اتیان مثل آن از قدرت بشر بیرون است قومی از معتزله گویند که تالیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود ولیکن قدرت باهره الهی صرف همت ایشان از معارضه آن میکرد و مهری بر دهان ایشان نهاد و نگذاشت که گرد آن بگردند و از آن وادی دم زنند اصل مقصود باین قدر نیز حاصل است چه صرف همت ایشان با وجود قدرت و حرص معارضه نیز اعجاز است ولیکن قایل این سخن که تا هی کرده سخن بتوهم ذرعم خود گفت هرزه میگوید و سستی میکند بچه دلیل دانست که اتیان مثل قرآن در قدرت ایشان بود حق آنست که هیچکس را از ما سوی الله قدرت بر اتیان مثل قرآن نیست الان چه شد مگر اعدای دین و مدعیان فضل و بلاغت از عالم رفتند قرآن خود به بانگ بلند میگوید و میشنود
قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا دیگر سخن چیست و اگر تتبع سیر و صفات سنیه و شمایل مرضیه و اخلاق عظیمه وی صلی الله علیه وسلم بکنند بیقین معلوم شود که وجود شریف وی از سر تا پا آیت و اعجاز و حسن و ناز است صلی الله علیه وسلم بیت
هر جلوهٔ جمال ترا ناز دیگر است ✤ هر نغمهٔ کمال ترا ساز دیگر است ✤ اعجاز حسن را بسخن نیست احتیاج ✤ هر غمزه رچشم تو اعجاز دیگر است **وهو مبعوث الی کافة الخلق اجمعین** وی صلی الله علیه وسلم مبعوث است بکافه جن و انس و لهذا او را رسول الثقلین خوانند و آمدن جن بحضرت وی و ایمان آوردن ایشان و قرآن شنیدن و برقوم خود باز رفتن و دعوت کردن منصوص قرآن مجید است و نزد اکثر علما عموم بعثت بجانب جن و انس مخصوص بحضرت است صلی الله علیه وسلم و شیخ جلال الدین سیوطی گفته که شک نیست که جن مکلف اند در امم ماضیه و تکلیف نباشد مگر بسماع از پیغمبر یا از صادقی که از وی روایت کنند بالاتفاق زیرا که از جنس جن پیغمبری مبعوث نشده در قرآن مجید نقل از جن میکند که گفتند انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق والی طریق مستقیم ظاهر این آیه کریمه آنست که ایشان مومن بشریعت موسی و مهتدی بهدایة وی

بوده اند پس آنچه مخصوص بآنحضرت باشد آن بود که انبیاء دیگر را دعوت و خطاب بجن مشافهة نبود چنانکه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بلکه ایشان استماع کتاب الله و اطلاع بر احکام شریعت وی عمل میکرده باشند قال السیوطی وهذا مذهب ائمة العلماء کما هو الظاهر انتهی و بقول شاذ از بعضی علماء بعثت و رسالت آنحضرت ملائکه را نیز شامل است و نزد اهل تحقیق وی مبعوث است بتمام اجزای عالم و جمیع اقسام موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات و مرسل و مکمل ذرات موجودات و سایر مکنونات است و سلام احجار و سجده اشجار بروی و شهادت حیوانات برسالتش حیثیت غیر آنکه جن و انس را چون مرید و مختار آفریده اند که بر کفر و معصیت ایشان مرتب شود و از بواقی اقسام جزا ایمان و طاعت نیاید چنانکه از علمای ربانی دلالت نص قرآن و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین نیز بهم برانست چه یاد نون درین صیغه بر تحقیق منیت چنانکه در رب العالمین

ومعراجه في اليقظة بشخصه الي السماء ثم الي ماشاء الله تعالى حق

امتحان ایمان در تصدیق معراج است که در ساعت لطیف در بیداری بجسد شریف تا آسمان و عرش عظیم بلکه بالای عرش تا حد لامکان با آن حکایت خصوصیات مذکوره که در احادیث صحیحه واقع شده و تحقیق این نسبت بمعرفت عالم الله اسم در روحانیات شود که از مضیق جهت و زمان و مسافت بیرون است و ارباب کشف و شهود عیان کرده اند ایمان آنست که بمجرد شنیدن این خبر بی توقف بر حقیقت و کیفیت آن در دل نشیند و تردد و خلجانی میدان راه نیابد و اگر در درک احوالات و دریافت آن مرتبه اطلاع بخشند آن حظ دیگر دیگر است و را خاصان ـــ درگاه از اهل معرفت و تجربان از جلباب بشریت وا رهند و در عالم محبت و تسلیم و ایمان کجا فرصت تصور و تکلف تامل است و اینجا سخن شنیدن و ایمان آوردن توامانست ابو بکر را رضی الله عنه صدیق از این لقب شد که تصدیق قصه معراج کرد و بی توقف و تامل ایمان آورد و چندین مسلمانان درین واقع بشک افتادند و براه ارتداد رفتند و ایمان آورده ن وی رضی الله عنه در اول کار بی معجزه و طلب دلیل نیز ازین باب بود و اگر چه انوار معجزات و آیات ساطع بود اما وی بطلب پیش نیامد و توقفی ننمود و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از معراج باز آمد از دیدن پروردگار تعالی پرسیدند با بعضی از اصحاب جواب بکشف حقیقت داد و با دیگران سخن در پرده مجاز گفت با هر کس بقدر حالت و استعداد وی سخن کرد از ینجا معلوم شود که هر کس قابل خطاب حقیقت و کشف اسرار نیست سخن یکیست ولیکن تفاوت در لفظ و عبارتست و حق آنست که وی صلی الله علیه وسلم پروردگار خود را بچشم سر دید جمهور صحابه بر این اند و الا دیدن بدیده دل

در جمیع احوال بود خصوصیت بحالت معراج ندارد وبعضی گویند که دیدن جمال غیر دانسته بود است الله
اعلم **وامته خیر الامم** امته محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بهترین امتهاست همچنانکه وی مهتر و بهتر
پیغمبرانست صلوة الله علیهم اجمعین در قرآن میفرماید **کنتم خیر امة اخرجت للناس** الآیة
در حدیث آمده است که مدت عمر و بقای شما نسبت بزمان بقا و اعمار امم سابقه حکم بعد از عصر تا مغرب دارد
با وجود آن ثواب بیشتر از ایشان دهند و قصه حال شما نسبت با یهود و نصاری حکم آن دارد که مردی سه اجیر
گرفت یکی را بر عملی که از صبح تا نصف نهار کند قیراطی تعیین کرد و دیگری را تا نصف نهار تا وقت عصر نیز
قیراطی قرار داد و دیگری را از وقت عصر تا مغرب دو قیراط کرد چون شام در آمد و وقت اجرت دادن
شد بآن دو طایفه اول یکان یکان قیراطی داد و باین دیگر دو قیراط پس آن دو گروه بغضب
در آمدند و نزاع کردند که آخر این تفاوت چیست با آنکه عمل ما بیشتر اجرت چرا کمتر شد گفت آنچه بشما بشرط
کرده و قرار داده بودم دادم باقی تفضل منست هر کرا خواهم بدهم اول اشارت بحال یهود است و ثانی
بنصاری و ثالث باین امت مرحومه مغفوره و در فضایل و کثرت ثواب این امت متقدم و متاخر احادیث
بسیار آمده است و بحقیقت آنچه از علوم و معارف و حقایق و دقایق و عجایب و غرایب که از افراد این
امت بظهور آمده است از هیچ امتی نیامده و هذا ظاهر **وشریعته اکمل الشرایع ودینه**
ناسخ الادیان شریعت محمدی کامل تر و جامع تر از شریعتهای ماضیه است و دین وی ناسخ
جمیع ادیان است و چون وی صلی الله علیه وسلم خاتم انبیا و آخر رسل بود لاجرم بعد از وی دینی و شریعتی
دیگر نباشد و کمال دیگر مترقب نبود و بعثت لاتمم مکارم الاخلاق اشارت بدانست شریعت موسی علیه السلام
شریعت قهر و جلال بود و امر بقتل النفس و تحریم طیبات و منع غنایم و تعجیل عقوبات ناظر بدانست و موسی
علیه السلام در عظمت و هیبت و شدت و غضب و بطش اعدای دین بمرتبه بود که هیچ کس را تاب
نظر بر طلعت وی نبود و عیسی علیه السلام بغایت مظهر لطف و رفق و جمال بود و شریعت وی
فضل و احسان بود که اصلا در وی وبالی و قتالی نبود بلکه قتال بر ایشان حرام بود کلامی از انجیل نقل کرده
اند که ترجمه اش اینست که هر که بر یک رخسار تو طپانچه زند تو رخسار دیگر پیش وی بنه و هر که بگوشه جامه تو دست
زند تو ردای خود را بوی بخش و هر که ترا یک میل تسخیر کند تو تا دو میل با وی برو و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
اتم مظاهر کمال و جامع صفت جمال و جلال و لطف و قهر بود و هم قوت و صلابت و عدل و شدت موسوی

و امنت دهم بیبین و نشف و شل و رانت عصوی انما اشکو کل العقول فرمود و من همیشه در خنده یا تبسم
و در مین آمده گشته و کمال جامعیت این بیت گنجینه نگین دل پری و جان بخشی + تبارک الله آه
این چه خنده و چه لب است + قوله تعالی و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث نیز اشارت
بعدالت و توسط شریعت اوست و حقیقت حالی بعد از تتبع سیر و شمایل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وضع شرایع
و احکام وی منکشف گردد و بالله التوفیق **واصحابه خیار الامة** اصحاب پیغمبر رضوان الله علیهم
اجمعین فاضلتر و بهتر و بهتر از باقی امت اند که ایشانرا پروردگار تعالی برای صحبت و نصرت و اعانت
رسول خود برگزیده و اختیار و تقویت این دین قویم و اقامت این ملت عظمی بایشان کرده و کانوا احق
بها و اهلها و کان الله بکل شیء علیما چندین اخبار و آثار در مدح و فضل ایشان واقع شده است
که منظور ران جزم کرده شود که ایشان افضل و اکثر ثواب اند از سایر است فرموده است که اگر یکی از شما مقدار
جبل احد طلا در راه خدا انفاق کند به نیم پیمانه جو که یکی از ایشان کند برابری نکند و حدیث خیر القرون قرنی
نیز از دلایل این مدعاست و غیر آن دلایل بسیار است و خود کدام دلیل واضح تر ازین که ایشان واسطه جمال
مصطفی را دیده و با وی صحبت داشته و دین و قرآن از زبان وی شنیده و بلا واسطه با مردهی الهی مخاطب
گشته و صرف مال و جان در راه وی نموده و صحابی مومنی بود که آنحضرت را در حال ایمان دیده و از دنیا با ایمان رفته
است اگرچه جز و یک نظر و دیده باشد و بعضی شرط کرده اند که مصاحبت و مجالست وی با آنحضرت ممتد بود و در جهاد
و غزوه در خدمت وی حاضر شده و اقل آن شش ماه داشته اند چه آنرا که یک نظر دیده و یک ساعت نشسته در عرف
مصاحب نگویند و بعضی گویند که خیریت و افضلیتی که مذکور شد مخصوص باین جماعت از اصحاب است نه عام و مختار
نزد جمهور علما آنست که این افضلیت آنرا که یک نظر بر جمال مصطفی صلی الله علیه وسلم انداخته نیز شامل است
و بحقیقت بیک نظر جمال وی دیدن و یکساعت در مجلس وی نشستن و سخن از وی شنیدن چیزی نماید و کار
وی کشاید که دیگر از الخلوات و الریاضات نماید و نگشاید کذا فی قوت القلوب و در افضلیت اصحاب نسبت
بجمیع امت کسی که سخن کرده ابو عمر بن عبدالبر است که از مشاهیر علماء حدیث است وی تجویز کرده که تواند بعد
از ایشان کسی بیاید که در مرتبه با ایشان برابر یا بهتر بود و بحدیث مثل امتی کمثل المطر لا یدری اوله
خیر ام آخره استدلال کرده و نیز در حدیث آمده است که از آنحضرت پرسیدند یا رسول الله هیچ یکی از ما
که ایمان آورده ایم همراه تو جهاد کرده بهتر باشد فرمود نعم قومی که بعد از شما بیایند و نادیده بمن

ایمان

ایمان آرند بهتر باز شما باشند و ابن مسعود رضی الله تعالی عنه فرموده است که امر محمد رسول الله علیه الصلوة والسلام ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمانی فاضلتر از آن نباشد که در غیب بود آنگاه آن و بعضی مفسران که یؤمنون بالغیب را هم بدین معنی تفسیر کنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر ز چنان شود که متمسک بدین و سنت مثل گرفتن اخگر و زان باشد بدست هر که در آن زمان متمسک بسنت اجر وی مقدار اجر پنجاه کس باشد پرسیدند یا رسول الله پنجاه کس از ایشان یا از ما فرمود بلکه از شما و امثال این حدیث دیگر نیز آمده است و لیکن تحقیق و مختار علما آنست که جمهور علما برآنند و مراد باین فضیلت که پیشوایان از اشارت کرده اند از وجه خاص است که ایمان بغیب باشد و لیکن فضل کلی صحابه راست و فضل جزئی منافات با فضل کلی ندارد و ما ناکه خلاف ابن عبد البر در صحابه بمعنی عام است که بیک نظر دیدن اکتفا ک اند نه بمعنی خاص که مصاحبان و همنشینان دایمی آن حضرت اند و با وجود آن هیچ کرامتی یا آنچه تفضیلیت ز بر جمال مصطفی صلی الله علیه وسلم یقینی که بدان حاصل گردد نرسد اگر چه اولیاء الله را صحبت معنوی با آنحضرت حاصل است والله اعلم **والخلفاء الاربعة افضل الاصحاب** چهار یاران باصفا که خلفاء راشدین و جانشینان مصطفی اند صلی الله علیه وسلم و رضی الله تعالی عنهم فاضلترین اصحاب اند و دیگر جای اخبار او بید و فضایل و مناقب و محامد و سوابق و مآثر ایشان در اسلام چندان است که هیچ یکی از اصحاب با ایشان در آنجا مشارکت و مساهمت نبود چنانچه بنظر در احادیث و اخبار روشن گردد **وفضلهم ترتیب الخلافة والمراد بالافضلية اكثرية الثواب** بدانکه اینجا دو مقام است مقام اول آنکه خلیفه برحق بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو بکر صدیق است بعد از وی عمر فاروق بعد از وی عثمان ذو النورین بعد از وی علی مرتضی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این مسئله نزد اهل سنت و جماعت از یقینیات و طریق اثبات خلافت ابی بکر رضی الله تعالی عنه نزد بعضی بنص صریح و حدیث صحیح است و نزد جمهور علما سنت و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه همه اتفاق کردند بر خلافت ابوبکر و اطاعت و انقیاد وی نمودند و در احکام دنیا و آخرت براه موافقت و متابعت او رفتند و حال آنکه در ایشان ابو ذر و عمار و سلمان و صهیب و امثال ایشان بودند که کمال ایشان میل و مداهنت در دین اصلا راه نداشت و در شان ایشان وارد است لا یخافون لومة لائم و اگر چه امیر المومنین علی بن ابی طالب و عباس بن عبد المطلب و دیگر از اصحاب مثل طلحه

زبیر و سعد ادبن الاسود که از اعیان و اکابر صحابه بوده اند در حین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند و
لیکن بعد از آن وقت دیگر ایشان نیز بیعت کردند و در اطاعت و انقیاد درآمدند و برو موافقت نمودند
و ابوبکر ایشان را نزد خود طلبید و دیگر اصحاب را نیز آورد و خطبه خواند و گفت این علی بن ابی طالب است
و من او را به بیعت خود الزام نمی کنم اختیار بدست اوست و شما را نیز اختیار بدست شماست اگر دیگری را بخیر
اولی دانید و مصلحت بینید اول کسی که با وی بیعت کند من خواهم بود پس علی و هر که با وی بود گفتند
غیر ترا اولی نخواهیم ترا پیغمبر صلی الله علیه و سلم در امر دین پیش کرد و دیگری نتواند پیش انداخت اشارت
بامامت نماز کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز آخر از حیات او را فرمود با آنکه ما را آن گران آمد که از
اهل بیت پیغمبر و ارباب مشاورت و اجتهاد بودیم بی سابقه مشاورت ما چون کردند اکنون فهمیدیم که
اولی و احق بامامت تویی پس علی و هر که از اصحاب با وی بودند رضی الله تعالی عنهم علانیه بر رؤس اشهاد بیعت
و اجماع منعقد شد و تاخیر ایشان در بیعت بجهت تامل اجتهاد و تحری صواب بود و در انعقاد اجماع نباشد
و بعضی گویند که سبب تاخیر و عدم حضور علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه در وقت بیعت اشتغال بتجهیز و تکفین آنحضرت
بود و بعد از آن بسبب حزن و مصیبت آنحضرت خود را در خلوت انداخت و بجمع قرآن مشغول شد و از اینجا
امتداد مدت توقف و تردد و فهم کردنی که گفته اند تا شش ماه بود و بعد از فوت حضرت فاطمه زهرا رضی الله
تعالی عنها بیعت کرد و صحیح آنست که این قدر نبود و در آخر همان روز یا روز دیگر بود والله عالم و بالجمله علی المرتضی
دایم مطیع و سامع و ممتثل امر ابوبکر بود و در نماز فرض و جمعه و عید اقتدا بوی میکرد و از غزوه بنی
حنیفه که مسیلمه کذاب در آنجا کشته شد با وی بود و جاریه را از غنایم آن غزوه که ام محمد بن حنفیه است
تسری برگرفت و اگر غزا همراه امام حق نمی بود دخل در غنایم آنجا جایز نمی بود و هیچ عاقلی روا دارد که علی
مرتضی که شیر خدا و امام اولیا و مرکز دایره حق بود و قرآن با وی بود و وی با قرآن چنانچه در احادیث آمده
است که القرآن مع علی و علی مع القرآن مدت عمر در نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی تابع باشد
و با وجود آنکه داند که حق بجانب اوست و از رسول خدا النص در شان خود شنیده باشد بطلب حق خود برنیاید
و سکوت ورزد و مدت عمر خود زبون و اسیر اهل باطل و ارباب هوا بود و آخر با معاویه که بناحق با وی در نزاع
بود و بر او خلافت میرفت چرا جنگ کرد و بجهت چه آمد و از وی کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرمود سوگند
بخدا اگر پیدا کنند بنفس و زور یا منه و قد است که اگر پیغمبر چند ابا کس عهد کرده باشد و افزی نزد خود بسته و بر من

جز این رای برمن نبود ونگذارم ابن ابی قحافه را که برادنی پایه منبر مصطفی صلی الله علیه وسلم برآید لیکن چون آنحضرت
باوجود حضور من ومعرفت موضع من ابوبکر را امر کرد که امامت کند وبا مردم نماز گزارد مرا مجال نزاع دران نبود
وچون آنحضرت ورا امام دین ما اختیار کرد مارا اختیار او در کار دنیا اولی باشد وشیعه گویند که این همه از جهت تقیه
بود واز جهت ترس جان وخوف عدا وبحقیقت این تقیه که شیعه اعتقاد کنند اگر بنظر انصاف درنگرند عین عیب و[illegible]
منقصت است یعنی علی مرتضی که طلب حق نکرد وسکوت ورزید وبطلب حق برنخاست آن بود که از اعادی ترسید تا مبادا
بکشند وهلاکش بکنند این چه سخنست مثل علی مرتضی با آن کمال ایمان ویقین که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا واز
پیغمبر شنیده باشد که خلیفه بعد از من تو ای واین بشارت غیر این معنی ندارد که مشغول تمشیت واجرای احکام دین بعد از
من تو خواهی بود ودیگر وی از مردم بترسد ودانند که اگر بمن طلب خلافت کنم کشته شوم ونیز تقیه وتوقف در جای بود که صاحب
حق ضعیف ومغلوب وزبون باشد ودر اینجا چنین است علی مرتضی با آن شجاعت وصلابت در دین وتوکل بر خدا
که وی داشت وفاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم با آن عظمت وعلو منصب زوجه وی وحسن وحسین سبط رسول الله هم با آن
رفعت محل تابع وی وزبیر بن عمة رسول الله با کمال شجاعت وشهامت که داشت با وی وبنو هاشم با آن شوکت وغیرت
وشجاعت برادران وی دیگر ضعف وزبونی چه معنی دارد وروایت کرده اند که عباس در مدت توقف با علی گفت دست
بیرون آر که با تو بیعت کنم تا اهل عالم گویند که عم رسول الله با ابن عم وی بیعت کرد وهیچکس را مجال خلاف با تو نماند وابوسفیان
اموی گفت چه شد شمارا ای پسران عبد مناف که راضی شدید که تیمی بر شما والی کرد وازدل بیعت من قریش اشارت
با ابوبکر صدیق کرد که از بنی تیم بود اگر شما دعوی کنید من سوار وپیاده چندان جمع کنم که تمام وادی پر گردد ومارا از روزگار
ایشان برآرم پس علی مرتضی اورا منع کرد وزجر فرمود که یا عدو اهل الاسلام این چه سخن است که تو میگویی خواهی
که فتنه برپا شود واین شیعه تقیه را بر پیغمبران جایز بلکه واجب میدارند ومیگویند که اظهار کفر از انبیا صلوة الله علیهم در مقام
خوف از تقیه جایز باشد حتی گویند که آنحضرت علی مرتضی را بامامت نماز در مرض خود تعیین کرده بود ولیکن مانع از اظهار
خوف وتقیه شد هرگاه که امثال این احتمالات شنیعه را در سید المرسلین صلی الله علیه وسلم راه دهند دیگر کسی با ایشان چگونه
فبهم اهتدا باجلهم واقتدا اعتقاد هم اگر انبیا اخفای حق کنند دیگر حق کجا ظهور یابد مستکبرتر از قوم نوح ومتمردتر از نمرود
وظالم‌تر از فرعون که خواهد بود وبا وجود آن نوح وابراهیم وموسی اظهار حق کردند دیگر تقیه چه معنی دارد پس ثابت شد که
صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم همه اجماع کردند بر خلافت ابی بکر وهرچه صحابه بلکه سایر علما ومجتهدان این امت مرحومه
مغفوره بران اجماع کنند حق باشد وثابت گردد یقین اگر هر یک از افراد ان بحکم المجتهد یخطی ویصیب احتمال خطا دارند

و لیکن اجماع و اتفاق ایشان را مستبعی است که جز بر حق و صواب نبود و احتمال خطا ندارد بحکم نص قرآن لتکونوا
شهداء علی الناس و قوله تعالی و یتبع غیر سبیل المؤمنین الایة و حدیث نبوی لن یجتمع امتی علی الضلالة
هر چیزی که مردمان اجماع کنند و اتفاق نمایند حق بود و اگر چنانکه تمام صحابه یا اکثر ایشان در خلافت و اختیار بیعت
ابوبکر صدیق بر راه خطا رفته و ارتکاب ظلم کرده و خلاف حکم پیغمبر ورزیده و حق صریح را پوشیده فساد این سخن و شناعت آن
در تمام دین و ملت سرایت کند و در هیچ جا در هیچ حکم شرع وثوق نماند چه وصول قرآن و شریعت با نقل ایشان
ثابت شده است و ایشان خود بزعم شما ظالم و فاسق و ساتر حق بوده اند هیچ فحشی و تشنیعی بالا ازین نباشد
نعوذ بالله من الجهالة و الغباوة و امام فخر رازی در بعضی از مصنفات خود استنباطی عجیب نموده است و گفته که بحکم
قرآن مجید که فرموده لا یحطمنکم سلیمان و جنوده وهم لا یشعرون دلیل معلوم شود که مورچه سلیمان اعدل از
رافضی است زیرا که مورچه با مورچهای دیگر گفت که در خانهای خود در آیید که سلیمان بی شعور و نادانسته پایمال
کنند پس معلوم شود که از جنود سلیمان که اصحاب پیغمبر بود پایمال کردن مورچها و ظلم ایشان دیده و دانسته نبود و آنگاه
یعنی رافضیان میگویند که اصحاب سید المرسلین عمدا حق اعلی را پایمال ساختند و ظلم صریح را اهل بیت پیغمبر کردند و این
قدر ندانستند که از صحابه پیغمبر اتفاق بر ظلم درست نباشد و بالجمله هیچ دلیلی قوی تر از اجماع صحابه کرام که عمده دین و ملت
درست ایشان بود و احکام شریعت و سنت با ایشان سپرده شده است نباشد و هیچ الزامی قوی تر از اطاعت
و انقیاد علی مرتضی مر ابوبکر را در احکام دنیا و دین نخواهد بود و بحقیقت هیچ دلیلی که بر فضل و کمال علی مرتضی است کرم الله
وجهه برهان صحت خلافت ابوبکر صدیق است یعنی علی با آن فضل و کمال و هدایت و حقانیت تا شاید در متابعت کرد
و با وی بیعت نمود بالا ازین دلیل و برهان چه خواهد بود و آخر همان حکایت آمد که نقل کرده اند امیر المؤمنین علی بسته
که سبب چیست که امر خلافت با آن خلیفه منتظم و ملتئم و بی خلاف آمد و در عهد خلافت شما همه هرج و مرج بظهور رسید فرمود
که ناصر و معین دوستداران ما بودیم و ناصر و معین ما شما آیید دیگر چه حال باشد بحقیقت فعل سلیم محبوب است بر قول آنکه اجماع
و اتفاق صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم جز بر صواب نبود و با آنکه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که پیغمبر آخر
بود و با نفس و جان و سیرت که داد خلایق بنظر وی همین چند تن از اصحاب بر هدایت و بر حق بوده در راه راست ایستاده باشند
و دیگر تمام اصحاب یاران او که مدت عمر در صحبت او بوده فضایل و کمالات اکتساب نموده بر باطل و ظلم و ضلالت شتافته
بود بعد از وی هر کاری که ابرار تنظیم تمام مهام دین و ملت بر آن توجه همه خطا کرده و بر ظلم و ضلالت رفته آخر این
منقصت به سید کائنات فرو رفت تا توهم و کمی سرایت میکند پس یقین معلوم شود که خلافت ابوبکر صدیق بحق —

وصواب بود غایت تنزل وتساهل درین مقام انست که فرقه زیدیه که ایشان را اعدل فرق شیعه میگویند
بر آنند که خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم حق علی بود ولیکن در نصب ابوبکر مصلحت بود زیرا که تیغ علی هنوز
از خون دشمنان دین خشک نشده بود ونفار اعدا وشهادت در دلها متمکن گشته اگر ویرا کرم الله وجهه خلیفه می ساختند
شاید هرج ومرج وعدم انتظام مهام دین وملت میشد ودر نصب ابوبکر تسکین نائره فتنه وفساد بود ومبنا ومدار این
مذهب بر افضلیت علی مرتضی ووجوب نصب افضل واکمل است وعلماء سنت را در هردو جا سخن است میگویند
که واجب نیست که خلیفه افضل واکمل اهل زمان خود باشد بلکه بودن او از قریش وعالم بحلال وحرام ومصالح مهام
دین واسلام وورع وعدالت وشهامت وکفایت در اهلیت امامت واستحقاق خلافت کافیست ووجود این
صفات در ابوبکر بشهادت نقل اثار وسیر وی رضی الله عنه مقطوع به است وبعضی علما اثبات خلافت ابی بکر رضی الله عنه
بنص کرده‌اند وگویند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم تنصیص کرده است بر خلافت وی ومختار نزد اهل التحقیق آنست که در هیچ
جانب یعنی نه در خلافت ابوبکر ونه در خلافت علی نص قطعی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وارد نشده اگرچه هر یکی از فریقین
ادعای نص بر مذهب خود کرده است واز نصوص خصم جواب داده زیرا که اگر نصی بر خلافت مرتضی علی کرم الله وجهه موجود
می بود هرگز انعقاد اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه صورت نمی بست وسکوت وی کرم الله وجهه از اظهار
آن نص وسکوت از حق وترک طلب خلافت امکان نمیداشت چنانچه پیش تحریر یافت واگر نصی بر خلافت ابی بکر موجود
میبودی تقاول مهاجرین وانصار که منا امیر ومنکم امیر در بیعت نبودی ورد وبدل اینجا حاجت نمی شد چنانچه در قصه سقیفه
نصب خلافت در کتب مذکور است واگر گویند توانند که تقاول وتخالف از برای تعیین جهت وتفتیش نص بود از جهت
خفای آن وعدم علم بعضی اصحاب بدان پس تنزل ابوبکر از آن مقام وتخییر وی علی را وسایر اصحاب را در بیعت جهت
دارد که در امر واجب منصوص تخییر وتواضع گنجایش ندارد ونیز نقل کرده‌اند که ابوبکر صدیق دست عمر بن الخطاب
وابو عبیده بن الجراح که پیغمبر او را امین امت خوانده است بگرفت وبانصار گفت که امامت حق قریش است
قریش کسی را نرسد که دعوی امامت کند بشما را ازین دو کس هر که خواهید اختیار کنید اگر نصی درین باب بودی
اختیار عمر وابو عبیده درست نبودی پس حق آنست که نصب خلافت باجتهاد صحابه واجماع ایشان بود واجماع
را سند باید ونص ظنی غیر قطعی در سندیت آن کافی است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است ودلائل هر
دو فرقه بتفصیل وتحقیق ایشان در کتب مبسوطه مذکور است وچون آن خارج از وضع این رساله بود وترک آن لازم
وقت افتاده موقوف بتالیف کتابی دیگر افتاد والله الموفق وچون خلافت ابی بکر باجماع ثابت شد وامتثال امر او

نیز کار استخلاف لازم گشت و وی در وقت رحلت خود تفویض امر بعمر فاروق کرد و او را خلیفه ساخت و عهد نامه
بنام او نوشت و مردم را بمتابعت وی که در آن نامه است امر کرد و تمامه صحابه با وی بیعت کردند و علی مرتضی نیز بیعت نمود
و فرمود بایعنا من فیه وان کان عمر خلافت عمر نیز باجماع ثبوت یافت و عمر در وقت شهادت خود امر خلافت را
میان شش کس عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم مشترک گذاشت و ایشان تفویض
برای عبدالرحمن بن عوف کردند و وی عثمان را اختیار نمود پس علی و تمامه صحابه با عثمان بیعت کردند و منقاد امر وی شدند
و در احکام دنیا و دین او را امیر و حاکم دانستند خلافت عثمان رضی الله عنه نیز باجماع ثبوت یافت و بعد او وی علی مرتضی رضی
الله تعالی عنه خود نشین بود و اکمل و افضل اهل زمان خود پس وی کرم الله وجهه باجماع اهل حل و عقد خلیفه برحق و امام مطلق
شد و نزاعی و خلافی که از مخالفان در زمان خلافت وی بوجود آمده نه از جهت استحقاق خلاف حق با صحت بود بلکه منشا آن غیر از خروج
خطا در اجتهاد که بتفصیل معروف است فاقول ... باشد بود و مقام ثانی آنکه افضلیت خلفاء اربعه بترتیب خلافت است یعنی افضل
اصحاب ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و مراد از افضلیت اکثریت ثواب است عند الله و تحریر بحث چنانکه علما کرده اند آنست که
قول بافضلیت فلان نسبت بفلان آنست که نه غیر خود ثابت شود رجحان آن فلان را بالنسبت بآن غیر و این رجحان بود اند که بجمیع وجوه و در جمیع
صفات باشد یعنی در هر صفتی که تصور کنند و موازنه نمایند آن فلان راجح آید و کامل بود و یا در مجموع صفات فضائل
من حیث المجموع و این بان جمع شود که در بعض از صفات کمال باشد که در مفضول نبود و قوام که آن رجحان از وجهی
خاص و معنی مخصوص باشد و محل خلاف درین مسئله رجحان باین وجه خاص است یعنی کثرت ثواب عند الله نه بوجوه دیگر مثل
زیادت علم و شرف نسب و قوت ملکات نفسانیه مثل شجاعت و شهامت و امثال آن از آنچه از آن در عرف فضیلت نامند
و مخصوص بجوهر نفس و لازم وی بود و این خصائل اثر در رجحان بآن معنی دارد و فضایل دیگر در جنب فضائل من
حیث المجموع و اسبابی که کثرت ثواب باشد فضایل بود که منافع و نتایج آن در دین اسلام راجع و متعدی گردد مثل سبقت
ایمان و نصرت دین و تقویت اسلام و اعزاز مسلمانان و کثرت خیرات و صلات و مبرات و هدایت ناس و امثال آن
میگویند که این صفات در ذات ابوبکر بیشتر است چنانکه از کتب سیر معلوم شده است که وی رضی الله تعالی عنه چون ایمان
آورد کار وی دعوت اسلام و نصرت دین بود و عثمان و طلحه و زبیر و سعد ابن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و
عثمان بن مظعون که از اکابر صحابه و رؤسای مهاجرین اند بدعوت وی ایمان آوردند و دایم در رفع منازعات کفار و اعلاء
اعلام دین بود چه در حالت حیات آنحضرت و چه بعد از ممات وی صلی الله علیه و سلم و در صحیح بخاری آورده است که وی
رضی الله عنه در مکه در ابتدای بعثت که در اظهار شعایر دین و شعائر کسی را مجال نبود مسجدی در حوالی خود بنا کرده بود و در آنجا نماز
نیکرد

میکرد و قرآن میخواندند و اطفال و جوانان نزدیش گرد می آمدند و قرآن می شنیدند چون تحریر مطلب کرده باشد شروع
در تقریر آن کنیم و هرچه از اقوال علما درانجا آمده است نقل نمائیم بدانکه جمهور اهل سنت و جماعت برین ترتیب اند که مذکور شد
و مروی از امام مالک و غیر وی از بعضی اسلاف اهل سنت و جماعت توقف است میان عثمان و علی رضی الله عنهما از مالک پرسیدند
که افضل است بعد از پیغمبر گفت ابوبکر ثم عمر گفتند علی و عثمان را چه میگوئی گفت مقتدایان دین از انها که من دریافته ام هیچ
یکی را نیافتم که تفضیل یکی بر دیگری میکرد و ازین دو مذهب امام الحرمین نیز توقف است میان ایشان و منقول از ابوبکر بن خزیمه
تفضیل علی مرتضی است بر عثمان در جواهر الاصول میگوید که منقول از اهل کوفه علی را تقدیم است بر عثمان و مختار ابن خزیمه
نیز همین است و در مقدمه شیخ ابوعمرو بن الصلاح نیز مذکور است که مذهب اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و سفیان ثوری
نیز همین قایل است و از علما حدیث از انکه تقدیم علی بر عثمان کرده است محمد بن اسحق بن خزیمه است و امام محی الدین نووی در شرح مسلم میگوید که بعضی اهل سنت از اهل کوفه بتقدیم
علی بر عثمان رفته اند و قول صحیح مشهور تقدیم عثمان است بر علی و هم امام نووی رحمة الله علیه در اصول حدیث میگوید که افضل صحابه علی
الاطلاق ابوبکر است و بعد از ان عمر باجماع اهل سنت و خطابی که از علما سنت است از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان نقل کرده است
و ابوبکر خزیمه نیز بدان رفته است و قسطلانی در شرح صحیح بخاری می گوید که بعضی از سلف بتقدیم علی بر عثمان رفته اند و سفیان
ثوری از ایشان است و بعضی گفته اند که وی در آخر عمر از ان رجوع کرده است والله اعلم و بیهقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابو ثور
از شافعی روایت میکند که هیچ یکی از صحابه و تابعین در تفضیل ابوبکر و عمر و تقدیم ایشان اختلافی نکرده و اختلافی که هست در علی و عثمان
است و بالجمله قرار داد مشایخ اهل سنت بران است که در تقدیم ابوبکر و عمر بر سایر صحابه و رعایت ترتیب میان ایشان
خلافی نیست ولیکن بعضی از فقها و محدثین در شرح قصیدهٔ امالیه نقل کرده اند که افضلیت خلفا اربعه مخصوص است بما عدا
اولاد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ابن عبدالبر که از مشاهیر علما حدیث است در استیعاب ذکر میکند که سلف اختلاف کرده اند در
تفضیل ابوبکر و علی میگوید مروی از سلمان و ابو ذر و مقداد و خباب و جابر و ابوسعید خدری و زید بن ارقم آنست که علی
مرتضی اول کسی است که اسلام آورده است ولیکن از جهت خوف ابوطالب کتمان نمود و گفته است که این جماعت از صحابه
علی را تفضیل مینهند بر هر که غیر او است این کلام ابن عبدالبر است ولیکن میگویند که این مقاله از ابن عبدالبر مقبول نیست و معتبر
نیست زیرا که روایتی که مخالف قول جمهور است معتبر نباشد و جمهور ائمه درین باب اجماع نقل میکنند و بر تقدیر تسلیم که
روایت وی از ان جماعت صحابه که در تفضیل علی مرتضی انتساب کرده اند و امثال آن روایات چنانچه خطابی از بعض مشایخ خود نقل میکنند
که می گفتند ابوبکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر و امام تاج الدین سبکی که از اعظم علما شافعیه است در طبقات کبری از بعض
متاخرین نقل کرده است که ایشان تفضیل ختنین میکنند از جهت ثبوت حرمت بالصهر رسول الله صلی الله علیه و سلم و شیخ جلال الدین

سیوطی در کتاب خصائص از امام علم الدین عراقی نقل کرده است که فاطمه و برادر او ابراهیم باتفاق افضل اند از خلفاء
اربعه و از امام مالک آورده اند که ما نفضل علی بضعة من النبی صلی الله علیه وسلم احدا فرمودن هیچ یکی را برابر جگر پاره رسول الله
افضلیت هم این تفضیل نسبت بدیگران باشد نه بایشان میگویند که این همه روایات ضرر بمقصود ندارد و منافی مدعا ما نیست چنانچه
تحریر کرده آمد اثبات افضلیت بوجهی از وجوه ممکن است و آن مفضولیت بوجهی دیگر منافات ندارد و این فضائل که ذکر کرده شد
راجع بکثرت ثواب و نفع اهل اسلام نیست بلکه بمزید شرف نسب و کرامت جوهر ذات است چه شک نیست که در اولاد پیغامبر صلی الله
علیه وسلم اجزاء او منتشر فی بیشانی است که در ذات شیخین نیست هیچکس را درینجا مجال توقف و انکار نخواهد بود و باوجود آن
ثواب شیخین اکثر و نفع ایشان در اسلام و اهل آن اعظم و اوفر است با آنکه قول خطابی که از بعض مشایخ خود نقل کرده است نیک در
نمیتوان یافت که چه مقصود دارد در خیریت چیست و افضلیت کدام است که گفته است ابوبکر خیر منه و علی افضل من ابوبکر
اگر مراد خیریت ابی بکر از وجهی است و افضلیت علی از وجهی دیگر پس این سخن است بیرون از دائره خلاف و خارج از محل نزاع
و اگر مراد از خیریت کثرت ثواب است و از افضلیت وجوه دیگر مثل شرف ذات و کرامت نسب امثال آن پس منافات بمقصود
ندارد و اگر غرضی دیگر و مرادی دیگر دارد بیان کند تا معلوم شود که حقیقت حال چیست والله اعلم اکنون سخن در آن ماند که مسئله
ترتیب افضلیت یقینی است که برهان قاطع بر آن گذشته چنانچه ترتیب خلافت یا ظنی است که دلیل آن عمارات و قرائن
است که رجحان و اولویت میرساند بعضی بر آنند که قطعی است و مختار نزد اکثر محققین آنست که ظنی است امام الحرمین در ارشاد
بعد از اثبات خلافت علی الترتیب بطریق استدلال میگوید بعضی از صحابه تفضیل میدهند بعضی بر بعضی دیگر با از مسئله تفضیل و تفضیل ان سکوت
و اعراض می کنند جویش میگوید که بنای مسئله تفضیل بر آن است که امامت مفضول با وجود فاضل جائز نباشد و معظم اهل سنت
و جماعت بر آنند که امام افضل باید و لیکن اگر نصب وی موجب هرج و مرج و هیجان فتنه و فساد گردد نصب مفضول بر تقدیر
اهلیت و استحقاق او مر امامت را باستجماع صفات و شرائط آن از قرشیه و علم بحلال و حرام و مصالح و مهام دین و اسلام
و ورع و عدالت و شهامت و کفایت جائز باشد و میگوید که نمودن مسئله یعنی اولویة نصب افضل قطعی نیست و خبر اخبار آحاد
که در غیر این امامت کبری که سخن ما در آن است یعنی امامت نماز که امامت صغری گویند وارد شده است چنانچه مثل قول آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یؤمکم اقرؤکم یعنی باید که امام در نماز کسی شود که قرآن خواننده تر و بعلم فقه داننده تر باشد و این نحو تعلیق حکم
بصیغه مشتق است که در امامت و خلافت افضلیت شرط است پس امامت دلیل افضلیت تواند بود و نزد ما دلیلی دیگر نیست که
قاطع بود و دلالت کند بر تفضیل بعضی ائمه بر بعضی و عقل را بدرک آن راه نیست و اخبار که در فضائل ایشان وارد و یافته شده اند
پس جز توقف و سکوت سبیلی نباشد و لیکن غالب ظن چنان آید که ابوبکر افضل خلائق امت است بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

بعد از وی عمر و ظنون در علی و عثمان متعارض است و میگویند که از علی مرتضی نیز روایت کرده اند که فرموده است که بهترین مردم
بعد از پیغامبر ابوبکر و عمر بعد از ان خداوند داناتر است باآنکه بهتر کیست این ترجمه کلام امام الحرمین است و میگویند که این قولی
که ما برای خود اختیار کرده ایم دا از راه تقلید مجانبت نموده براه حق واضح رفته ایم انتهی و بعضی از فقهای محدثین از اهل مغرب
در شرح قصیده امالیه نقل میکنند که شیخ احمد زروق که از اعظم فقها و مشایخ مغرب است در شرح عقیده حجة الاسلام میگوید که علما
را خلافست در آنکه تفضیل قطعی است یا ظنی میل اشعری باول است و مختار باقلانی ثانی و نیز این تفضیل در ظاهر و باطن است
معا یا در ظاهر فقط انجاد و تولست انتهی و قاضی عضد در مواقف بعد از ایراد فضایل علی مرتضی که شیعه بدان استدلال
بافضلیت وی کرم الله وجهه گرداند و جواب از ان بحمل افضلیت بر کثرت ثواب میگوید بدان که مسئله افضلیت از ان
قبیل است که بروی جزم و یقین را طمع نتوان داشت و عقل را بمعرفت افضلیت بمعنی کثرت ثواب طریق استدلال راه نیست
و مستند آن جز نقل نتواند بود و از مسئلهائی نیست که متعلق بعمل باشد تا بمجرد ظن دران باب اکتفا توان کرد بلکه این
مسئله از باب علم و اعتقاد است که مطلوب در وی جزم و یقین است و نصوص مذکوره را از طرفین با وجود معارض
قطعی نه و غایت دلالت آن با اختصاص اسباب کثرت ثواب باشد و وجود کثرت اسباب ثواب موجب زیادت ثواب
قطعا نبود چه اجر و ثواب بفضل خدا است و وابسته بمشیت وی سبحانه تعالی اگر خواهد غیر مطیع ثواب دهد که مطیع را نه دهد چنانکه در
ما سبق در بیان عقاید معلوم شد و ثبوت امامت اگرچه قطعی است ولیکن از انجا قطع بافضلیت لازم نیاید الا غالب ظن
چه امامت مفضول با وجود فاضل تر از اهل سنت و جماعت جایز است و عدم جواز ان قطعی نیست لیکن مشایخ ملت را چنان
یافتیم که افضل ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و حسن ظن ما بر ایشان قتضای ان کند که اعتقاد کنیم که اگر ایشان را دلیلی بران
نمیداشتند حکم بدان نمی کردند و اتفاق بران نمی نمودند و ما درین مسئله اتباع ایشان میکنیم و مراد ایشان میرویم و حقیقت
امر را بعالم الهی تفویض مینمائیم و آمدی که از اعاظم علماء اصول فقه و کلام است میگوید که مراد بتفضیل اختصاص یکی از دو
شخص است بفضلی و صفتی که در دیگران نباشد خواه اصل فضیلت صفت چنانکه عالم فاضلتر است از جاهل بصفت علم که
در وی موجود است و در جاهل نه و خواه زیادت و کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود چنانکه یکی را اعلم گویند
از دیگری که صفت علم در وی زیادت و کمال دارد که در دیگر نیست اگرچه اصل علم در هر دو مشترک است و بدین معنی تفضیل
در صحابه قطع نتوان کرد هر فضیلت که در یکی از ایشان اثبات کنند دیگری شریک دران باشد و اگر شریک نباشد فضیلتی دیگر
مخصوص بود که در مقابله آن افتد و بکثرت فضایل ترجیح نتوان کرد چه یک فضیلت بجهت زیادت شرف و نفاست راجح تر

اجری یا ثوابی بود که ارباب فضایل کثیره را نبود پس جزم بافضلیت یعنی کثرت ثواب نیز قطعی نباشد این ترجمه
مراد مقصد شرح اوست انتهی و مولانا سعدالدین تفتازانی در شرح عقاید نسفیه نیز سخن باین طرز گفته است میگوید
که سلف را برین یافتیم و ظاهر آنست که اگر ایشان را دلیلی بران نمی بود حکم بران نمیکردند ما خود و دلایل جانبین متعارض
یافتیم و این مسئله از آن قبیل نیافتیم که چیزی از احوال بدان متعلق باشد و توقف در وی مخل چیزی از واجبات گردد انتهی
و جریان کلام محقق دوانی در شرح عقاید عضدیه نیز برین نهج است و شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقه که در رد شیعه یاد کرده و هجوم
واشد طرق کرده و داد تشدد و تعصب بسیب داده است میگوید شیخ ابوالحسن اشعری میل بران کرده که تفضیل ابوبکر رضی الله
عنه بر سایر اصحابه قطعی است و قاضی ابوبکر باقلانی میگوید که ظنی است و مختار امام الحرمین در ارشاد نیز همین است و صاحب مفهم
در شرح صحیح المسلم نیز جزم بظنیت آن کرده است و ابن عبدالبر در استیعاب از عبدالرزاق نقل کرده است که سوگند میخورد که اگر
مردی گوید که علی افضل است از ابوبکر رضی الله عنهما عنف نکنم و با وی درشتی نکنم و اگر علی را فاضل تر از ابوبکر گوید نیز با وی درشتی نکنم اگر عمل
شیخین معترف آید و با ایشان محبت ارد و داد مدح و ثنا ایشان بدانچه ایشان اهل و مستحق اند دهد پس عبدالرزاق میگوید
که این سخن را از معمر بو کیم نقل کردم او را نیز خوش آمد و تحسین کرد و شیخ ابن حجر میگوید که ملحوظ و مبنی عدم منع و درشتی جز آن نیست
که تفضیل مذکور ظنی است نه قطعی و اگر گویند که ظنیت تفضیل مذکور بر قول کسی که دعوی اجماع نکند و گوش بروایات شاذه
که در جانب خلاف نقل کرده شده ننهد ظاهر است ولیکن بتقدیر دعوی اجماع بر افضلیت مذکوره چنانکه راجح و مختار همان
است حکم بظنیت آن درست نباید چه اجماع از دلایل قطعیه است جواب آنست که در علم اصول فقه مقرر و مبرهن شده است
که اجماع دلیل قطعی است لیکن نه بجمیع انواع و اقسامش بلکه قطعی آن قسم است که در آنجا خلاف اصلا نبود و آنکه در وی
خلافی بود اگرچه شاذ و نادر بود ظنی بود و از قطعیت برآید هرچند آن خلاف بجهت شذوذ و ندرتش معتد به نبود و مانع
از انعقاد اجماع نباید ولیکن در انحطاط درجه وی از مرتبه قطعیه بی تاثیر نبود و با آنکه اجماعی که در خلافت بر همین افضلیت
ظنیه است داخل اجماع نیز قطع بدان نکرده اند چنانچه از عبارات ایشان اشارات مفهوم میگردد پس صفت ظنیت درین مسئله
قید محکوم به است نه عارض حکم بعد از اجماع و دستمندش جز آن نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شد که خلافت برین ترتیب
است ظاهر آنست که فضیلت نیز بر همین طریق باشد ولیکن از ترتیب خلافت ترتیب افضلیت بوجهی قطع و یقین لازم
نیاید آیا نمی بینی که اهل سنت و جماعت احقیت عثمان رضی الله عنه بخلافت را اجماعی داشته اند و در افضلیت او خلاف است پس
معلوم شد که قطعیت خلافت قطعیت افضلیت لازم نیاید و ظنیت افضلیت ظنیت خلافت را مستلزم نگردد و نیز حقیقت
فضل همان است که نزد پروردگار رضائی است و اطلاع بران جز باخبار و وحی ممکن نه و اخبار در مدح و ثنا همه ایشان

در رو و یافته است و متعارض آمده است انها که در ادراک زمان وحی مشاهده احوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نموده باشند بقراین و امارات دریافته باشند و لیکن دیگران را که نظر بر حرف دلیل و مفهوم کلام افتد و مفهوم کلام متعارض
آید دلیل ایشان جز تقلید و اتباع پیشینیان و حسن ظن با ایشان نبود و لیکن نظر بر احادیث و اخبار که در فضایل و کمالات
اصحاب در رو و یافته جز توقف و امساک نیاید و این همه ترجمه کلام صواعق محرقه و حاصل آن بود و در روی ابجد از شرح مواقف
نقل کرده شد نیز تمامه مذکور است و نیز در صواعق میگوید که ما اهل سنت و جماعت میگوئیم که مسئله افضلیت برین
ترتیب ظنی است و لیکن بر شیعه لازم می افتد که قطعی گویند و قائل شوند بافضلیت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما جزما و یقینا
زیرا که معتقد ایشان در حق علی مرتضی و ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین عصمت است و خبر معصوم باتفاق مفید قطع
و یقین است چه کذب بر معصوم جایز نباشد و بصحت رسیده و بتواتر کشیده است که علی مرتضی در زمان خلافت و جلوس
بر کرسی سلطنت و ایالت علانیه بر ملا در حضور شیعه خود مدح و ثنا ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما و بیان افضلیت ایشان
میکرد و ذهبی از هشتاد و چند نفر باسانید صحیحه اثبات آن کرده است و در صحیح بخاری آمده که آنحضرت یعنی علی مرتضی رضی الله
عنه و کرم الله وجهه فرموده است که خیر الناس بعد النبی صلی الله علیه وسلم ابوبکر ثم عمر ثم رجل آخر پس پسرش محمد بن حنفیه
رضی الله عنه گفت ثم انت فرمود من یکی مردی ام از مسلمانان و این حدیث بطرق متعدده بصحت رسیده و در بعضی طرق
آمده است که فرمود دانا و آگاه باشید که بمن رسیده است که جمعی از مردم مرا تفضیل کنند بر ایشان وی مفتری است و هر چه مفتریان
کنند بر وی کردنی است و مالک از امام جعفر صادق و وی از امام محمد باقر روایت می کند که علی مرتضی بر عمر بن الخطاب رضی الله عنهم
که بردای پیچیده افتاده بود بگذشت و بایستاده و فرمود هیچکس را نخواهم محبوب تر نزد من که بپروردگار تعالی با نامه اعمال و
ملاقات کنم الا این مرد پیچیده بردا. و دارقطنی روایت می کند که ابوجحیفه که علی مرتضی را افضل امت اعتقاد میکرد و جماعتی را در لعنت
که مخالفت وی میکنند پس بمخالفت ایشان بسخت محزون شد و بمن حضرت امیر رفت پس آنحضرت دست او را گرفت و در درون
برد و پرسید یا ابا جحیفه سبب حزن و دلگیری تو چیست و حقیقت حال را عرض کرد فرمود یا ابا جحیفه خبر دهم ترا که بهترین
این امت کیست بهترین این امت ابوبکر است ثم عمر است پس ابوجحیفه گفت عهد کردم خدای را که این حدیث پوشیده
ندارم از حضرت مرتضی بمشافهه شنیدم و هم از ابی جحیفه روایت کرده اند که گفت شنیدم علی مرتضی را که بالای منبر گفت
بهترین این امت بعد از پیغامبر ابوبکر است ثم عمر است امثال این اخبار و آثار در غایه شیوع و اشتهار آمده بلکه بحد تواتر رسیده
و شیعه گویند که این و هر چه ازین باب از ائمه اهل البیت آمده است همه از جهت خوف و تقیه است یعنی مدح ابوبکر و عمر را که گفته اند
از جهة خوف دشمنان و ترس جان خود گفته اند که اگر اینچنین اظهار نکنند و مگر ایشان را جای نمانده مسلمانست از حال ایشان

وحینئذ نسبت تکفیر بصیرت ایشان بخلاف آن بود و این سخن در غایت بعد و رکاکت است و از اینجا لازم آید که سبب
مرتضی علی بجز خوف کرده باشد حق بود و جبان و ذلیل و مغلوب و مقهور باشد و لهذا اظهار حق در رد باطل عاجز و خایف است البته التعجب
بود و چگونه لایق شأن او باشد و دلیل این مع الاعتراف مع علی شجاعت او و دیگر عجز و خوف و کتمان حق را چه محل
و بشرت رسیده و به تواتر رسیده است که وی کرم الله وجهه در اظهار حق و اقامت نصیحت از هیچ احدی خوف و مبالات
نداشت امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی پرسیدند که علت تقویت خلایق و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی کرم الله وجهه چه بوده
گفت آنکه در اظهار حق روی از هیچکس نمی دید و هیچ حدی مبالات نداشت و مداهنت نمی کرد شافعی رحمه گفت زیرا که وی
زاهد بود و زاهد را به دنیا و اهل دنیا مبالات نباشد و عالم بود و عالم را مداهنت نبود و شجاع بود و شجاع را از کسی
ترس نبود و شریف بود و شریف را کسی ... نباشد و اگر تقیه باشد تقیه در بلاد و در ایام خلافت صورت امکان دارد
و وی کرم الله وجهه در صفوف با خلص اصحاب و اتباع خود میگشت و در زمان شوکت و غلبه شوکت و نفاذ امر او امر برای
میسر بود و این بلقیه جمع شود و از امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه و عن آبائه و اولاده الکرام پرسیدند که ابوبکر و عمر رضی الله
عنهما را میگویی گفت دوست دارم من ایشان را گفتند مردم چنان گمان میبرند که تو ایشان را از روی خوف و تقیه میگویی
گفت من اگر خلاف نیست ... از احیا باشد نباشد از اموات بعد از آن بنده مسیب و مکرر هشام بن عبد الملک
مروان بود آمد که امیر وقت و سلطان عهد بود یعنی اگر با وجود مدح و ثنای ابوبکر و عمر خوف و تقیه در نظر باشد چرا ذم نیست و
تقبیح حال هشام بن عبد الملک نمیکنم که در نقل او سلطنت و حکومت بدست تصرف و اختیار اوست در برگاه که حال محمد باقر
که از اجزاء علی مرتضی است این بود حال علی کرم الله وجهه که در اقدام و قوت و شجاعت و شدت بیش و کثرت عدل کامل
است قیاس توان کرد و اگر خوف و تقیه مودی به مطاوعت دینی بودی چنان که میان قریش در جاهلیت و اسلام در غایت کثرت
و شدت بودند و با لغایات و خوارج میکرد و آنجا خود را در حرب و قتال و اظهار حق و تأیید دین بر وجهی بود که بلا ریب ...
متصور نباشد و این معنی مکرر ثبت شده که تا در دین آنجا اظهار حق با عند ... باید و در سکوت بود و حرمت شاید
کرد و حق تغیر یافت و کار دین سستی گرفت و دیگر را لعان ... واجب دید و پهلو و حق که بعضی از شیعه خود ...
بعضی ... در شان ... میکرد تا عبد الله بن سبا را ... دستور ... و ... کرد ... با ...
... شهر سکونت ... ابن ... بود که بر دست و با اسلام اظهار کرد و سب صحابه رضی الله عنهم میکرد و کسر ...
... از ... مرتضی ... باو ... میکرد ... پرسید ... کرم الله وجهه ...
... خود ... مدح و ثنای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما

نقل کرده اند که بعد از اطلاع بر آن سیج طلبیده را مجال دم زدن نبود و اکثر علمای سنت و جماعت در افضلیت
ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بلکه در قطعیت آن بهمان اکتفا نموده اند که کافی و وافی بود از حسن ادا است
که بعضی از اهل تشیع که از جاده انصاف و اعتدال بیرون نبوده اند ذکر کرده است که عبدالرزاق که اهل روایت و صاحب حدیث
است گفته است که من تفضیل شیخین میکنم بجهت تفضیل علی رضی الله عنهم مر ایشان را و اگر علی تفضیل ایشان بر خود
نمیکرد من نیز نمی کردم گناه عظیم تر ازین نبود که من علی را دوست دارم و مخالفت وی کنم این کلام ترجمه کلام ابن
حجر است و اگر بدیدهٔ انصاف نگرند دانند که در کتب دیگر سخن باین تفصیل کمتر مذکور شده باشد و باید که آخر کلام را با
اول سخن ضم کرده بنگرند و اضطراب و استعجال ننمایند والله اعلم و منه التوفیق

فی باقی العشرة المبشرة

بعد از خلفاء اربعه فضل مر باقی عشره مبشره راست و عشره مبشره نام آن ده صحابه است که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم ایشان را بشارت بهشت داده و فرموده ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة
فی الجنة والزبیر فی الجنة و عبدالرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة
و ابوعبیدة بن الجراح فی الجنة و این ده تن خیار امت و افاضل صحابه و اکابر قریش و عمده مهاجرین و اقارب
مصطفی صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنهم ایشان را سوابق و مآثر در اسلام ثابت که دیگران را نیست و بهشتی بودن
ایشان قطعی است و لیکن این قطعیت بشارت مخصوص بایشان نیست بلکه غیر ایشان نیز مبشرند مثل فاطمه و
حسن و حسین و خدیجه و عایشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر مثلا و شهرت این ده یاران
بلقب بجهت وقوع بشارت ایشان است در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در ضمن فضایل جمیع ایشان
شان ایشان است و در رد بر مذهب اهل زیغ که در شان این اکابر تقصیر و براه سوء ادب رفته اند و عوام خلق پنداشته اند
که بشارت بدخول جنت و قطع بدان مخصوص باین عشره است و این گمان غلط محض و جهل صریح است و بعضی از طالب
علمان عربیت خوان که نیم کاری اند از جمله عوام بالاتر گویند که دیگران را نیز بشارت هست ولیکن بشارت

مشهور است و اصل مجدد تواتر نمی شود بلکه بشارت آن عشره نیز بحد شهرت رسیده و بشارت بعضی دیگر احاد با عاد و مراتب
آن در حکم و در غیر عشره مبشره بیانست که گویند مومنان از اهل جنت باشند و کافران از اهل نار بی آنکه جزم و قطع از خصوص کسی بجنت
یا بنار و تمام تحقیق آن از کتاب کلام باید جست و بالله التوفیق فاهل بدر بعد از عشره مبشره در فضیلت اند و اهل واقعه بدر
است که در سال دوم از هجرت واقع شده و باعث ظهور عزت اسلام و انجاز وعده پروردگار عز اسمه که برسول
تمنا خود کرده بود گشته و اعدای دین از صنادید قریش مثل عتبه و شیبه و ابوجهل و اشباه ایشان لعنت الله علیهم
اجمعین دران غزوه بجهنم رفته و پنج هزار ملائک مسومین بنصرت مومنان درانجا غزا کرده و عشره مبشره همه از اهل
بدر اند الا عثمان رضی الله عنه که بجهت تمریض رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه مطهره مانده بود
و آنحضرت او را نیز از اهل بدر شمرده و در قسمت غنایم شریک ساخت و اهل بدر سیصد و سیزده تن اند و بعد اهل بشارت
در شان ایشان واقع شده است که ان الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و در جای
دیگر فرموده لعل الله اطلع الی اهل بدر او الحدیبیة و در حدیث آمده است آن ملائکه که در غزوه بدر حاضر بودند
بفضل و عزتی در درگاه خداوندی از دیگر ملائکه ممتاز اند فاحد بعد از اهل بدر بفضیلت اهل غزوه
احد است که در سال چهارم واقع شده و ابتلای شدید باهل اسلام رسیده و دندان مبارک مصطفی صلی الله
علیه و آله وسلم درانجا مجروح شده و خیال کنند که دندان شریف تمام از بیخ بر آمده و افتاده بود بلکه گوشه
پاره از وی شکسته بود و سید الشهدا حمزه بن عبد المطلب از شهدای احد است و هفتاد تن از صحابه کرام درانجا
بشهادت رسیده و عشره مبشره نیز در جبل احد بودند و سرگروه مشرکان در غزوه احد ابوسفیان اموی بود که بعد
از غزوه بدر سوگند خورده و جامه عزا در بر کرده بود تا انتقام خود را از سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و اصحاب
بگیرد و اسلام ابوسفیان و معاویه بن ابوسفیان در عام فتح مکه است فاهل بیعة الرضوان بیعة الرضوان
نام آن بیعتیست که مسلمانان در زیر درخت حدیبیه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم کردند چنانکه در قرآن مجید میفرماید
لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و در حدیث آمده که لا یدخل النار احد بایع تحت الشجرة و ایشان
[illegible] ترتیب مذکور در افضلیت مجمع علیه است کذا ابو منصور تمیمی نقل کرده و بعد ازین
[illegible] بفضیلت [illegible] در درجات و مقامات متفاوت خواهند بود و لیکن از
[illegible] اعلم [illegible] اصحاب بفضل و کرامت بعلم و تقوی است که ان اکرمکم عند الله
اتقیکم [illegible] اولاد و اصحاب [illegible] ترتیب [illegible] با اثبات فضیلت کنند الا اولاد فاطمه که [illegible] افضل [illegible] رضی الله عنهم

وفاطمة سيدة نساء اهل الجنة والحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة ما این مسئله را علاحده در عقاید ذکر کردیم از جهت قطعیت وی بر رغم این نادان که قطعیت بشارت را مخصوص بعشرهٔ مبشره دارند و نیز چنانکه علما بر رغم رفضه استحکام ذکر این سه تن پاک و ذکر فضایل اهل بیت نبوت کنند نیز مناسب است و این حدیث دلالت دارد بر فضل فاطمه زهرا بر تمامه نساء مومنات که عنوان نساء اهل الجنت شامل ایشانست حتی از مریم بنت عمران و عایشه و خدیجه که ذکر سیوطی در بعضی احادیث تفضیل فاطمه زهرا مطلق واقع شده چنانچه این حدیث و امثال آن و در بعضی احادیث مریم رضی الله عنها از عموم نساء که زهرا رضی الله عنها بر ایشان تفضیل داده است استثنا کرده و این احتمال مساوات و عکس نیز دارد و در جای دیگر فرموده که افضل نساء فاطمه و خدیجه و عایشه و مریم و آسیه است و ظاهر این حدیث مساوات یا توقف است و در حدیثی دیگر آمده که فاطمه درین امت مثل مریم است در قوم خود و بعضی فاضل تر از غیر خود تواند که اختلاف این اخبار بجهت تدریج اطلاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر فضیلت فاطمه بوحی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وی بر تمامه نساء عالم ثابت شد والله اعلم و بعضی از علما عایشه را مفضل میسازند بر فاطمه از جهت آنکه وی با پیغمبر در بهشت باشد و فاطمه با علی و لابد مقام و مکان پیغمبر اعلی و ارفع و اشرف باشد از مقام علی و لیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه خطاب کرده که من و تو و علی و حسن و حسین در یک مکان و یک مقام خواهیم بود و نیز میگویند که عایشه مجتهده بود و در زمان خلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و گویند که عایشه بعد از خدیجه افضل نساء عالم است سیوطی در فتاوی میگوید در اینجا سه مذهب است اصح مذاهب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه و بعضی بمساوات رفته و بعضی در توقف مانده و بسیاری از علما حنفیه و بعضی از شافعیه بتوقف قایل ترند و چون مالک را ازان پرسیدند گفت فاطمة بضعة من النبی فاطمه جگر پاره پیغمبر است ولا افضل علی بضعة من رسول الله احدا یعنی بر جگرپاره پیغمبر هیچکسی را فضیلت نمیدهیم و امام سبکی فرموده است که آنچه مختار ما و دین ما ست آنست که فاطمه افضل است بعد از وی مادرش خدیجه بعد ازان عایشه رضی الله عنهن اجمعین و سیوطی میگوید که افضل نساء مریم و فاطمه است و افضل امهات المومنین خدیجه و عایشه است و در خصایص خدیجه بسیار مذکور است که در خدیجه و عایشه نیز اختلاف دارند و جماعه از متقدمین تصریح کرده اند که خدیجه افضل است و در بعضی احادیث آمده است که افضل و اکمل نساء عالم مریم بنت عمران و فاطمه بنت محمد و آسیه امراة فرعون است و در بعضی روایات بخاری لفظ آسیه امراة فرعون [illegible] واقع شده شیخ ابن حجر عسقلانی

نیز باید کرد درینجا تصریح است با فضیلت فاطمه بر همه از عائشه صدیقه رضی الله عنهما مراد حبشا در حدیث
فضل عائشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام که دلیل افضلیت عائشه است غیر نساء اربعه مذکوره
جمعاً بین الادلة انتهی قال العبد الضعیف اصلح الله حاله که حق آن می نماید که وجوه افضلیت مختلف
است و لیکن از احادیث چنان معلوم شود که فاطمه احب اولاد بود نزد آنحضرت و بعد از خدیجه عائشه احب
ازواج و اگر نه وجوه فضیلت و محبت مختلف نه شود مشکل شود بانکه در بعضی احادیث دیگر آمده است که محبوب ترین
مردم از همه زنان پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم عائشه بود و از مردمان پدرش و جای دیگر آمده که محبوب ترین
زنان فاطمه و محبوب ترین مردان علی بود بلکه بعضی از علما گفته اند اگر چه سخنی است در غایت شذوذ
که عائشه افضل است از غیر او حتی از پدرش که ابو بکر صدیق باشد پس اگر نه حیثیت مختلف اعتبار
کنند این سخن مشکل شود و نیز افضلیت بمعنی کثرت ثواب حقیقت حال آن نزد باری تعالی است و بحیثیت شرف
ذات و طهارت طینت و پاکی جوهر هیچکس بفاطمه و حسن و حسین و دیگر اهل بیت نرسد والله اعلم

والخلافة ثلثون سنة ثم بعد ذلك ملك وامارة و در حدیث آمده است که الخلافة
بعدی ثلثون سنة ثم یصیر بعد ملکا عضوضا میفرماید که خلافت پس از من سی سال است و بعد از سی سال
خلافت نباشد بلکه ملکی گزنده بود که از پیش وی کم رسیده باشد مانع و تمامی سی سال بانتهاء رسید بر امیر المومنین
علی رضی الله عنه و تحقیق آنست که شش ماه از سی سال باقی بود که امام السبط حسن بن علی بن ابی طالب در آن
خلیفه بود و تمامی خلافت بیوت وی شد پس معاویه و هر که بعد او است خلیفه نباشد بلکه ملوک و امرا و پادشاهان
ذکر امرای عباسیه را خلفا گویند بمجاز و بالقاب بطالب است تحقیق همین است شیخ کمال الدین بن همام در مسایره میگوید
که تمامه اهل حق باتفاق دارند مراد اکثر معاویه باطل گشته نزد جملهٔ مشایخ اهل سنت را خلافت کرد بعد از
وفات امیر المومنین علی امام شد یا نه بعضی گویند شد و بعضی گویند نشد و آنها که گویند شد مراد ایشان آنست که امام ... و بعد از تسلیم امام حسن
استقامت امر با وی بیعت کرد **ونكف عن ذكر الصحابة الا بخير** روش اهل سنت و جماعت
آنست که صحابه را بجز بخیر یاد نکنند و طعن و سب و شتم و اعتراض و انکار بر ایشان نکنند و با ایشان بهانه
سوء ادب نورزند از جهت نگاه داشت نسبت صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در ورود فضائل و مناقب
ایشان در آیات و احادیث عموما مثل محمد رسول الله والذین معه الآیة و مثل رضی الله عنهم و رضوا عنه و خصوصا
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و اکرموا اصحابی فانهم خیارکم و الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی

فمن احبهم فبحبي احبهم ومن ابغضهم فببغضي ابغضهم ومن آذاهم فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله فيوشك ان
يأخذه وآنچه از بعضی از ایشان در مشاجرات و محاربات و تقصیر در حفظ حقوق اهلبیت نبوی و رعایت ادب با ایشان
نقل کنند بعد از تسلیم صحت آن اخبار از آن اغماض کنند و تغافل ورزند و گفته ناگفته و شنیده ناشنیده
انگارند زیرا که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقینی است و نقلهای دیگر ظنی و ظنی با یقین معارضه نکند
و یقینی بظنی متروک نشود و بالجمله هر چه دار اسلام و سنت با معاویه و عمرو بن عاص و مغیرة ابن شعبه و اشباه و امثال
ایشان است هر که براه اتباع مشایخ سنت و جماعت رود گو زبان از سب و لعن ایشان بر بندد اگر چه بجهت ثبوت
بعضی امور که ارباب سیر و تواریخ نقل کنند باطن را وحشتی و خاطر را کدورتی دست دهد با وجود آن سلامت در
اغماض و کف لسان است و در آثار آمده است که در غزوه صفین شخصی را از جانب معاویه نزد امیر اسیر کرده آوردند یکی
از حاضران بحال وی ترحم آورد و گفت سبحان الله این پیدا است که وی مسلمان بود و مسلمان خوب بود حیف که آخر
حال وی اینچنین شد حضرت امیر رضی الله عنه فرمود چه گوئی که وی هنوز مسلمان است و بالجمله سب و طعن ایشان
اگر مخالف دلیل قطعی بود کفر است چنانچه قذف عایشه رضی الله عنها معاذ الله من ذلک که طهارت ذیل وی از آن بنصوص قرآن
ثابت شده والا بدعت و فسق بود علمای سنت و جماعت گویند که نهایت کار معاویه و امثال وی بغی و خروج است
بر امام برحق و خلیفه مطلق که علی مرتضی باشد چنانچه در حدیث عمار بن یاسر که بحد شهرت و تواتر معنوی رسیده است
تقتلک الفئة الباغیة تدعوهم الی الجنة ویدعونک الی النار اثبات آن میکند و آن موجب کفر و مستوجب لعن بوجهی
نگردد و از هیچ یکی از علمای مجتهدین از اهل سنت جواز لعن ایشان منقول نشده است و در اصل ملت ما دست و شتم
اهل سنت ترک سب و لعن است که المؤمن لیس بلعان و لعنت بر خصوص شخصی اگر چه کافر بود جایز ندارند مگر آنکه
که عاقبت کار او بایمان و سعادت بود مگر آنکه بیقین معلوم شود که موت وی بر کفر و شقاوت است تا آنکه بعضی در یزید
شقی نیز توقف کنند و بعضی براه غلو و افراط در شان وی دم از الفت وی زنند و گمان برند که وی مجتهد از آنکه باتفاق
مسلمانان امیر شد اطاعت وی بر امام حسین واجب شد نعوذ بالله من هذا القول و من هذا الاعتقاد که یزید با وجود امام
حسین امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بر وی کی شد جمعی از صحابه که در زمان وی بودند و اولاد صحابه همه
خارج از اطاعت وی بودند نعم جماعه از مدینه مطهره بشام نزد وی رفته که کارها دیدند باز گشتند و جامه
سستی و ماجراهای وی نزد ایشان بیان و بعد از آنکه حال قباحت عمل او را دیدند بمدینه باز آمده بیعت وی را نقض
کردند و گفتند که وی عدو الله شارب خمر و تارک صلوات و زانی و فاسق و مستحل محارم است و بعضی دیگر گویند که وی

آنحضرت کرده و بدان راضی بوده و بعد از قتل وی با اهل‌بیت وی اسیر در دمشق شد و این سخن نیز مردود و باطل
است چه عداوت آن بی‌سعادت با اهل‌بیت نبوی صلی الله علیه وسلم و استبشار وی بقتل ایشان و اذلال
و اهانت اهل‌بیت ایشان را به رتبه تواتر معنوی رسیده است و انکار آن تکلف و مکابره است و بعضی دیگر گویند
که قتل امام حسین گناه کبیره است چه قتل نفس بر سبیل ناحق کبیره است نه کفر و لعنت مخصوص بکافرانست و لیت شعری
که ارباب این اقاویل با احادیث نبوی که ناطق اند بآنکه بغض و ایذا و اهانت فاطمه و اولاد او موجب بغض و ایذا
و اهانت رسول الله صلی الله علیه وسلم است چه میگویند و آن سبب کفر و موجب لعن و خلود نار جهنم است بلا شک
آیه ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا و بعض دیگر گویند که خاتمت
وی معلوم نیست شاید که وی بعد از ارتکاب آن کفر و معصیت توبه کرده باشد و در نفس الامر بر توبه رفته و میل امام
غزالی در احیاء العلوم باین جانب است و بعضی از علماء سلف که اعلام امت اند مثل امام احمد حنبل و امثال
ایشان او را ببری لعنت کرده اند و ابن جوزی که بکمال شدت و تعصب در حفظ سنت و شریعت دارد در کتاب
خود لعن وی را از سلف نقل کرده است و بعضی منع کرده و بعضی متوقف مانده اند و بالجمله وی مبغوض ترین مردم
است نزد ما و کارهایی که این بی‌سعادت در این امت کرده هیچ نکرده بعد از قتل امام حسین و اهانت اهل‌بیت کرام
تجهیز جیش به مدینه طیبه و قتل اهل آن کرده است و بقیه اصحاب و تابعین را از نقل کرده و بعد از تخریب مدینه امر به انهدام
حرم مکه معظمه و قتل عبدالله بن الزبیر کرده و هم در اثنای این حالت از دنیا رفته دیگر احتمال توبه و رجوع او را خداوند
حق تعالی دلهای ما را و تمام مسلمانان را از محبت و موالات وی و اعوان و انصار وی و هر که با اهل‌بیت نبوت
بد بوده و در دل شبهه و خواهش آزار ایشان کرده و با ایشان بار محبت و صدق عقیدت نیت رنجور و نگاه دارد
و ما را و محبان ما را در زمره محبان ایشان محشور گرداند و در دنیا و آخرت بر این کیش ایشان وا رهیند و کرمه

رمزی ترتیب **والمجتهد یخطی ویصیب** مذهب مختار آنست که مجتهد گاهی
خطا نیز کند و در هیچ خطائی که کند معذور است بلکه ماجور چنانچه در صحیح وی بود و از بذل مجهود کرده و ابن فنا
ثواب ثابت حق تعالی است در حدیث آمده است ان اخطأت فلک حسنة وان اصبت فلک عشر حسنات و بعضی
گویند که مجتهد مصیب است و نفی خطا ازیشان همین است که موردی اجتهاد او ست و این اختلاف در ظنیات عقائد
را احکام فقهیه است و اما در این باب کالقطعیات بر جزم و یقین در کار رفته و اختلاف و تفاوت مسائلی
کلامیه نیز بکیفیت بود آن نیز است از دانم که در نفس الامر واقع در نفس الامر جز یکی نباشد و شرائط اجتهاد در احکام

ان

ان وتقلید غیر مجتہد را والتزام آن در رجوع از آن در محل خود مسطور است **ولا نكفر احدا من**
اهل القبلة اہل قبلہ را یعنی آنہا کہ نماز بجانب قبلہ مسلمانان کنند و بکتاب و سنت تمسک نمایند
و بلفظ شہادتین کنند کافر نباید گفت اگرچہ از بعضی کلمات ایشان کفر لازم آید لیکن تا دام کہ التزام آن نکنند
یا لزوم در غایت ظہور نبود تکفیر نباید کرد و تا ممکن است توجیہ و اصلاح حال مسلمانان باید کرد و در باب تکفیر
تغلیظ نباید کرد و در حدیث آمدہ است کہ ہر کہ دیگری را کافر گوید و اگر وی در نفس الامر کافر نبود قایل بالفعل
کافر گردد و حکم لعن نیز ہمچنین آمدہ است اگر آنکس مستحق لعنت نبود لعن او بقایل عاید گردد پس احتیاط در ترک لعن
و تکفیر باشد. واللہ اعلم **ورسل البشر افضل من رسل الملائكة ورسل الملائكة افضل من عامة البشر**
وعامة البشر افضل من عامة الملائكة خواص بشر کہ انبیا و رسل اند فاضل تر اند از خواص ملایکہ
کہ پیغمبران و رسولان ایشان باشند و عوام بشر کہ مراد بدان غیر انبیا از اولیا و اتقیا فاضل تر اند از عوام ملایکہ اما خواص
ملایکہ فاضل تر اند از عوام بشر و در اینجا اجماع است کہ اصلا خلافی در آن نیست و دلیل بر افضلیت بشر از ملک
این گفتہ اند کہ حق سبحانہ تعالی امر کرد ملایکہ را بسجود آدم و سجود اعظم و اظہر انواع خدمت است و مقتضای حکمت امر ادنی
است بخدمت اعلی و چون افضلیت آدم ثابت شد فضیلت تمامہ انبیا بہ ثبوت پیوست لعدم القایل بالفصل و این
سخن از ایشان بغایت غریب است حکمتہای پروردگار تعالی را کہ احاطہ تواند کرد کہ حیثیت حکمتہای او را او داند
گاہی اعلی را امر کند بخدمت ادنی تا کمال قدرت خود ظاہر کند یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید با آنکہ نزد
اہل سنت و جماعت رعایت حکمت نیز بر وی تعالی واجب نیست مگر آنکہ این دلیل را الزامی دارند بر معتزلہ
کہ قایلند بافضلیت ملایکہ و دلیل دیگر آنکہ طاعات و عبادات و تحصیل کمالات با علایق و عوایق اشق و اصعب است و در
جزالت ثواب و عظم مثوبت اتم و ادخل اگر مراد بافضلیت کثرت ثواب است این دلیل تمام است و لیکن نزاع است دیگر
از علایق جسمانی و کدورت ہیولانی ناظر بر جانب افضلیت ملایکہ است و لہذا بعضی محققین بر آن رفتہ اند کہ حیثیت
مختلف است و نزاع لفظی است از حیثیت صعوبت عبادت و شدت مجاہدت بشر افضل است و از جہت قرب بمبدا
و نزاہت و تجرد و نورانیت ملایکہ و کمال انسان و ترقی او در آنست کہ بقرب ملایکہ برسد و بملکوت اعلی ملحق گردد و اما
اگر جامعیت انسان و مظہریت او مر اسما و صفات الہی و استخلاف الہی تعالی مراد از نظر افتد جانب ایشان اتم و اکمل و گفتہ اند
دلیل متعارض است و مسئلہ ظنی است یقین را بدان راہ نیست والعلم عند اللہ با وجود آن اعتقاد باید کہ سید رسل محمد رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سید کائنات افضل کل مخلوقات است من الجن والانس والملائکة و بعد از تفضیل انبیا بر ملائکہ

حسا بخبر

انبیا نحو بغیر بابت مذهب جمهور اهل سنت و جماعت است نزد معتزله و بعضی اشاعره بلکه افضل اند از بشر و منقول
از امام اعظم ابو حنیفه کوفی در مسئله توقف و تردد داشت از جهت تقابل رضی الله عنه و گویند که اول قایل بود بافضلیت ملک از
بشر و در آخر از آن رجوع کرد و بافضلیت بشر ... و منقول از قاضی ابو بکر باقلانی نیز توقف است باز امام تاج الدین
سبکی که از مشاهیر ائمه شافعیه است نقل کرده که وی گفته است اگر کسی مدت عمر وی بگذرد و در خاطرش
تفضیل انبیا بر ملایکه خطور نکند امید دارم که روز قیامت از آن سوال نکنند انتهی و بعضی گفته اند ظاهر در آنست که مسئله
تفضیل در هر جا که باشد همین حکم داشته باشد و مآل کلام به اختلاف حیثیات و تعدد جهات است والله اعلم **و کرامات**
الاولیاء حق ولی عبارت است از شخصی که بقدر معرفت و مواظبت طاعات و اجتناب معاصی
و اعراض از انهماک در لذات و شهوات مباحه موصوف باشد اگر از وی خارق عادتی بوجود آید روا باشد
و این در حقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت اوست مثلا معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم انواع اند بعضی
از آنها پیش از بعثت وقوع یافته و آنرا ارهاصات گویند و بعضی از بعثت در حالت حیات دیگر بعد از رحلت وی
از آنجمله آن وی که احیا امت باشد بر وجه آید این نیز از معجزات اوست که دلالت بر صدق وی و صحت دین
وی میکند و وجود کرامت از بعضی صحابه و اولیا امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار را
در آنجا مجال نباشد خصوصا از بعضی اعاظم اولیا چنانچه غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی و امثال ایشان عبد الله
یافعی رحمة الله علیه گفته است کرامات وی بحد تواتر و معلوم بالاتفاق رسیده است و مثل او هیچ کس از شیوخ الآفاق
و بعضی گویند که کرامات ولی از جنس معجزات نبی نباشد مثل شق قمر و سلام حجر و سجده شجر مثلا و بعضی برآنند که هر چه در
کرامت از ولی به قصد و اختیار بود والبته بی مقارنت دعوی ولایت و کرامت نبود و حق آنست که هر چه از نبی
بطریق معجزه صادر گردد جایز بود که از ولی بطریق کرامت ظهور یابد و تخصیص و تقیید بعدم اختیار صحیح نیست هم
بانعقاد بود و هم بی اختیار و گاهی از بعضی ارباب تمکین که قدم صدق ایشان در مقام ولایت راسخ و ثابت
است بدعوی صادق نیز مقرون گردد و تا لوا و کان شیخ محی الدین عبد القادر کثیر الدعوی یکن لکن فی حق
و آنچه منافی است دعوی نبوت است والعیاذ بالله از اعدای دین و مستحق اهانت و لعنت گردد و وجود کرامت
شرط ولایت نیست ولی باشد که هرگز از وی کرامتی ظاهر نگردد و اصل ولایت استقامت بر دین است که الاستقامة
فوق الکرامة و حکمت در اظهار او در ابتدا ترغیب سالک و تکمیل یقین اوست تا در جد و اجتهاد و سلوک چست
و چالاک تر گردد و در انتها برای تربیت مریدان و ازاله تردد و انکار ایشان بود و خلاف اقسام خوارق

چهار

چهار است اگر مقرون بایمان و عمل صالح و کمال معرفت و تقوی بود آنرا کرامت نامند و اگر مقرون بدعوی نبوت باشد
آن معجزه است و گاهی از عوام مومنین و اهل صلاح نیز چیزی از این باب ظهور یابد آنرا معونت گویند و بجهت سحر
و طلسمات و شعبده از خوارق عادت نبود چه آن بمداخلت عمل و اسباب بود که هرکه مباشرت آن اسباب کند بحکم
جریان عادت بران مترتب گردد چنانچه ترتب شفا بر علاج طب خارق عادت نیست که نه چنین بود **ولا يبلغ**
ولي درجة الانبياء یعنی ولی بمرتبه نبی نرسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مامون اند از غول و خوف
خاتمت و مکرم اند بوحی و مشاهده ملک و مامور اند بتبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از اتصاف بکمالات که اولیا را
دارند و بالجمله فضیلت نبی از ولی امریست مقطوع به و هرکه بخلاف آن اعتقاد کند کافر است تصریح به العلماء و انکه
گفته اند که الولاية افضل من النبوة یعنی تفضیل ولایت بر نبوت نه تفضیل ولی بر نبی چه ولایت نسبت قرب مع
الله و بحسب استفاضت از جناب قدس اوست و نبوت انبا و اخبار بخلق و افاضت کمالات بدیشان و لابد آن نسبت
شریف تر و فاضلتر ازین نسبت بود و نبی جامع و شامل هر دو نسبت است پس فاضلتر بود از ولی که صاحب نسبت
اولی است و بس و با وجود آن این سخن موهوم خلاف مقصود است اطلاق آن جایز نباشد و تاویل آن نیز معلوم
نیست که کیست اگر مراد بدان ترجیح و تفضیل ولی بر نبی است باطل و واجب الرد است هرکه گفته باشد
ولا يصل العبد الى حيث يسقط عنه الامر والنهي بنده عاقل است بجائی نرسد
که تکالیف شرعیه از وی سقوط پذیرد چنانکه اهل الحاد و اباحت گویند که چون بنده بنهایت محبت رسید و
صفائی قلبش حاصل شد و ایمانش راسخ گشت امر شرع از وی ساقط گردد و پروردگار تعالی بارتکاب کبائر ش
نگیرد و این سخن کفر و ضلالت است از خدا بیخبران می گویند هرگاه که محبت غالب آمد و قلب صافی شد و ایمان راسخ
گشت باید که طاعت و خدمت بیشتر و کاملتر گردد نه آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود و گرفتن بران و عذاب کردن
در مشیت اوست تعالی اگر خواهد بگیرد و اما سقوط تکلیف صورت ندارد و بالاتر از انبیا صلوات الله و سلامه علیهم در
محبت و ایمان کیست و حال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است اینجا گویند که فعل انبیا برای وضع و تشریع
احکام است پس ترک آن از ایشان لایق نیست و این قدر نفهمند که معنی تشریع جز این نیست تشریع برای آن است تا مردم
بدان عمل کنند و براه اتباع ایشان روند پس مردم باید که عمل بکنند تا مصلحت تشریع باطل نگردد پس معنی
تشریع عین ایجاب است و سقوط تکلیف با آن منافات دارد **والنصوص تحمل على ظواهرها**
آیات و احادیث را بر ظاهر شرع باید گذاشت و بلا ضرورت تاویل نگرد و تحقیق این مقام و شرائط تاویل

دعوا ... مراد آن از کتاب التفرقة بین الکفر والزندقة که از مصنفات امام حجة الاسلام است باید مطالعه کند
واشد الموفق والعدول عنها الى معان يدعيها اهل الباطن الحاد
باطنیه و ملاحده گویند که از قرآن و حدیث معانی ظاهر مراد نیست مراد از آن رموز و اشارات باطن است که هیچ
کس معانی آن بی رهبری معلم نداند معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم وی حاصل نگردد و این سخن زندقه و الحاد
است اگر معنی ظاهر مراد نیست چندین نماز و روزه و طاعات و عبادات و شرایع و احکام از کجا ثابت شد
و چه چیز معلوم گشت و اگر هیچ کس را راه وصول بدان نیست پس انزال کتب و بیان شرایع عبث و سعی
ایشان بی‌گویند بالاتر از پیغمبر و اصحاب و اتباع وی که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر اراده می‌کردند
و بظواهر آن عمل می‌کردند و بظاهر آن امر می‌فرمودند و بحقیقت مقصود این ملاحده ابطال دین است
خذلهم الله و بعضی از اهل تحقیق از ارباب اشارات گویند که مراد بنصوص معانی ظاهر است و با وجود آن در آن
رموز و اشارات هست که با ظاهر منافات ندارد مثلا فرعون و موسی در خارج هستند و قصه ایشان و وقایع که میان
ایشان واقع یافته ثابت است و با وجود آن اگر آن را اشاره بقضیهٔ روح و نفس نهاده اند و صورتی دارد و اگر
گویند اینجا نه موسی است و نه فرعون مراد همان روح و نفس است فقط [illegible] فاخلع نعلیک امر است بموسی علیه السلام
که در آن وادی مقدس بر راه ادب رود و نعلین خود را بکشد و پای برهنه باید و با وجود آن اشارت است
باخراج کونین و اسقاط آن از نظر در مقام قدس قرب و محبت مولی تعالی و اگر اینجا نه وادی قدس است و نه موسی
و نه نعلین که بی‌باده تر و نامعقول تر از این نباشد نسأل الله العافية وفي دعاء الاحياء للاموات
وصدقتهم عنهم نفع لهم در دعای زندگان مر مردگان را احادیث و آثار درین باب بسیار است و نماز
جنازه نیز از این باب است در حدیث آمده است که بر جنازه که صد کس از مسلمانان نماز گزارند و شفاعت طلبند
البته مغفور است سعد بن عباده را رضی الله عنه مادرش فوت کرد و از حضرت پرسید که افضل صدقات درین باب چه باشد
فرمود آب دادن تشنگان را بهترین صدقات و فاضلترین خیرات است پس سعد رضی الله عنه چاهی کند و گفت هذا لام
سعد و در حدیث دیگر آمده است که الدعاء یرد البلاء والصدقة تطفی غضب الرب دعا دفع بلا کند و صدقه آتش خشم الهی را
سرد گرداند یعنی از احیا و اموات در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمده است که عالم و متعلم چون بر قریه بگذرند تا چهل روز عذاب
از مقبرهٔ آن قریه برگیرند از [illegible] فضل علم و تعلیم و تعلم ظاهر شود که حب و نیز ثابت شود که نصب حافظ در سر قبر متعارف
شده بود واشد الموفق والله يجيب الدعوات ويقضي الحاجات عن سبحانه و تعالی بکرم و فضل

خویش قبول کنند و دعا باد بر آرنده حاجتهای بندگان است دعا اگر بصدق توجه و حضور قلب و تضرع و زاری بود البته مستجاب است یا در دنیا یا در آخرت و اجابت دعا را شرایط و موانع است و کدام شرایط حضور قلب و اکل حلال است و اشد موانع استبطاء و استعجال یعنی گوید بسیار دعا کردم هیچ مستجاب نشد و با وجود عدم شرایط و وجود موانع تفضل و کرم و رحمت پروردگار تعالی باقی است و بالجمله دعا عبادت است الدعاء مخ العبادة همچنانکه عبادات در اوقات مخصوصه باسباب خاص واجب بود دعا نیز در وقت نزول بلا و وجود عنا لازم گردد فرمان باریتعالی است ادعونی استجب لکم ای اخی دست از دعا کردن بدار که باجابت باز دار نیست چه کار از پس دعا ناکان زیانست و وبال + از کرم می نشود شان ذو الجلال + مثلا زارعی در حضرت سلطان بیاید و اسپ تازی طلبد و سلطان در بدل آن گاو زراعت عطا فرماید این در صورت منع است و در معنی اجابت بطریق احسن و انفع چه آن اسپ تازی سرد کردن او را می شکند منعش از آن عین مصلحت و محض لطف است اگر بداند گاو زراعت در حق وی بهتر از اسپ تازی است و منع و توقف اجابت دعا در فضول دنیا سببی و شهوات نفس که از درگاه قرب دور اندازد و بعذاب آخرت کشد هم ازین باب است و کسی که فهم عن الله و حسن الظن بالله حاصل وقت او شود منع و عطا در حق او یکی باشد ازینجاست که گفته اند العطاء من الخلق حرمان و المنع من الله احسان و دعا کافر مستجاب نیست وما دعاء الکافرین الا فی ضلال مگر در امور دنیوی و دعاء مظلوم مستجاب است اگرچه کافر بود و الله اعلم

ويجوز الصلوة خلف كل بر وفاجر

جماعت در نماز او درست نباید داد و عقیده با مام متقی متورع نباید داشت و بجهت آن فضیلت جماعت که از سنن مؤکده آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترک نباید کرد و آن قدر که آنحضرت را تاکید در التزام جماعه و اجتماع و ایتلاف بود در جایی دیگر نبود و نعم اگر مردی صالح و متقی برای امامت پیدا شود و بهتر و الا هر که باشد نماز بجماعت باید گزارد هرچند که فاسق بود بشرطی که فسق وی منجر بکفر نگردد و علم باحکام و ارکان نماز و قدر ما یجوز به الصلوة از قرآن یاد داشته باشد

ونرى المسح على الخفين في الحضر والسفر

اعتقاد مسح موزه از علامات سنت و جماعت داشته اند در حضر یک شبانروز و در سفر سه شبانروز و گفته اند که علامت سنت و جماعت سه چیز است تفضیل الشیخین و محبت الختنین و المسح علی الخفین ابوبکر و عمر را فاضل داشتن و علی و عثمان را محبت داشتن و جواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه سنت جماعت که اهل بدعت بر آن قایل نیستند و امام حسن بصری گوید هفتاد تن از صحابه را دریافتم که همه مسح خفین

روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و رضی الله عنه که ازو پرسیدند فرمود مسافر را سه شب
روز و مقیم را یک شب و روز مسح کند همچنین شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در جای دیگر فرموده است
که اگر دین و شریعت بقیاس عقل بودی پایان موزه بمسح اولی بودی ولیکن مدار دین بر حکم شرع است
و در شرع بر روی موزه آمده است دیگر بدانکه اگرچه عزیمت در شستن پایهاست و مسح کردن بر موزه
رخصت است ولیکن جواز آن را معتقد باید بود و در محل تهمت اگر اختیار هم بر رخصت افتد بمصلحت قریب تر
باشد **واستحلال المعصیة صغیرة کانت او کبیرة واستخفافها**
کفر گناه را صغیره باشد یا کبیره حلال پنداشتن و سبک داشتن کفر است اگر بغلبه شهوت
و حکم بشریت بارتکاب آن مبتلا گردد ولیکن باید که آن را گناه داند و بتقصیر خود معترف آید و سبک پنداشتن صغیره این
نوع بود که آن را هیچ نداند و اصلا مستوجب عقوبت نپندارد و الا ظاهر است که صغیره سبکتر از کبیره است و اثم او
کمتر از وست **والاستهزاء علی الشریعة والاستهانة بها کفر**
استهزاء و سخریت و اهانت شریعت کفر است چه آن علامت تکذیب و انکار است **والهزل بالکفر**
کفر اگر تلفظ بکلمه کفر بطریق هزل کند یعنی آنکه معنی و مراد وی را اعتقاد ندارد و بدان کند کافر شود و چه
هزل بوجب استخفاف است و هرگاه استخفاف معصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی باشد هرچند نداند
که آن کلمه کفر است زیرا که جهل درین باب عذر نبود و نزد بعضی علما اگر کفر بودن آن نداند معذور است
اما بطریق خطا و سهو و سبقت لسانی بر زبانش آید کفر نبود اجماعا **ولا یحکم بکفر**
السکران مست که زایل العقل است و زمام اختیارش بدست نه و نداند که چه میگوید اگر کلمه کفر
بر زبانش آید اعتبار ندارد و حکم بکفر نباید کرد اگرچه دیگر تصرفاتش مثل طلاق و عتاق و بیع و شراء و اقرار اند
جایز دارند فرق آنست که کفر در ذات او سبب مذموم و واجب الاعدام است و زوال عقل عذر است نتواند
بود و بخلاف اسلام که مطلوب و مرغوب است بهر نوع که باشد اثبات آن واجب بود و نزد شافعی برروایتی از
ابو حنیفه کفر سکران کفر است **وتصدیق الکاهن بما یخبر عن الغیب کفر**
کاهن که دعوای علم غیب کند تصدیق کردن وی را است گوی داشتن او را کفر است در حدیث آمده است که هر که پیش
کاهن رود و گفتنار او را تصدیق کند بتحقیق کافر گردد بدینی که محمد آورده است صلی الله علیه وسلم و کاهنان در
عرب بسیار بود ندی که دعوی علم غیب میکردند و جن و شیطان خبرها بایشان میرسانند و منجم در حکم کاهن است